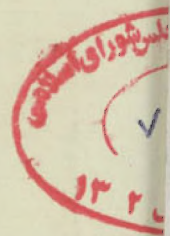


فقه  
برای  
ک



مناظره

از طرف دین



۱  
الف ۲۳  
۲۴



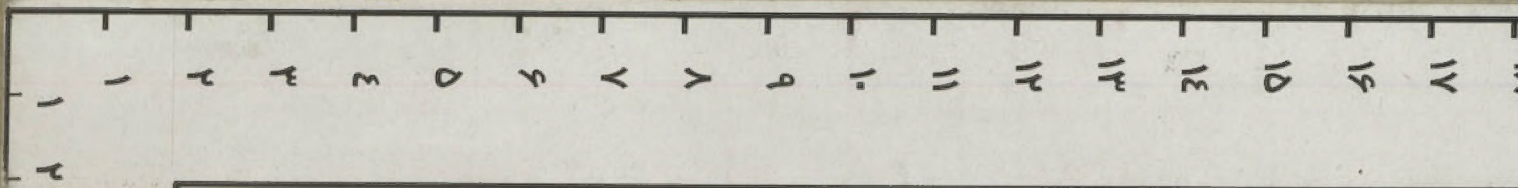
۲۳

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴
- ۲۵
- ۲۶
- ۲۷
- ۲۸
- ۲۹
- ۳۰
- ۳۱
- ۳۲
- ۳۳
- ۳۴
- ۳۵
- ۳۶
- ۳۷
- ۳۸
- ۳۹
- ۴۰
- ۴۱
- ۴۲
- ۴۳
- ۴۴
- ۴۵
- ۴۶
- ۴۷
- ۴۸
- ۴۹
- ۵۰
- ۵۱
- ۵۲
- ۵۳
- ۵۴
- ۵۵
- ۵۶
- ۵۷
- ۵۸
- ۵۹
- ۶۰
- ۶۱
- ۶۲
- ۶۳
- ۶۴
- ۶۵
- ۶۶
- ۶۷
- ۶۸
- ۶۹
- ۷۰
- ۷۱
- ۷۲
- ۷۳
- ۷۴
- ۷۵
- ۷۶
- ۷۷
- ۷۸
- ۷۹
- ۸۰
- ۸۱
- ۸۲
- ۸۳
- ۸۴
- ۸۵
- ۸۶
- ۸۷
- ۸۸
- ۸۹
- ۹۰
- ۹۱
- ۹۲
- ۹۳
- ۹۴
- ۹۵
- ۹۶
- ۹۷
- ۹۸
- ۹۹
- ۱۰۰

مناظره اندرس بهی این شعر از ورق دهم



۱  
الف ۲۳  
۲۴





۲۳۲۸

صفحه عددی

۴  
الف سیم



اعلم ان اول نسخه شریف من السعال الحار والبارد و دره شود  
مکتوبه در کتبه خسته ۱۳۹۱



۷۷





از اوراق ماهها و شمع کنند جهت احکام و فصول و قرانات  
 و جهت تواریخ و زواید دیگر بر حسب عاده مرقوم می باشد شرح  
 مستحق باشد اینست معرفه تقوم و بعد ازین بعضی از اینها  
 باشد در معرفت تقویم هم پیایم بر سپید احتضار **فصل**  
**هفدهم** در خانه و وبال ستارگان جدی و دلو خاها زحل اندک  
 و حوت خاها مشتری حمل و عقرب خاها مریخ ثور و میزان  
 خاها زمره جوزا و سنبله خاها عطارد سرطان خانه ماه اسد  
 خانه آفتاب و مقابله خانه مهر کوکی و بال او و سپس خاها میزان  
 و بال زحل بر دو خاها او و بال ایشان و خاها مشتری و بال عطارد  
 و خاها عطارد و بال مشتری و خاها مریخ و بال زمره و خاها  
 زهره و بال مریخ و راس و ذنب و خاها و بال نباشد **فصل**  
**هجدهم** در شرف مهبوط ستارگان شرف آفتاب موزده درجه  
 حمل است و شرف ماه سوم درجه ثور و شرف زحل پست یکم  
 درجه میزان و شرف مشتری پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ پست  
 و ششم درجه جدی و شرف زهره پست و هفتم درجه حوت و  
 شرف عطارد پانزدهم درجه سنبله و شرف راس سیم درجه جوزا  
 و شرف ذنب سوم درجه قوس و برج شرف همه شرف باشد  
 الا آنکه درجه قویتر باشد و تا کوکب روی بشرف دارد قوت شرف  
 در شراید دارد و چون از آن درجه بگذرد روی در نقصان نهد و مهبوط

تواریخ  
 و زواید  
 دیگر  
 بر حسب  
 عاده  
 مرقوم  
 می باشد  
 شرح  
 مستحق  
 باشد  
 اینست  
 معرفه  
 تقوم  
 و بعد  
 ازین  
 بعضی  
 از اینها  
 باشد  
 در معرفت  
 تقویم  
 هم  
 پیایم  
 بر سپید  
 احتضار  
 فصل  
 هفدهم  
 در خانه  
 و وبال  
 ستارگان  
 جدی و  
 دلو  
 خاها  
 زحل  
 اندک  
 و حوت  
 خاها  
 مشتری  
 حمل و  
 عقرب  
 خاها  
 مریخ  
 ثور و  
 میزان  
 خاها  
 زمره  
 جوزا و  
 سنبله  
 خاها  
 عطارد  
 سرطان  
 خانه  
 ماه  
 اسد  
 خانه  
 آفتاب  
 و  
 مقابله  
 خانه  
 مهر  
 کوکی و  
 بال  
 او و  
 سپس  
 خاها  
 میزان  
 و بال  
 زحل  
 بر دو  
 خاها  
 او و  
 بال  
 ایشان  
 و خاها  
 مشتری  
 و بال  
 عطارد  
 و خاها  
 عطارد  
 و بال  
 مشتری  
 و خاها  
 مریخ و  
 بال  
 زمره و  
 خاها  
 زهره و  
 بال  
 مریخ و  
 راس و  
 ذنب و  
 خاها و  
 بال  
 نباشد  
 فصل  
 هجدهم  
 در شرف  
 مهبوط  
 ستارگان  
 شرف  
 آفتاب  
 موزده  
 درجه  
 حمل  
 است و  
 شرف  
 ماه  
 سوم  
 درجه  
 ثور و  
 شرف  
 زحل  
 پست  
 یکم  
 درجه  
 میزان  
 و شرف  
 مشتری  
 پانزدهم  
 درجه  
 سرطان  
 و شرف  
 مریخ  
 پست  
 و ششم  
 درجه  
 جدی و  
 شرف  
 زهره  
 پست و  
 هفتم  
 درجه  
 حوت و  
 شرف  
 عطارد  
 پانزدهم  
 درجه  
 سنبله  
 و شرف  
 راس  
 سیم  
 درجه  
 جوزا  
 و شرف  
 ذنب  
 سوم  
 درجه  
 قوس و  
 برج  
 شرف  
 همه  
 شرف  
 باشد  
 الا آنکه  
 درجه  
 قویتر  
 باشد و  
 تا کوکب  
 روی  
 بشرف  
 دارد  
 قوت  
 شرف  
 در شراید  
 دارد و  
 چون  
 از آن  
 درجه  
 بگذرد  
 روی  
 در نقصان  
 نهد و  
 مهبوط

افزون  
 و از  
 اول  
 ماه  
 به  
 واسطه  
 کسبه







وثلث دوم بجا آن برج را که از همان مثلثه بعد از او بود و ثلث  
آخر صاحب آن برج را که باقی بود از آن مثلثه مثلا ثلث اول  
حمل را برنج دهند و ثلث دوم شمس که صاحب مدست و ثلث  
سوم مشتری را که صاحب قوس است و همچنین در دیگر جهات  
بدین نوع کنند و آن نوع قسمت را که پان خوانند و همچنین هر برجی  
را به قسم مساوی کنند و قسم اول از حمل برنج دهند که صاحب  
دوم بصاحب ثری یعنی زمره و قسم سوم بصاحب  
چهارم و همچنین تا قسمها حمل تمام شود پس اول ثور  
صاحب جدیدی نام بود یعنی زحل و قسم دوم هم او را بود جهت  
دوم و سوم مشتری را بود که صاحب حوش و چهارم مرغ را  
که صاحب حمل است همچنین تا آخر بروج و ازین ترتیب  
لازم آید که هر قسم از بروج که یکی مثلثه باشد یکی کوکب را بود مثلا  
قسم اول و دوم را از مثلثه خاکی یعنی هم از ثور و هم از سنبله  
هم از جدی زحل را بود و قسم سیم مشتری را که صاحب حوش است  
و این قسم را **خبر** گویند و همچنین هر برجی را بود از ده قسم کنند و  
راده درجه و نیم اول بصاحب برج دهند و برج و دوم بصاحب  
که بعد از او بود بترتیب تا تمام قسمت بصاحب بروج دوازده  
کانه دهند و این را ساعت خوانند و چون کوکبی یا دلیل دیگر  
در هر برجی بود و چند درجه و دقیقه از آن برج قطع کرده بود و

درجه و نیم از آن مقدار حصه همان برج بود و وجه و نیم حصه  
برجی که بعد از آن بود تا آنجا که کمتر از حصه برج باشد از آن قدر دوم  
درجه دوازده درجه و پنج دقیقه را یک درجه و هر دقیقه را دوازده  
دقیقه به هشتاد و پنج که ثوبت یا ورسیده باشد تا آنجا که  
مربع اثناعشره باشد مثلا کوکب در دوازده درجه و حمله و دو  
دو دقیقه از ثور باشد این مبلغ بود درجه حصه چهارم برج باشد  
که بر حمله ثور و چون سلطان واسد باشند درجه دوازده  
درجه باشد و جهل دقیقه را بهشت درجه دیگر  
و دو دقیقه را بهشت و چهار دقیقه و آن جمله از برج سنبله  
ثوبت یا ورسیده است پس اثناعشره آن کوکب است  
و چهار دقیقه از سنبله باشد و هم برین قیاسی باید که **رطل**  
**پست دوم** دوا و ح و حنیض ستارگان او جدا افتاد و پنج  
ستاره متخیره در هر دو هزار سال از برجی برجی و برجی شوند و هر  
ششت و شش سال شمس درجه قطع کنند و حنیضها ایشان  
مقابل او جدا بود الا کوکب عطارد را که او را دو حنیض  
و درین تاریخ که شش و پنجاه و شست است مجموعی اوج **رطل**  
در دهم درجه قوس است و اوج **مشتی** در آخر درجه سنبله و اوج  
**مریخ** در هفتم درجه اسد و اوج **شمس** در بیست و ششم درجه  
جوزا و اوج زهره در هجدهم درجه جوزا و اوج **عطارد** در اول درجه







و در نشان باشد خانه **دوازدهم** خانه دشمنان و بدختری و چهار پایان  
 باشد و در خانه راز در و دقیقه باشد از برجی و آنرا موضع خانه  
 خوانند و در خانه از پنج درجه پیش از آن موضع باشد با پنج درجه  
 پیش از موضع خانه که بعد از پنج و ازین خانه طالع و دهم و ششم  
 و بیستم را و نیز خوانند چهار درجه و پنجم و دهم و ششم را مایل الاوت  
 خوانند و نه و یکم و دو و از دهم و ششم را زایل خوانند و دهم و ششم  
 و ششم را از دهم ساقط از طالع بود و از مایل خانه اتومی طالع  
 را از دهم پس ساقط و چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس  
 پس دهم و ششم و ضعیف ترین همه دوازدهم و ششم باشند  
 و نیز مایل اند دهم ساقط و این دوازده خانه چهار ربع باشد  
 یکی از خانه تا طالع و آن مذکور بود و دیگر از طالع تا رابع و آن  
 موافق بود و این دو ربع صاعد بود و مقابل ربع مذکور بود  
 و مقابل ربع موافق موافق و مقابل صاعد و از خانه طالع  
 و هر چه نام او طاق بود چون سیم و پنجم مذکور بود و هر چه نام او جفت  
 بود موافق باشد **فصل بیست و ششم** در فرج کوکب الخ  
 بدان مایل فرج فصل در دوازدهم بود و فرج مربع در ششم و فرج شری  
 در یازدهم و فرج زهره در پنجم و فرج شمس در نهم و فرج قمر در سیم  
 و فرج عطارد در طالع و مقابل فرج را در ترج و آفت خوانند و بودن  
 کوکب ستاری را بر و ز فوق الارض و شب تحت الارض نیز

خوانند و کوکب ایسل بر عکس چیز خوانند و همچنین بودن کوکب  
 مذکور در ربع و خانه مذکور بودن کوکب موافق در ربع و خانه موافق  
 قوی دیگر باشد شش فرج چیز **فصل بیست و هفتم**  
 در حال نظر شکیست و در شش نظر دوستی آنرا ثلثت تمام دوستی  
 است پس نیم دوستی مقابل در پنج نظر دشمنی از مقابل تمام شش  
 تر پنج نیم دشمنی نظر دوستی بس خود نیک باشد در دشمنی بخوش  
 بد بود نظر دشمنی بس خود بد باشد نظر دوستی بخوش باشد  
 بخار نه و جای سده با خود قامت نشان باشد و با خوش قامت  
 نحوس و شایسته این نظر بود و حد نظر را جرم خوانند و جرم مینویسند  
 نه در ربع پیش از کوکب بود و نه در ربع پس جرم سفیدین و هفت درجه  
 پیش و هفت درجه پس و جرم پنج و هشت درجه پیش و هشت درجه  
 پس و جرم آفتاب در هر جانب پانزده درجه و جرم قمر در هر جانب  
 دوازده درجه و جرم زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل  
 و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل و زحل  
 که میان ایشان کمتر از نیم جرم هر دو کوکب بود و چون کمتر از  
 نیم جرم آن کوکب شود از آن هر دو که نظر خواهند کرد که جرم او کمتر  
 باشد انفصال بغایت رسیده بود و چون از نظر بگذرد منصرف شود  
 و در جات اندراف چون در جات انفصال باشد و چون قمر پس جی اشغال  
 کند که کوکبی ناظر خواهد شد اما بعد انفصال منور نارسیده باشد



و چون گویند بچید الاتصال است و اگر منصرف شده باشد و  
 دیگر کوکبی را نخواهد دید گویند خالی السیرت و اگر در برج می  
 کوکب را از کوکب شش گانه باقی نماند اصلاً گویند وحش السیرت  
**فصل بیست و هشتم** در مدلولات کوکب از طبقات مردم  
**فصل نهم** کوکب پنهان و در معانین و از باب خاندان قدیم و مردم  
 باشد **فصل دهم** کوکب قضاة و اشراف و اصحاب مناصب  
**فصل یازدهم** کوکب سپاهیان و اهل سلاح و ترکان و عیاران و در  
 دان **فصل دهم** کوکب پادشاهان و بزرگان و اهل امر و نهی **فصل**  
 کوکب زنان و خادمان و معاشران و اهل طب باشد **فصل**  
 کوکب پیران و اصحاب دیوان و عالمان و زیرکان **فصل**  
 رسولان و پیکان و مسافران **فصل بیست و نهم** در احوال  
 روزگار چون قمر ناظر بسعود باشد بیشتر کارها را شایسته بود  
 اگر اتصال بیشتر یا بود از برج مشرق تجارت و خرید و فروخت  
 را نیک بود و از برجی ثابت دخول بلد و بنیاد کارها کل نهادن  
 و از برج دو جسدین سفر را و اگر اتصال زهره بود از برج  
 مشرق جامه بریدن و پریشیدن و از برج ثابت الاعترب  
 زفاف کردن و از برج دو جسدین فروپاشی و شوکت را و اگر  
 ناظر بخوس بود بنظر دشمنی الاثر و تحریک بنام و قبلی  
 سیاح و اگر بنظر دوستی بود یا زحل از برج ارض عمارت و زرا

را شایسته بود و از برج آپا بریدن کارها و از برج ثابت  
 بنا نهادن و حصارها و برج از برج مشرق سواری و کوی زدن و از  
 برج ثابت نقشه لشکر را و از برج دو جسدین اصلاح و ترتیب  
 آت حرب را و اگر ناظر بشش بود از برج مشرق نظر دوستی سفر  
 دیدن ملوک و از برج ثابت دخول بلد و بنیاد اشغال و اعمال سلیقه  
 و بسبب علما و از برج دو جسدین دیگر کارها نزدیک را و از برج  
 آتش رخ خشن پیرایه و کذا خشن زروسیم اما اگر نظر عداوت  
 بود در جری نبود الا انک اجتماع بر نظر بسعود باشد شاید از  
 پنهانی کشنی و پریشینه کردن کارها و در استقبال بر خندان و اگر  
 بعطارد بود و عطارد بسعود باشد مانند نظر بسعود بود و تقییم  
 کثبات و محب و مجادله را شاید و اگر عطارد مغوس بود در وجیه  
 بنود خاصه نظر عداوت بود و بجمله اتصال قمر و جسی پسندیده بود  
 کوکب کارها شاید که منسوب بود با آن کوکب و قمر با ذنب و یکد  
 و میان دو نخس و وحش السیر و در طریقه محترقه و خالی السیر خاصه  
 که از نخس منصرف شده باشد و هیچ کار نشاید اینست آنچه در  
 اختیارات بروز تا تقییم بدان احتیاج افتد **فصل سیام**  
 در موقوفه اصولی که بدان احتیاج باشد درین اختیارات جز  
 صلاح حال قمر و صاحب موضع او و کوکبی که کاری که ابتدا  
 خواهند کرد با او منسوب بود و طالع وقت و صاحبش و اوقات



در اختیار کارگاه نگاه باید داشت و صلاح خانه آن بود که  
از کجی خالی باشد و مسعود با آن ناظر و صلاح حال کوکب  
آن بود که ایشان از قوت ذاتی بر دو آن چنان بود که در خانه یا  
شرف یا مثله یا سحر و جادو یا شمشیر یا در آن ربع که روی  
با وج دارند با در شمال صاعدا باشند یا سقیم السیر باشند  
ناید در سیر جاف قوتی بر دو آن چنان بود که در فرج یا در جبهه  
بود یا باطل مبالغ یا در ربع یا در ربع و خانه که موافق طبع  
باشند و با مسعود باشند و آن چنان بود که عارض مسعود باشند  
بظرف یا شاذ و ضا حال صد آن مقابل بود مانند و بال و جود  
و حقیقت و رجوع و احتراق و بودن در درج و خانه  
زایل و ساقط و عارضت غوس و امثال آن و سعد قوی  
در خیر سیر و ضعیف از خیر بکاید و نحس قوی از شر باز  
ایستد و ضعیف در شر پیراید و باید که کارگاه مثقال منقلب  
یا وثایت ثابت را اختیار کند و اتصال قمر بکوکب که مناسب آن  
کار بود مثلاً جامه نو پوشیدن قمر در ربع غیر ثابت متصل  
بمسعود که کوکب زینت است و سعد در ربع غیر ثابت خلایک  
اگر سعد خوشک بود یا آبی اگر در دریا بود متصل بسعد و مثلاً  
از سعد و آن که خانه سفر است و ستم که خانه مفتوح است و دو  
مسعود و تعلیم در هر یک بر صورت مردم بود و از هر چهار هوایی

ر بود و سبیل و نیمه اول از قوس مشرق بطاردا و مشرقی مسعود  
و بکرماده شدن قمر در خانه مریخ و مشرقی و مسعود در ربع  
یا آنته نیک حال و در قصد و جنب و منکب طبع که قمر در ربع بود  
نمود و بنا نهادن باید که صاعدا بود در شمال در ربع ثبات یا در  
و زحل در جبهه نیک حال و اعمال سلطان باید که در شرف بود  
یا در خانه آفتاب ناظر آفتاب بدر کشی و تجارت در ربع  
منقلب مسعود و بشری یا عطار و ربع و شری در ربع منقلب طالع  
پس منصرف از سعد و اما در شری متصل بسعد برین قیاس و در ربع  
محمدر بدین قدر احصاء کردیم پس اگر کسی زیادت ازین خراب  
باین علم رجوع کند و هو اعلم فرغ من تحسیر هذا الکتاب  
فی السخ من شهر سوال سبع و ثمانین و ثمانین  
والحمد لله رب العالمین و السلام علی خیر خلقه محمد  
و آله احمد من علی به العبد الضعیف الغیر المحتاج  
فی الدنیا و الدنیا محمد حامی المسلمین و حامی  
اصلاح احوال و عقید و بوند و مسعود و مسعود  
**المولى الاعظم الجيد افضل الاعلى المتأخرين فامم الحکما**  
**نصیر الملة والدين محمد الطوس فاختار ان القرء الروح القرء**  
بر کمال کمال بتقدیر خدای لم یزل جوم مد در خانه مریخ یعنی در  
نیک باشد هم سفر هم دین و دین هم جامع پوشیدن حریر و صید و



کرم نیک است ای بای کار و خون بر دشتی بد بود و بیاض کردن و خاکستری

**الفتورۃ القوی**

ما چون در نور باشد هفت شب است غم افکندن بیاض و ناپوشیدنی  
خوبتر و بکار خزان و عطرا سببش از جدل بگویش در خرمی و بگویش  
که در شب بیشتر است در صبح کم و در میان چمن فصد کردن بد بود که ماده روشن چمن

**الفتورۃ الجوزا**

چون فصد در صبح بود از نور گرم ماه است پس ترکان خطایی و در صبح  
هم توان خواندن کتابت هم خواند و بد ظاهر هم توان نام نوشتن هم توان انداختن  
جامه پوشیدن و خواندن ستر کردن روست یک تا خن چیدن و فصد و جاعت

**الفتورۃ السرطان**

ما چون در برج خرمی آید نگو باشد نگو جامه پوشیدن ستر کردن روا باشد  
و از بی کمال در خوردن تب در خوردن نماند بگوشتن بگویم که در عتبه بود  
ی بد که ماده روشن موی بتردن و لیک فصد و نروچ اینها و نماندن نیک

**الفتورۃ الاسد**

ما چون در کرم انکت در برج شیر نیک باشد عقدش شکل بگوشت و  
فصد و کاراکش و حایر شایان توکمن و ز برای تلح داران روی است از کس  
پس ترکان خطایی اندر دین رشت یک پوشیدن را که ستر کردن

**الفتورۃ السبل**

هر از برج اسبل یا سیرج سبل برق نامی می باشد شدن باقی

خوبتر و نیک است ای بای کار و خون بر دشتی بد بود و بیاض کردن و خاکستری  
خوش بود که شمشیر سیم رتانی ستر بد بود و زرد گوی خاصه علاج و فصد

**الفتورۃ المیزان**

هر چه در میزان بود نیک بود بیک روز هم ستر هم فصد هم خوشتر است از ستر  
خاصه پوشیدن و نروچ شدن اگر جامه خاصه هر یک سماج یا نقرای رود  
لیک می بگذرد از عقد همه درج هر که کاری کردی شک نیست بر می روم

**الفتورۃ العقرب**

ما چون در عقرب آید نیک باشد یک سه خزون دارد و زرد کردن طعام از فصد  
هم به راحت است به سیم صاحب شش هم شدن که ماده هم بر خضم بر دین تا  
است شاید بر است و اذان و فاصه کند یک یک کار را مرکز نیاید ستر دهند

**الفتورۃ القوس**

ما چون قوس باشد نیک باشد چار کار اولش تعلیم و نروچ آخرش فصد و  
هر که هیچ کوه و حیوان کند بنود بخل خاصه نوباشد بر قاضی رود بجل  
قوس و اذن تخم شش ستر و نروچ بد بود اگر کس سبل خوردی شک عد و نروچ

**الفتورۃ الجدی**

ما چون جدی باشد کایز راندن در خمر جامه پوشیدن خوش و صید کردن  
با فوی سبب و بپاد با فدا بر دانه می ستر خاصه عطارد را نظر باشد  
نیک باشد نیک ستر و مکره فصد بد بود بدین شایان و عقد و فصد

**الفتورۃ الدلی**



ماء چون در دل باشد که شایه چشیده از برای کس کار و پیش میانی و  
 نیکو شد که در اینجا در اقبال در بند و چند خبرین یا نشانی در  
 حصنها و قلعهها شایه در کردن یکی چند و چند و درین و درین

**الفصل فی الحکوت**

ماه چون در حوت باشد که شایه چشیده از برای کس کار و پیش میانی و  
 نیکو شد که در اینجا در اقبال در بند و چند خبرین یا نشانی در  
 حصنها و قلعهها شایه در کردن یکی چند و چند و درین و درین

**الفصل فی ماه در هر روز**

آنچه از ماه شد مضاعف کن پنج دیکو فزای بر سر آن  
 پس بحسب پنج از آن نمودن شش خانه کیست و جای ماه بدان  
**فصل من خواهد التبع الیسیابی علی سینا نور قیوم فی حفظ**  
 اتق اذ استطلعت اذ قال مطلع علی سطح من قبل فعل الموضع  
 وکل طعام یحجز البین مضنه فلا تنفیه فهو شری الموضع  
 ولا تقبس الفضلات عند فضاها ولو کنت بین المرفقات العوام  
 وایسیما عند المنام فان اذ اماردت النوم لازم لازم  
 ولا تتر من اللذات وشر به عدلی الدهر الاستعداد علی العظام  
 وایک وایک العجز ووطیها فاهو المثل سم الاراقم  
 وایک فی وطي الکواعب فی فاسرانه للفرقونی الهوام  
 وفی کل سبرع علیک مقیسه فیها لمان من شرب البلاء عم

وکن

وکن مستحق یومین مره وکرم علی هذا العلاج و لازم  
 بذک قذا و یحکم و یحکم اذا العدل مؤثره و ان شاء الا حکم

**ایضا له مدح السراجه**

معاشه الاخوان اوسیکم وصیته الوالد و الوالد  
 لا تنقلوا الاقدام الی الی من کلم فی مثلها قاصده  
 احال علیکم تنقید و نه ام کبریم عنده ما یلک  
 لا السلطان و غافره مخافه مفرطه راجله  
 من لم یکن هذا ولا ذلکم فطلقوا الزداد بالواحد

**من کلام امیر المومنین و امام المتقین علی علیهم السلام**

هموکل بالعبیث مقروشه فلا تکلک شد الایهم ملاوة دیکل  
 فلا یقطع العیش الایهم محاسد دیکل مدفونه فلا تکلک الحد الایهم  
 فی اذکث فی نه فارغما فان العاصه یزید الشعم ومانه علیا بتکر  
 فان الایسرع النعم فخصیه علی الدهر وامن به فاهو الا الصالح  
 و قالوا العز لا المال حبیبی لحاه الایمن حبیبی

فان یک یکلذا قاترا یلی من الایبی یحسن من الحبیب  
 کل درم ست دواتق کل داتق ست حیات کل حبه شعیران  
 کل شعیره ست خزا دل خسر دل اشاعره فلک کل فلس ست  
 فیتل کل فیتل ست نقیر کل نقیر ثمان تقطیر کل قططیه عشر  
 و هو اعلم و احکم **محمد** **الکتاب**



شکر و سپاس پروردگاری مالک بجهت آیات غالی وجودی آدم  
 حشمت و عظمت و جلال و کبریا و درم سنان میراند تا شهودان  
 میدانند **و اول کتابی آدم** از فضایل عدم و حیوانی مستقیم و درود  
 فراوان بر سرور و کرم و بزرگان **انا انصم العزیز** کوی است  
 انبیا و رسل او برود و قیود و وصلاته از پایی دل مرچا صل  
 بدست آیات بیانات و کسور و شای بی پایانه بر بانی است  
 حضرت و سلاله و نجوم آسمان جلالت که در **مستقیم** و کالی شای  
 اقطار و اعظم کرده اند و آفتاب و در **مستقیم** آفاق  
 را منور میدارد و چون اعظام لای اعظم و در **مستقیم** و انبیا  
 در عالم امتناع و استقامت میگوید و با کس بقای این نوع برود  
 تو الله و شای برین و کواکب و سلاله از افق استقامت  
 ریشه و حواله احوال المبین و قنطرب تراند تا پند بنده ضعیف و کرم  
 کار بخیرت یحیی برسد طیب و قد الحرة الدارین آمال و حرم  
 الی غیر الغلات احوال براسطه آنکه من ادان الصب الی هذا  
 المدی اسنان احوال و خور و لا یجوز علم طب برین کرد اینده است  
 و علم الدوام بر مرکب تجارب و ارکشته در میدان کتساب این علم بود

مستقیم

صراحت خواست که پایی دل در راه مستقیم و حفظ فنی که مخصوص  
 است یاء خاذه محشری نویسد و چون این کتاب به نظر منافع  
 انشاست آنرا منافع الناس نام خاذه تا بیامان آن خورده را در  
 حضرت حسرویی که کرده و در رخصت از سر صفة و طفری را برود  
 انبال و حشمت و در خدایست و کامرانی می برد و بر بانی سلطه و بانی شای  
 بر پادشاه که من آراست میگرداند و در باغ جلال و در بانی قدرت  
 خیرات و میرات می نشاند و زمین دل خلاق و خیم و در عاقبت  
 برومند میدارد و باران احسان و امشان به ملک برکت و آمان  
 خلاق می بریزد و هو سلطانی و اعظم مالک رقاب الامم سلطانی  
 و اعظم جلال الحق و العزیز و العزیز و العزیز و العزیز و العزیز  
 با خلود الی يوم الموعود مستعد کرده و حامل از نسیم الطاف محال  
 که دیده عتابه صورت الفاء و معانی این کتاب بطور واضح و روشن  
 الرضا من کل عیب کلیل و کمال خورده فرمایند و از محاول و لکن  
 المحظی به این اسرار و اجتناب نماید و **مستقیم** علی اعلی الامام بدانیک  
 این محظی است مشتعل بر دوازده فصل **فصل اول** در آنکه  
 ادان مباشرت بر وقت مناسبت شد و در کلام فصل میر کشد  
**فصل دوم** در معرفت ادویه مفیده که موجب از دوا منی باشد  
**فصل سوم** در معرفت اعذیه مفیده که باده را قوت دهد و منی را  
 گرداند و نشانه طایفه **فصل چهارم** در معرفت ادویه که مرکب است











زرد تخم مرغ بران ریزند و بخورند **صفت** قلیه و بکوه بدن را  
 قریب کند و منی را زیاد کند و نشاء آورد بستاند گوشت بره فربه  
 چند آنکه خواهد و پیاز و جعفران و در آب بپزند و یکدم قرقرند  
 و یکدم در چربی بپزدند تا مشک سفته با آن پامیزند تا ماسها  
 شود بعد از آن زرد تخم مرغ چند عدد در آن ریزند اگر کرم باشد  
 در شب تا روز و شب تا شامه جبین کنند قوی عجب میاید **صفت** هر سه یک  
 از قزاقان مولانا امام عالم سعید نجیب الدین سمرقندی علیه الرحمة که  
 باده را زیاد کند و منی بپزداید کدم چند آنکه خواهند در آب  
 بپوشانند و شیره آن بکوبند و یکجذ و شیر گاو نان یکجذ و در آب  
 جوشانند و در پیاز فربه با آن بپزدند و پیوسته در جوشن هر سه شود  
 شاول فرمایند **صفت** غذای لطیف بستاند زرد تخم مرغ و نیم کشته  
 سازند و غل سفتخور بران افشانند و شاول فرمایند اگر اودمان  
 این غذا کند جنان شوقه که شرح شود آن اذ **صفت** بستاند مایه  
 و بروغن کاه بریان کند و پیش از آن که شود شود با پیاز شاول  
 فرمایند که درین باب **فصل** عجب دارد **صفت** بستاند گوشت بزرگ  
 یکم پیاز نیم و قله های عود چندی و در چربی و خولجان در  
 اندازد تا ماسها شود و بروغن کاه و جرب کرده شاول فرمایند **صفت**  
**دیگر** بستاند هلیون چند آنکه خواهد و در آب بپزد پس بروغن  
 کاه بریان کند و چند عدد زرد تخم مرغ در دریا امکند و بپزد

در چربی و غل سفتخور خوش کند و شاول فرمایند چند آنکه  
 خواهد بپزد بستاند بپزد بستاند **صفت** بستاند گوشت  
 بره فربه و نیمه کنند و بروغن کاه و پیوسته و چند زرد تخم مرغ در  
 اندازد و بریان فطیر پیور و جدا از آن صد گرم شراب و بریان شاول  
 فرمایند بعد از چهار ساعت جابج کند در خود قوی عظیم میاید  
**صفت دیگر** که درین باب عظیم پسندیده است زرد تخم مرغ  
 و خایه بطایم بپزد و گوشت سرخ بپزد و بروغن کاه و بریان  
 کند و زرد تخم مرغ بران ریزند و شاول فرمایند **صفت** حلوانی  
 که مردی قوه دهد و منی بپزداید و قنطیر راسخ کوه داند  
 غسل بکند و آب پیاز سفید بکشد و مرد و با هم پامیزد و  
 آتش بزم بجوشاند تا نزدیک تمام رسد در چربی و خولجان  
 سفته با آن پامیزد و هر روز درم از آن شاول فرمایند  
**صفت** حلوانی که عظیم مناسب بود بستاند و در حل پیاز کاه  
 زرد و صد گرم توختی من در دریا امکند و صافی کند و هر روز  
 درم از آن شاول فرمایند مفید باشد **صفت** حلوانی و یکم  
 غل زایل کند و آب سب آنرا بپزد بستاند بخود سفید مقشر  
 و بکوبند مقدار ده اسفیر و در پانیکل کنند و یکم عود کاه و در دریا  
 بپزد باده اسفیر و روغن کاه و قند بقدر حاجت و یکم میزند تا بپزد  
 شود و هر باده پیش از غذا درم شاول فرمایند **صفت** حلوانی



و چنانکه مضمون زیاده کند و نشاء افزاید بستانند که رجه اندک خواهد  
 و اینها بپزند و در یکدیگر بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 بپزند و در روز دیگر بردارند و در من غسل صلیب کرده با آن کوز در  
 پاشیل کنند و آتش نرم میکنند چون تر یک قوام آید این ادویه  
 کوفته و بپزند و آتش نرم میکنند تا تر یک قوام آید و در  
 اینست زنجبیل قاقه جو زبادی در چینی خردنجان هر یک یک گرم  
 زعفران سه گرم سبیل و مصطکی هر یک دو گرم مسک و عنبر  
 هر یک یک گرم چون نیک بقوام آید بردارند و در ظرف چینی گذارند  
 و بر بامداد پیش از غذا سه گرم شاول فرماید **فصل پنجم**  
 در معده معاجین و جوارشات که معقولی دل و دماغ و جگر و آلات  
 تناسل باشد و مناسب افشد **صفحه** دواهایی که درین باب  
 عظیم نافع بود بستانند تخم زرا نه تخم جرجس و هر یک پنج گرم کوفته  
 و محصور بپخت شیر گاو بپزند و هر روز یک مثقال شاول فرماید  
**صفحه** دواهایی دیگر بفاصله خوب بستانند آب پیاز سفید لیکن غسل  
 و من با آتش نرم بپزند تا بقوام آید و بر بامداد ده گرم شاول  
 فرماید **صفحه** همچون مظفری که دل و دماغ و جگر و قوت دهد  
 و نشاء افزاید و مزاجهای گرم را مناسب بود بستانند همین سرخ  
 و سفید و روغن عنبری هر یکی پنج گرم معر تخم چار و معر تخم خربزه  
 هر یک ده گرم صندل اسفند مقاصری پنج گرم پوست ترنج دو

گرم کاه و زردان پنج گرم ادویه کوفته و بپخت و مغز با جگه کوفته با هم  
 پامیزد و عنبر اشوب سفوف یک مثقال با آن پامیزد بپزند  
 زاید الفکر خام چاه درم و درین شیر بپزند تا بر چاه درم  
 بازاید و صافی کنند و غسل شست درم با آن شیر بقوام آید  
 و ادویه بدان بپزند شربت یک مثقال **صفحه** معجونی و بگویند  
 عاقرقره حائره بیل سفید هر یک دو گرم دارچینی شش مثقال  
 و تخم کوز حریف زنجبیل هر یک چهار مثقال کوفته و بپخت غسل  
 برابر مجموع کف برگیرد و ادویه بدان بپزند شربت یک مثقال  
 پیش از غذا شاول فرماید **فصل ششم** کدتنی باب بفاصله خوب  
 و فعلی عظیم دارد بستانند خشک خشک و بناید خسرو و در  
 خشک تر متقوع کند بعد از پنج روز که آن آب خورده باشد خشک  
 کند و باز بساید و پنج مثقال ازان و دو مثقال زنجبیل  
 و عاقرقره حائره یک مثقال و دو مثقال شکو ادویه کوفته و بپخت با  
 هم پامیزد و غسل کف کوفته بقوام آید و بپزند شربت  
 دو مثقال **صفحه** معجونی دیگر که رنگ روی صافی کند و جوده  
 جگر و قوت دهد بستانند هلیل سیاه و هلیل گابی و آملر  
 و زنجبیل و سعد و شطرح و مندی و پوست ترنج و کجند مقشر  
 هر یک پنج مثقال کوفته و بپخت شربت بروغن گاو جرب کنند  
 و غسل برابر مجموع کف برگیرند و ادویه بدان بپزند و هر



بامداد و مشال شاول فرماید **صفت** میخونی دیگر که حبت  
 آنکس که شوت او مشطع شده باشد سوف دارد و من بپزد  
 بستاند تخم ترب و تخم پاز و تخم شلغم و تخم خشخاش و تخم  
 جرجر و تخم انجوه و حبه الشب مر یک پنج مشال نان  
 سفتور و علل البطم و قسطا شیرین و بصل الفار و یک  
 مشال فلفل سفید کیند مقشر و در فلفل زنجبیل و زعفران  
 هر یک دو مشال کوشه و پخت عسل بر آب مجموع کف بر کوشه  
 او و به بدان بر شند مر بامداد و مشال شاول فرماید  
**صفت** میخونی که بر قوت بجامه یاری دهد بستاند تخم جرجر  
 تخم بقله الکفا کوشه و پخته بیسک کف کوشه بر شند شربتی  
 از آن دو درم مر به روز یکروز شاول فرماید **صفت** میخونی دیگر  
 که باه را مناسب باشد و لده مباشرت زیاده کینه و نشاط  
 افزاید بستاند جوز و پاز و تخم شلغم و در فلفل و قاقله  
 و تخم جرجر و قرقل و قونجان و تخم تره و زنجبیل  
 و بیاس مر یک جبار درم کوشه و پخته عسل بر آب مجموع  
 کف بر گیرند و او و به بدان بر شند شربتی دو درم در عفت  
 آن ضد درم شرباب انگوری شاول فرماید که فعلی عجیب است  
**صفت** میخونی دیگر که عجب الفعل که ملوک را شاید و از عجایب  
 شیخ رئیس ابو علی سینا است بستاند عود و صندلی زعفران

جوز و پاز و قرقل و منقل سفید و سفید و سفید و منقل و در  
 جین و نامشک و سادج صندلی کشید و صندلی پاز  
 عسل پرست پنج کبیر خرقی نیامد سفید کند و مر یک پنج  
 مشال شده شتال و مشال او و در جدا جدا کوشه و پخته عسل بر آب  
 پیامیستند و عسل بر آب مجموع کف بر کبیرند و میخوشاند و  
 بر شند و سه ماه در طریق چینی نگاه دارند بعد از آن شربتی  
 یک مشال شاول فرماید **صفت** میخونی دیگر که جباری کوم را  
 مناسب باشد آب سیب شیرین چهار من نبات مغری و من  
 با هم میخوشاند تا بقولام آید و کینه از آن تا سوف شود و یک مشال  
 عنبر استخسوفه در آن میان حل کنند مر بامداد و درم شاول فرماید  
 دل و دماغ را قوت دهد و باه را بقایت سوف مند بود **صفت** میخونی  
 دیگر که قوه باه را زیاده کند و من را پخته آید و قنطیر را سخت کند  
 بستاند جوز و صندلی پنج مشال شتال و منقل سفید و زنجبیل و  
 درم بهمن سفید و درم تخم بلبلون و درم دار چینی یک درم قرقره  
 یک درم کوفته و پخته بروغن کاه و جرب کند شکد بر آب مجموع  
 بکذارند و کف او بر کبیرند شربتی دو درم **صفت** میخونی لبوب  
 که قوه باه را زیاده کند و منی پیفزاید و متوقظ پیدا کند بستاند  
 مقز با دام و مقز قندق و مقز پیست و جوز و صندلی حب الصنوبر  
 حب الزم حبه الحضر هر یک یک است درم زنجبیل و در فلفل و نار



مشک هر یک یک درهم فاند بر آب مجموع بچو شانه و بقوام  
 آورند و در بزبان برشته شریقی دو درهم چش از عذرا خود  
**صفت** معجون دیگر بغایت لطیف بستند و در فلفل چند لنگه  
 خرد و خرد بسیار و در بامداد یک درهم باده درم روغن کا و در  
 درم عسل چاهیزد و بخورد **صفت** معجون دیگر که دماغ را  
 قوی دهد و قنطیر راست کند بستند و زو غ عرقی و زرنیله  
 هر یک ده درهم مر و اید ناسفت و بدم دو سق و شسته هر یک  
 پنج درهم ابریشم خام بقرص خرد کرده هر یک دو درهم عجن  
 سرخ و سفید سراج هندی یا سنبلی قاقله و قرنفل ریاض  
 هر یک سه درهم زنجبیل و در فلفل هر یک یک درهم مسک نیدرم  
 این ادویه کوته و بخت عسل بر آب مجموع بچو شانه و بقوام  
 آورند و بزبان برشته شریقی از آن یک شقال در عفت  
 درم شراب ریجانی شاول فرماید **صفت** معجون دیگر که  
 خشک ده مشال شد پست درم تخم زده درم زنجبیل یک درهم  
 با هم پامیزد و بصل کف بر کوته برشته شریقی چهار درهم  
**صفت** معجون دیگر خشک سرخ و سفید هر یک پنج درهم عاقر قضا  
 دو درهم کوته بصل برشته شربت یک درهم در عفت سه شقال  
 شراب ریجانی شاول فرماید بغایت خوب باشد **صفت**  
 معجون ایوب نوعی دیگر که قنطیر راست کند و منی پفراید

بستند و جزو هندی مغز بادام شیرین معطر جلفوره حب الفلفل  
 حب الزم چند حبه محض مغز پسته کجند و قنطیر جلا کوته با هم پامیزد  
 شکر بر آب مجموع بقوام آورند و برشته شریقی دو درهم **صفت**  
 معجون دیگر که منی را زیاده کند و قنطیر راست کند و این اند  
 جمله اسرار اطیاب طالیسفر چند لنگه خواهند و در شکر کا و گرم  
 آغارند یکیش با نوز پس پیرون آورند و پوست بذر کنند و در  
 عسل صافی نهند و یکماه بگذارند پس هر روز که رعیت  
 مجامع باشد مقدار ده درهم شاول فرماید چند لنگه خواهد و در  
 شکر و در عذرا محب **صفت** در عفت جوارشات  
 که بر جاعه قوت دهد و منی زیاده کند **صفت** جوارش که منی  
 پفراید بستند سنبلی و شرف و قرنفل و در فلفل و در عفت  
 و قاقله که در هر یکی دو مشال ایشون و تخم کوفس زبیره  
 کرمانی هر که برورده از هر یکی چهار درهم مصطکی منا خشک  
 هر یک دو مشال عه هندی خیر بر یا فلفل سفید هر یک  
 دو مشال مسک یک مشال مسک داکلیمیم ادویه کوته  
 و چغندر بر آب مجموع بقوام آورند و ادویه با آن میامیزد  
 و در طبخی بریزند تا سوسود شود و در بامداد سه مشال شاول  
 فرماید **صفت** جوارش دیگر که قوت باده را زیاده کند و عذرا آورند  
 بستند جزو بر یا بسیار سانسان العصا فیراد و زنجبیل و در



دار چینی مصطلکی عود هندی زعفران قاقده و دارچینی  
 سردم مسکن دودانک فند برابرجسوع دوکلاب حل کنند  
 و بقوام آرند و ادویه بزمان پیا میزند و در طبخی ریخته تا سرد شود  
 شربت شربتی در هر دم **صفت** جوهر کشی یک لافوت دهد و سده  
 را سوه دارد و قوه باه را زیاده کند و ملایم طبع و مناسب از  
 باشد بتانده بیش می چند آنکه خواهد بود و پوست باز کند و تخم  
 پیسرون آورد و کلاب چندان بر ورزاند که بر سر استاده باشد  
 پس بچوب شانه تا کلاب کم شود و قند چند آنکه کفایت باشد با آن  
 بپزند و بجوشانند تا منعقد شود و از آتش فرو گیرد و در  
 این ادویه کوفته و چغندر با آن پیا میزند و زنجبیل و زعفران  
 سبیل قزو مصطلکی کاو ز بان عود قمار می هر یک دو درم  
 بهم بر شند بعد از آن شربت پیچیدم **صفت** جوهر کشی که چون  
 باه بغایت خوبست بتانده قاقده بپاس هر یک چهار مثقال  
 دار فلفل و زنجبیل هر یک پست دم قنقل قزو مسکن  
 عینبر یک دو درم عود بر روغن بن حل کنند برابرجسوع  
 قند بقوام آرند و بر شند شربت شربتی یک مثقال **صفت** جوهر کشی  
 نسخ مولانا امام عالم تخم بیدار کمره شنی بتانده تخم کز و تخم  
 شلغم و تخم پیاز و تخم ترب و تخم ملیح و جلفوز حب الفلفل  
 حب النخس قاقده بوزیدن بهی سرخ و سفید خشکی کش

سرخ و سفید لسان العصا فی هر یک دو درم فلفل سفید پیچیدم  
 و روغن جوز هندی بار و غن کاو آن قدر که ادویه جسد کند با هم پیا میزند  
 قند برابرجسوع بقوام آرند و بر شند شربت شربتی ده مثقال **صفت**  
 نسخ شیخ زین ابوعلی سینا بتانده تخم ملیحون شفا قنقل  
 سرخ و سفید ناف کشتن لسان العصا فی هر یک پیچیدم زنجبیل  
 و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم ترب هر چه تخم تره خونیان جوز بویا  
 دار چینی دار فلفل بوزیدن پیاز عسل بریان کرده انجسره هر یک  
 سه درم ادویه کوفته و چغندر و پیچند برابرجسوع بقوام آرند  
 و بر شند شربت شربتی دو درم **مصلح** در معده و شفا بیا که بپا  
 یاری دهد و منی زیاده کند و نشانه افراید **صفت** آن شراب انگوری  
 است که شایسته ترست بیکه که لعل رنگی است و با آن که بپزند  
 زرد و چون از برای صفت مباشرت خورده اگر اندکی بپزند میبیل  
 داشته باشد شاید محکم آنکه چون شراب تمام با عسل خورده  
 طعام زود معده کند و من فریاد کرد اندر دل خوشی دارد و نشانه  
 اقرا بد و خون حیات کند و قوه باه زیاده کند و بزمان نوع شراب  
 خوردن هیچ ضرری ندارد بل منفعت زیاده کند و رنگ روی  
 و روشنی و صافی کند و منی پیچاید و حرارت غسری را بپوشد  
 افزون در رشتنایی چشم زیاده کند و مزاج اصل با عسل نکند  
 دارد و من را از مواد فاسد پاک کند و این امر ارض از من دفع کند



چون دق و شبنج و ورق النسا و سرسام و برسام و نرس و ذات الحجب  
 اما چون سبب از خرد عقل را کم کند و زبان را زایل کند و حلقان و در حلق  
 و در شکم و منافصل پنداکت **مست** شرابی که کرده را گرم کند و شکم  
 جاع را بپاشد و مست انداختن بکن و بار بار کند و پست روز در  
 آب نلک خنجر و مرغ روز آب نلک تان کند بعد از پست روز باقی  
 بشوید و در آب صافی بپاشد تا آب کم شود و مسکه کند پست  
 بستاند و تر بچین بین و اضافه کرده بقوام آرد و با مدافعه درم  
 تا اول صبح بپاشد که منی زیاد کند و قوه باه را برانگیزد **مست**  
 شراب مستقال بستاند و شفاقلی تراشیده با ال کرده بکن و در  
 دلی سسکین کند و آن قدر آب که آتش بخورستاند بر سر آن کند  
 و بر آتش نرم بخورستاند تا مسکه شود و آب کم گردد و عسل بچین  
 اضافه کرده بقوام آرد و چون از آتش فرو گیرد و این ادویه که در  
 و پخت با آن پامیزد و هر با مدافعه مستقال تا اول صبح بپاشد  
 بگذرد و مصلک بگذرد و عین الحجب بگذرد و مشک بگذرد **مست**  
 شراب عین که دل و دماغ را قوت دهد و منی زیاد کند و نشاط  
 افزاید بستاند و شد بکن شراب انگور یا صافی را در من در دلی  
 سسکین کند و بخورستاند تا بقوام آید و بر آتش فرو گیرد و عین الحجب  
 سر درم زعفران سفوف بگذرد با آن پامیزد و هر با مدافعه درم بپاشد  
 در خرد قوی عظیم یا بد **مست** شراب مشک که مزاجهای سرد

را موافق بود و در لافقه داند و بر جماعه یا را کند و سفوف و هر  
 و قوه برانده اما نگاه دارد و پس از اجهت بر بستاند و عسل بپاشد  
 بکن و شراب انگور صافی در من بپاشد تا بقوام آید و هر  
 آتش فرو گیرد بگذرد و زعفران و یک مستقال مشک و در درم  
 سفوف با آن پامیزد و هر با مدافعه درم بپاشد **مست** شرابی که  
 باه را زیاد کند و منی بپاشد و قوه جماعه دهد بستاند و شیر کاو در  
 تا نه بگذرد و در درم دارچینی کوفته در آن اندازد و یک شب بگذارد بعد  
 از آن هر وقت که تشنه شود بپاشد آب بخورد **مست** بستاند و شیر کاو  
 بکن و پست مستقال تر بچین با آن پامیزد و بخورستاند تا بقوام عسل  
 آید بپاشد بیک است **مست** بستاند آب پیاز و شیر کاو و هر یک بکن  
 تخم جرجهر و تخم شلغم و تخم کز مرصی که درم کوفته و پیچیده در میان  
 آن اندازد و بخورستاند و صافی کنند و عسل بپاشد تا بقوام  
 آرد و هر با مدافعه درم بپاشد **مست** نوعی دیگر بستاند شراب  
 انگور یا صافی را در من در دلی بپاشد و بخورستاند و کف برگیرد  
 و چون سرد یک قوام باشد این ادویه را کوفته و پیچیده در آن اندازد و زنجبیل  
 قله جزویا دارچینی قرقل بر یکی بگذرد و عین و مصلک و بعد  
 قاری و یک دو دانگ زعفران در درم چون سرد شود در ظرفی کند  
 و هر با مدافعه درم تا اول صبح بپاشد که درم کند و در لافقه داند و  
 بپاشد **مست** در معرفه مسوحات و حملات و مضادات

۱۸



که باه را زیاده کند و مغوط آورد و شش طاعتی چون از او دور  
 و اطفالی مرکب و مفرده که باه را زیاده کند خارج شدیم خواستیم  
 که چنانچه چنانچه بودیم که قایم مقام ادویه مفرده و مرکب باشد  
 در انفاط و در باه لی آنکه شاول کشد بکار دارند بعضی از آنها  
 تحمل نکند سبب حرارت مزاج و خیس که عادت طعم آن باشد  
 و چیزی را بی که قایم مقام ادویه بخوردنی باشد میل گویم **صفت**  
 صومغی بغایه نیک بستند بمرم ارمغی و در روغن یا سیمین بپوشانند  
 و در پشت زمار و قضیب مالد **صفت** که چون قضیب و زمار بدان  
 مخرج کند قوه باه زیاده کند و انفاط یفتد و کوده و شانه را  
 کوم کند بستند عصا را بخوره که آنرا فرا سببون گویند و در  
 روغن یا سیمین بپوشانند و در قضیب و قضیب مالد و باید که نیم  
 کوم باشد و اگر روغن نرگس باشد شاید **صفت** که قوه زیاده  
 کند و لذت مجامع زیاده کند و قضیب سخت کند بستند زهره  
 کاه و زنجبیل و عاقرقرا کوفته و چغندر یک مثقال در روغن خور  
 میو شاند و وقت حاجت بر قضیب قضیب مالد **صفت** بغایه پندیده  
 و خرب بستند فرنیون و زنجبیل و عاقرقرا هر یکی یک مثقال  
 کوفته در روغن یا سیمین بپوشانند و وقت حاجت مالد **صفت**  
 بستند کچمشک که معطر بر بنیامورده باشد و او را بر در خانه  
 زینور یا ویز و نازنیوران او را چندان نخیش زنند که پیر و پس آنرا

آنرا در روغن کاه میخشد تا باطل شود و وقت حاجت در قضیب خیس  
 و زمار مالد **صفت** که در انفاط قضیب قویا دارد بستند قسط  
 و در دم هر دو کوفته در روغن و زین میخشد و وقت حاجت عاقد  
**صفت** بستند کچمشک بپناه عدد در وقت سچان او بپوشانند  
 و در پشت زمار و سببون کنند و آن معطر در روغن یا سیمین بپوشانند  
 و وقت حاجت در قضیب مالد **صفت** بستند موم که پیر و آورده با  
 و آنرا در قاروره کند و در آفتاب بگذارد تا مومها شود و در قضیب و قضیب  
 و پشت زمار مالد **صفت** بستند طراشیت و مقربیدانه و سببون  
 و کرم سیاه در روغن یا سیمین بپوشانند و وقت حاجت مالد و این  
 مسبوخ مشهور است که متوکل خلیفه استعمال کرد **صفت** ضاد یکی که  
 قضیب سخت کند و شوره جماع برانگیزاند بستند شلخ بزرگوهر  
 و سبب و عاقرقرا و فرنیون و قلف سفید مرکب یک گرم کوفته  
 و بجز بر چوبه بشو آب حل کنند و بر قضیب مالد **صفت**  
 بغایه غلب که بر پشت بند در جماع کردن قوه دهد و قضیب سخت  
 که داند بستند زهره عاقرقرا و فرنیون هر یکی دو مثقال  
 انکه دیک مثقال در روغن بلسان اگر حاصل نشود روغن قسط بپوشانند  
 تا حاصل شود پس بر روی پاره کراس کنند و در پشت و کمر گاه  
 اندازند و بینند **صفت** صفت صفت صفت که باه زیاده کند بستند











را که کند و کمرگاه بدان بسته و از غنای تر فرست و تا این بسته  
 باشد بنی سیر و نیا بری مراد **نویس** و دیگر اگر سوزی محو کمر بند یا  
 سازند که مقدار جدا داشت بهنای آن باشد و در برستان بیا  
 بند در سواش بجه و بر جاسد یاری دهد **نویس** و دیگر اگر از سوزی قائم کمر بند  
 سازند و در میان بند فرقی نیست با سخت کردن و در معنی در او عین نگاه  
 دارد و باید که سوزی حاصل از خود دور دارد که معنی را خشک کند  
 و صیغ خاصیت در سوزی حاصل نیست و سوزی قائم نافع است  
 تمام شد که با بلوسوم بیا نه نام سوزی که سحران و نای و سوزی  
 و انحصار در رب العالمین و الصلوة و السلام علی خلیفه محمد و آل  
 اجمعین الطیقین الطاهرین فی الدنیا و الآخرة **نویس** و در کتاب  
 الحجرات المبرورہ العشره انا لله  
 علی بن العبد المذنب الحاج محمد کلمه و عذره و غیره در حاکم حاکم  
 استمع امره و فی الدنیا

شکر و سپاس ایزدی را که در هر چه آفرید و در طرف نشاء در عایت فرمود که  
 تا منفعت نبین بعضی اشیا را و بعضی را حضرت و سلام فراوان برسد که  
 من بحقیقت استیسا بوده و طای آن سقین بدانت صلوات الله علیه **نویس**  
 این نسخه ایست که خاص بعضی اشیا اگر چه سکا حفظ و خلط بسیار در نزد سقین  
 تا معقول بسیار کشته اند و نام درین نسخه آنچه بعد نقل نزدیکست حدیث  
 کردیم **نویس** آنکه دو قندح بر آب کشته و یکی بر دیگر ریخته و هیچ از آن آ  
 بر زمین نریزد و بستاند قندح و بر آب کشیم کشته و در آفتاب خشکند  
 و عین است که آفتاب بنایت جذب کشیم بکند چون آفتاب در آفتاب  
 کند بسجده ها در قندح یک قندح بر قندح دیگر ریخته تا آخر شوقه و اگر  
 قندح دیگر بگذارد بعد از زمانه نامی شوقه **نویس** آنکه آتش برافشانند  
 و سوز درون این کل کند غلیظ سفید و سفید و تخم مرغ و کافور با هم پیایند  
 و برافشانند و بعد از آن طلق حل کرده بر آن مالند خون خشک شود آتش  
 بدان دفعی رسد و شوقه **نویس** شمع که از برف بر کشند و سوز و سقین  
 از برف و قندح یا کافور بر آن شمع بخند و با شمش دارد تا آفرودت شود  
 و آن کافور سوز و از حرارت آتش اثری برف نرسد و نا کافور باقی  
 باشد آن شمع سوزد **نویس** آنکه در زمستان کل سرخ و زرد و سفید فانی



پسرون آورد آن بنام است که در فصل چهارم که در صورت غنچه با  
 در صوم باید که گفت چنانکه با در روی آن نرود و جری که کل از ای  
 آب بخورند آنرا نیز در صوم بپسند و در میان غسل اندازند تا فصل  
 پسرون آورد و صوم پاک کند کل تازه باشد **مسئله** رنگی که چون در رخ  
 نماید و سلطان بنده چین و خطا خانها را باین رنگ کنند و چون در  
 سرخ افروخته غایبستانه بوزن ارمن یا نروده تخم مرغ سه روز جل کنند  
 و در گاه که خشک شده آب بروی ریزد و بعد از آن مرشیا و مسی  
 زرد در دهن کنند و نرم بقایه و در گاه که آب بپزند که در کف بزرگان  
 و در روزان مسکری ریزد تا آن زمان که رنگ سرکه صاف باشد و سیاه  
 نشود بعد از آن هر دو را در کوزه نو آب ناریسده کند و در کل کیست  
 و در کوزه آب بپزند که در وقت که در بعد از آن پسرون آورد و در جود  
 در پنج نرود غره کند و حبس جود را باب حل کنند و سپیده تخم مرغ و اندک  
 زعفران و کریمه مایه محلول کنند در هر موضع که باشد چون در سرخ نای  
**مسئله** تخم مرغ که بپزد و خامه سرین و جراب یا در دستانه تخم مرغ و مسی  
 که بپزد هر دو که در غالی گفته اند و بعد از آن بر از شستیم کند و در بر مردم  
 نامه بنویسد و چنانکه کس بنشیند جواب هم بنویسد مثل کاغذ  
 و آن کاغذ را بنهد در آتشاب و قدری سریش بر تخم مرغ ببالد و بر کاغذ  
 بخورد و آتشاب چون آفتاب بکشد ششم شود که در کرم گفته ششم بپزد  
 و چنانکه خال گفته باز آید و جواب پیاورد چنانکه گفته شده **مسئله**

پسرون آورد آن بنام است که در فصل چهارم که در صورت غنچه با  
 در صوم باید که گفت چنانکه با در روی آن نرود و جری که کل از ای  
 آب بخورند آنرا نیز در صوم بپسند و در میان غسل اندازند تا فصل  
 پسرون آورد و صوم پاک کند کل تازه باشد **مسئله** رنگی که چون در رخ  
 نماید و سلطان بنده چین و خطا خانها را باین رنگ کنند و چون در  
 سرخ افروخته غایبستانه بوزن ارمن یا نروده تخم مرغ سه روز جل کنند  
 و در گاه که خشک شده آب بروی ریزد و بعد از آن مرشیا و مسی  
 زرد در دهن کنند و نرم بقایه و در گاه که آب بپزند که در کف بزرگان  
 و در روزان مسکری ریزد تا آن زمان که رنگ سرکه صاف باشد و سیاه  
 نشود بعد از آن هر دو را در کوزه نو آب ناریسده کند و در کل کیست  
 و در کوزه آب بپزند که در وقت که در بعد از آن پسرون آورد و در جود  
 در پنج نرود غره کند و حبس جود را باب حل کنند و سپیده تخم مرغ و اندک  
 زعفران و کریمه مایه محلول کنند در هر موضع که باشد چون در سرخ نای  
**مسئله** تخم مرغ که بپزد و خامه سرین و جراب یا در دستانه تخم مرغ و مسی  
 که بپزد هر دو که در غالی گفته اند و بعد از آن بر از شستیم کند و در بر مردم  
 نامه بنویسد و چنانکه کس بنشیند جواب هم بنویسد مثل کاغذ  
 و آن کاغذ را بنهد در آتشاب و قدری سریش بر تخم مرغ ببالد و بر کاغذ  
 بخورد و آتشاب چون آفتاب بکشد ششم شود که در کرم گفته ششم بپزد  
 و چنانکه خال گفته باز آید و جواب پیاورد چنانکه گفته شده **مسئله**



چنانکه کاسه آب طلب کنند و در زیر زرقه بریزند و چون بهرون آرد  
 با حقه باشد باید که بتانند نبات و کشیرا قدری زعفران و بام  
 فرد کنند و چون کاسه آب در زیر زرقه بریزند قدری در اینجا بریزند  
 شیرین نماید و زمانی بگذارند تا آب کف پالوده باشد  
 آنکه کاسه آب بطلید و در زیر دمان یا زرقه بمو کلاب شود باید که بیشتر  
 دست آرد و راجه نوبت بکلاب نرکده باشد و خشک کرد چنانکه اثر  
 کلاب در اینجا باقی ماند چون کاسه پارس در زیر زرقه بمو و آن دست  
 در اینجا شود آن آب کلاب شود هم بطعم و لپوی **دفع کرم ملکی**  
 از خانه زرنیخ را فود کند و با دست نرسکشی پارس و در خانه پشانه  
 یا زرنیخ سیاه در آب بخوشاند و در خانه پشانه نمه ملال شوند  
**دفع کرم کرمی** زرنیخ و نوشادر و م آب در اینجا که موشان بسیار  
 دود کند تمامه آن موشان بکشد و بجای آن یکم شود **دفع کرم**  
**ماران** استخوان خارشست و سم آب را دود کنند ماران جمله از آن  
 موضع بکشد **دفع یک** شویز در آب یکم شاند و در خانه پشانه  
 کیسان که در آن خانه باشند ملاک کرم **دفع کرم** زرنیخ و بشکل  
 که سفند و به مار بام پارسند و دود کنند که دمان بکشد **دفع**  
 آنکه در اندرون شیشه که در آن شک باشد چگونه چیزی بنویسند  
 شیشه صافی و آنجا خواهد بر کافه شک و نموشته و الفه لفظ پارس  
 سازد و در تریک شیشه اندازد و در موضع خود بچینند از هر یک شیشه

آن نموشند پارس شود مردم پندارند که بقلم در اندرون شیشه چیزی  
 نوشته اند **دفع** چیزی که هر که بیاید بخواب رود بشانند چرخ گوش  
 در دهن چرخ سیاه و در دهن کج و اینون مری و کاه و شقاق  
 النمان و عقاقیر بام پارسند هر که بیاید نه الحال بخوابد **دفع**  
 بتانند اینون مصری و تخم کاه و پوست خشک و چرخ سیاه  
 و عاقر قرحا و کج سغینه از هر یک جروی و فود کند و به پارس و در  
 با شراب سترقی از آن هر که بخورد بهوشی کف **دفع** آنکه نکشتن  
 با شتی و از آن چون شمع در کبر و مسعود و الم نرساند بتانند  
 دلیق و در آنکشتن کاه و بر دهن پوست نارس چرب کند و کربت  
 قدری بر آن مال و با شتی دارد کوشه سفید و کوزد بمجوش **دفع**  
 خعلی که بجای نویسد و سچکس و یکم شود خواند مکن آنکس  
 که دانه بتانند کافه سفید و آب پارس و اینجا بنویسد اینجا  
 کافه سفید نماید و البته خط ظاهر باشد چون خوانند که نرسد  
 کافه با شتی دارند خط بنماید تمام شد کتاب خواص

بمعون الله تعالی والصلاة

والسلام علی رسول الله

م م م

م م م

م م م



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله  
**باب اول** بدانکه این عتقیه در سرور و ارام و عفتا مغذ و مرکب  
آبجو و شکر و تهل بود و بوی بسیار مطاع و لذیذ و از آنکه در فتنه  
شرقا و غربا بر آن خوشتر است و در آن وقت و در آن مقام **فلا شکر الا الله**  
در در و ارام و عفتا مغذ و مرکب و فصل **در سرور و ارام**  
فصل انسان بدانکه هر چه که حرارت غیر از آن که در بدن است بر آن  
از آنکه در آن چیز از او اثر پذیرد یا از آن چیز سرد و در آن که از آن  
گرمی و یا سردی یا ترکی یا خشکی بوده اگر آنها بر او آن باشد که در  
بدن باشد آنرا معتدل خوانند و اگر گرم تر از آن که در آنرا باشد  
و اگر سردتر از آنرا باشد خوانند و اگر ترتر از آنرا رطوبت خوانند و اگر خشک  
تر از آنرا بپس خوانند و این از جهاد درجه پیر و نیا باشد **درجه اول** آنکه  
گرمی و سردی در شراب یافتن الا وقتی که بسیار بهی و مکرر اتفاق افتد  
**درجه دوم** آن به که در شراب یافتن اما مضرت نرساند **درجه سیم**  
آن باشد که مضرت برساند اما گشته باشد **درجه چهارم** آنست که  
گشته به و آنرا و اگر کسی خوانند بدانکه گرمی و سردی و ترکی و خشکی

بوده و وجه داشته یکی نجف به چنانکه اگر کسی در زمی هر مزاج غالب شود  
 و چنانچه از سر چه مهند آید از این که دانه آن چه سرد بود و ما دم که تجزیه  
 استخوان در بدن آدمی کرده باشد جوار که یعنی دارو باشد که نیست  
 بدن جنبانی و یکوسه بود یا عکس او و یکو یا کس و آن نیز جند و هر چه  
 طعم و بوی و رنگ جانی نه خلقی دلالت بر کسی کند و ترش دلالت بر آن کند که  
 بر سردی و شیرینی دلالت بر آن کند که ماده آن کثیف است و قابل  
 گرمی و جسر فی دلالت بر آن کند که قابل اعتدال باشد اما ماده  
 آن کثیف بود و رنگ طعما از طعم نه خانه برین قیاس کنند  
 چنانچه از رویش که سفید باشد رنگ آن دلالت بر آن کند که مزاج او  
 سرد است و آنچه سیاه باشد دلالت بر آن کند که مزاج او گرم بود  
 اما در رنگ اعتبار جند آن ندارد جمعت آنکه شیر مرگه که قدری از  
 در آن کنند رنگ آن سفید بود اما مزاج او گرم بود و اما از بوی چنانکه  
 بر کثیف دلالت بر گرمی کند همچون مشک آنچه بوی تیره نداشته  
 است با هیچ بوی ندارد دلالت بر سردی و یا کندی که در جلی دارو  
 قوی بود و آخر مرکب القوه خدا شده و قوه و در میانید که بر تیره حکم بود که  
 چون در آتش اندازند از او زایل شود چنانکه در زیر آن قوت دوم  
 اگر در آتش شود اما اگر چشمت زایل شود و چون با بوی که قوت  
 تحلیل دارد و قوت تابنده دارد چینی قوتی در و هست که خلط را  
 بگذارد و قوه قابضه است میخی خلط بسته گرداند اما چون



قوت غذا بعضی از ذایل شود و از آن محال میماند باقی باشد و چون  
 بخت کشد در روز از صبح جدا نشود و آنکه چنان زایل شود چنانکه  
 سرخ که چون بخت کشد قوت خفیف کشد از ذایل شود چهارم  
 چون بنشیند قوت دوم از ذایل شود چنانکه کاشنی نان که چون  
 بنشیند قوت خفیف می کشد از ذایل شود و باید دانست  
 که اگر دو که در هر پیرون باشد در اندرون نباشد یا از چوب از هر دو  
 خفت می کشد و چون بخورند از درون ریش نکند و عکس آن باشد  
 اسبیه که چون بخورد سبب خرابی است و چون از پیرون طلق کشد  
 صبح خرابی نکند یا آنکه اثر او از پس و چون چیزی باشد و در اندرون  
 چیزی محال آن چون بشیر که چون طلق کشد چیزی بگذارد و بخورد  
 و چون بخورند ماده را غلیظ کند و همچنین بدانکه آنجا آدمی آنرا  
 بخورد یا سی آشامد از پنج چیز پیسرون نیست یا غذای مطلق  
 یا دوا مطلق یا غذای دوا یا دوا یا غذای یا از هر آنکه  
 آن که اخذ می شود و تحلیل می یابد از غذای مطلق خوراک  
 چنانکه گوشت و نان یا جان به که او بداند و متوجه و اند و آنرا در  
 مطلق خوراک مانند زنجبیل و فلفل یا جان به که اول او در  
 اثر کند و عوض آن چیز که تحلیل رفته باشد بشود و آنرا غذای  
 دوا یا خوراک مانند سرکه و گاه و اگر قوت دوا یا غالب به آنرا  
 دوا یا خوراک باشد مانند زهره یا جان به که حرارت بفرستد

اثر کشد و مانند گوشت و او در حرارت خفیف می کشد و خرابی بدن کند آنرا  
 زهر خوراک مانند شش و شکران و باید دانست که او و به معنی با  
 یا نباتی یا حیوانی و از آن معنی می باید که از معدن معروف باشد  
 همچنانکه قوت خفیف در راجح کرمی و پاک باشد و طعم و رنگ او از  
 حال خود نکرده باشد و از آن نباتی بخت خفیف است بعضی بر کما  
 باشند و نباتی بخت که ببال خود رسیده باشند و از حال خود نکرده باشند  
 یا کما باشند و بعد از آنکه جرم او تمام باشد و تربی و خامی از درشت  
 باشد یا چنان باشد و زمانی که نزدیک باشد که بر کما بریزد استعمال کند  
 و یا شکوفه ها به زمانی آنرا بخت که برزده باشد و یا شاخها باشد  
 و زمانی که تمام شده به و یک شوه و برزده نباشد و یا از و به برزده  
 که بنیاد بستگی گوشت باشد و خشک نشده باشد استعمال کنند و یا  
 از آن باشد و زمانی بخت که تمام بخت باشد و بعد از آن از آن  
 باشد و جرم آن سخت و یا قوی آن باشد یعنی برک و شایع و غیر  
 زمانی بخت که نان باشد و چندان دارو زمانی که در آب است  
 یا بر نشاید و دارو یا صحرایی قوت آن بیشتر از دارو یا نباتی  
 و از که بخت به و دارو یا کوی قوت آن بیشتر از دارو یا نباتی  
 به و در او به که رنگ او روشن تر باشد و طعم او بیشتر و بر آن  
 تیز تر آن قوت نیز باشد و به آنکه با هم از دو سال یا سه سال قوت  
 آن می رود و از دو سال بعد از سال باقی می ماند تحقیق فرمایند



در وزن او و به کفن یک وزن او و به نوبت ها دام که با جینه  
 در روی دیگر پائین نه و دارو تا حیوان واجب که فراگیر نه از  
 حیوانی که چون وقت درست باشد و اعضا تا او تمام باشد  
 و در چهار ازان فراگیر نه بعد ازان که آنرا بکشد نه و در ده **دوم**  
**در درجه اول** از عوارض است که با بونه افشینی قهقارش  
 منقش است و در دوس دو انگ بزرگ لافن شاهانه **دوم**  
 که در درجه دوم از کرمی شریک اند از پنج سوسن منقش یا سوسن  
 ناضج و سیاه دارو شلیسه فرا سیرن که در سینه صبر عطر چند  
 قوی است **دوم** که در درجه سیم از کرمی با یکدیگر شریکند  
 باز دشتی شلیسه بن نجاست و از بانه سیر شد فیلم سحر اگر ترا  
 حب بسان قریل فودنج ایشین و فنجشک سعد قسطا کویا  
 مدی و زنگوش بکطه اشیم افخوان اسادون بر سر کوهی کویا  
 مهر و کوش اینسون درمل زرباذا امشیمون زوفا خشک حماما  
 زرا و نه زیره و خچیل کبیر زعفران کوکره بکشت چند پد  
 و در فلک پاز حاشا جنطیلانا و در پنج عرق سقونی **دوم** که  
 در درجه سیم که کرمی شریکند تره نیز که کدش میوه و ج مایه ان  
 قلفل خردل سداب صحرا این **دوم** که در درجه دوم در کرمی شریکند  
 حمان ماهو مار و صندل صندل نرنگ زرد و **دوم** که در درجه سیم  
 مردی شریکند زرشک به نگو بارشک خون سیاوشان **دوم**

که در درجه سیم از مردی با یکدیگر شریکند جز مانند اینون نیکو سیاه  
**دوم** که در درجه اول از نریا با یکدیگر شریکند آکو نخودا سفنا ناخ  
 کا و زبان منقش چهار شنبه **دوم** که در درجه دوم از نریا شریکند  
 ترخچین قورل منقش نیکو کدو کدنه سوسن زرد الو کا ماهو قطر  
**دوم** که در درجه سیم از نریا شریکند کا ماهو و قطر و **دوم** که در درجه  
 چهارم تر باشد خیا فنه **دوم** که در درجه اول از خشکی با یکدیگر  
 شریکند جنار او خربندقی شلیسه زعفران اشند با بونه جتر  
 الحظه پیر سیاه و شان **دوم** که در درجه دوم از خشکی با یکدیگر شریکند  
 بونه و کاش دارو صندل کلنار کندر حمان کل سرخ ز خچیل  
 دار قلفل سیاه دارو و در پنج عطر فی حب بلسان پنج سوسن منقش  
 اسادون بزرگه ارمن آبنوس سرمه فیه صوم بکشت کا و **دوم**  
 جنطیلانا بلید آملد پاز دشتی افشینی **دوم** که در درجه سیم  
 خشکی با یکدیگر شریکند ابل سیر شونیزه قیل کوشا امشیمون  
 تر قلفل امشیمون بطوطه جندره زانتره و اسپنی قسطا نه عرو  
 قردمانا لوزنک سوسن زوفا خشک فودنج زرا و نه فرا سیرن قز  
 بندقا زرباذا عاهلو زیره نایخواه زرنکوش کبیر فلک کرمی  
 شکلا شیم **دوم** که در درجه چهارم از خشکی شریکند دارند  
 کدش میوه و ج مایه ان خردل قلفل اما آنجه **دوم** که دارند بلید  
 زرا و نه مدی ترخچین منقش سقونی آتو شاه تره صبر کل سرخ



شیرین است و آنچه **بهم** برانه شحم خنثی شطوری بر روی ماهی زعفران  
حب الیسی ترد سفید عمل بسفایج و آنچه **سودا** بر اند حلیل کالی  
علیه سیاه سنا بالنگوا فستهم اسطوخودوس بسفایج کسفی  
غاریقون کسوب حب الیسی آمد و آنچه **فی** آرد تخم ترب و برگ کران  
کند و کک و خرق میوینج و تخم اسپست پوست پخ خرنزه  
نیم پخته غل میندی لوپا کسرخ ماه العسل و آنچه **سودا**  
کت پخته آن با قلا روی شاه تره ادویه غاریقون رازیانه  
قطر یونانی ستر کرو یا روی اسطوخودوس قار و ایضا  
حب الیسی با آن فستهم فرا سیدون زیره ایر سافا قهوه مرش و ادویه  
پنج انگشت خرنه حب الیسی دارچینی کاشنی صوابی زعفران  
رونا سن و زنگوش کافور مس زراوند حمامه کبابه کوبیده حبه  
کشته به عمل و آنچه **سودا** آرد کاه کاه کاه چشم زعفران سوخ  
حمامه سفاح اسطوخودوس شقایق مرو حوزریان و ادویه که **سودا**  
**سودا** بر اند حب الیسی و بزره خرنه تر شمشاق و فستهم  
ایسون رازیانه شقایق اشراق و فیکو ش حب الیسیان فیکو  
برنجاسف ستر قردمانا بابونج جاز بویافت طاروناس عرویه  
سیاوشان جند پندستر فیکو سیدون زرده جوهر عود الصل حنظل  
سیاکیس ناخواه جاتوشیر تخم کزوحه ایی دارچینی حبه  
میکسید سیس نریا و ادویه ساج سنبل روی کسکول

کرم

کرمس چند فرق کبابه ادویه که **سودا** کرده فستهم اسطوخودوس  
برنجاسف آرد و خلط تخم خرنزه آبکشته سست سائیده حب الیسی  
پرساوشان تخم سیاه جگر الیسی از دوزر با ذام طلع سحر کسکول  
که **سودا** بسته کند آس سنجید ادویه شامخ بزرگو میشت سست  
آنها قهوه ورق آرد بلوط برنج کادرس بد ورق جبار کل مرغ  
تخم کل غوره حما ترک کلنا رخون سیاهوشان کیل تخم کز و ورق زرد  
تخم ترسیل طراش اورد مضطکی کبابه عصاره حبه الیسی  
کل تخموم کل ارمی کذر کرو یا سنبل روی کبابه حبه الیسی  
ساق نشاسته مازو بنو سرج ادویه که **سودا** مزم که صمغ زنبق  
هندی تورک صمغ کاج مقل سعد پیه آنچه دینه چه قاز مقربانی  
کادوک سفید رخت صمغ بلم ادویه که **سودا** کبابه کبابه الیسی  
بزرگو کرب صمغ بلم لادن پچ ایرسا آنچه صمغ صمغ مرور  
ادویه که با ذرا بستند و بخت کنند ایسون و سیاه و بخت  
کبابه تخم کز زنجبیل واد فلفل زیره ناخواه کذر زرنه  
کرمس ستر سعد ادویه که **سودا** کشته پیاد شش راج کسکول و کسکول  
کبوتر آسک فستهم فستهم سنباده صابون سداب خرنه فیکو  
ادویه که **سودا** ساکن کذ ایتون و پیه قاز و بزرگو سفید تخم مرغ  
کسکول کسکول ادویه که **سودا** کسکول و کسکول کسکول  
کسکول کبابی فستهم زعفران حنظل کبابه تره قیسر کز فستهم فستهم











کفایت در این صاحب مزاج بود و همچنین آن خایه مرغ خانگی  
 هم در آن روز نم برشت که غذا تمام دهد و قوت مجامعت بخشد و  
 سفید و پخته غلیظ است و اخلاص بزرگ و از او حاصل می شود و پخت  
 کثیف شک و کینه ترقت می دهد و **مصلحت بسیار است** در این روز  
**کرم** و ترست خون نیک از آن حاصل شود و فربه گرداند و قوت مجامعت  
 بخشد و همچنین آن الگو سفید بود که برست آن شک بود و آن روز  
 از بدن آن گذشت بود و باز از آن کثر حاصل شود و پوست الگو  
 کرم و خشک و دانه الگو سرد و خشک **مصلحت** پوست مایل به کرم  
 و تعدد و جگر و قوت و فایده دهد **مصلحت** از اول طبع بود **کرم** و تر  
 بود غذا بسیار از ده و جاری پای گرداند و بطن را شک و بسود و آن  
 پیش بر اند و پیش پنداند و اصلاح آن بخور و با دام کنند و انچه  
 خشک و تری کمتر بود **مصلحت** بر سرد و خشک است و **مصلحت** و خشک  
 بود و قوت معده و جگر دهد و بستی آورد **مصلحت** کرم و تر بود و قوت  
 دماغ و معده دهد و تر را فربه کند و غذا بسیار دهد و آب است  
 با دام و خشکاشی کنند **مصلحت** کرم و خشک باشد بلغم را ببرد و قوت  
 مجامعت دهد و سردی باز دارد و سود حاصل کف و اصلاح آن  
 بکلیچین کنند **مصلحت** سرد و خشک باشد کین صفا کند و کم  
 را براند و دفع غبار و در سرد و خشک کند **مصلحت** کرم و تر باشد  
 و قوت معده و شادمانی دل و جگر دهد و جاری پای گرداند و دفع

کند

کند **مصلحت** سرد و خشک باشد قوت معده دهد و صفا از اسهال  
 کند و دفع تشنگی کند و اگر با پند آبی فشارند صفا از ابله کند **مصلحت**  
 سرد و خشک باشد دماغ دل و قوت معده دهد و دفع غبار کند اما بستی  
 و قوت از او حاصل شود و آن خیرترین بود با اعتدال تر بود **مصلحت**  
**مصلحت** معده دل و قوت دل و معده دهد و شادمانی آورد و منع عفت  
 کند و باز بر آب و بر آب کند و آن خیرترین باشد دفع تشنگی کند و بستی  
 و سرد و خشک باشد **مصلحت** سرد و خشک بود و از سبب و بر غذا بیشتر  
 دهد و آب پیش براند و قوت دل و معده دهد و تشنگی تشنگی و  
 سوزش کند **مصلحت** سرد و ترست دفع کرم و تشنگی کند و در کرم  
 و از خوردن آن تشنگی عفتی و بلغم حاصل شود **مصلحت** سرد و تر  
 دفع کرم کند و کند دهن و عفت سود و صفا ببرد اما در معده  
 شود و خون باز و حاصل کف **مصلحت** سرد و ترست کرم را نرم کند و معده  
 کند **مصلحت** سرد و خشک بود آن خیرترین باشد شک نرم کند  
 و آن خیرترین بود معده را فایده دهد **مصلحت** سرد و ترست تشنگی  
 تشنگی و خون کند و دفع غبار کند گرداند و در معده تباه شود و معده  
 معده است فرج دل آورد و پوست او کرم و خشک باشد و قوت معده  
 دهد و بر آب دهن خوش کند و تشنگی آن کرم و تر بود و غذا بسیار دهد  
 و در کرم و ترش او سرد و خشک بود و قوت معده و دل دهد و عفت  
 دل و تشنگی فایده کند و تشنگی صفا کند و شگم آن کرم و تر باشد با جگر



زهر را بر این اند **طبیقت** باشد و خاصیت او همین باشد  
 و پوست او اگر در پشایا باشد و دفع صدام غماری کند **بهر** در وقت  
 و خاصیت سمجیون شرح بود **زیتون** آنرا بخت باشد و خشک باشد  
 و قوه معده دهد و آنرا بر سر بدن بکوبی میل کنند و پسا و دردها  
 را قایده دهد **جوز** کرم و خشک است قوه معده دهد و در سر آورد  
 و غلاط بسیار از آن حاصل کند و معده معده باشد و آنرا بر سر  
 کوبد و به **جوز** کرم و خشک است لیکن کوبی آن بیشتر خشک است  
 و آنرا بر سر کوبد و تر باشد و قوت معده دهد و دفع سردی کند  
 و آنرا بر سر کوبد کرم را بکشد **قند** کرم و تر است قند از معده  
 بجا می کشد و دفع زهر را کند **باد** کرم و تر است غذا بسیار و بد و منی  
 پندارد و کینه و بخاری پال کند و اصلاح آن بشیر می کشد و آنرا بر سر  
 بر سر خشک میل کند و کسه کشاید و بر زهر غلاما بین و دفع  
 ضرر آن کند **بست** کرم و خشک است قوه معده دهد و سردی را بر سر  
 و کینه زدن کوزه خان سفید است و پوست آن قوه معده دهد  
 و غشایان دفع کند **بنا** کرم و خشک قوه باه و کرده دهد و معده و کینه را  
 کوزه رساند و دهن را کند **عنبر** سرد و خشک است ایستاقی را دفع  
 کند **بنفش** کنار است و طبع او سرد و خشک بود و فایده او آن بود که  
 سردی و بستی پندارد **عنا** سفیدی معده است و بوی دیگر سرد  
 بدین اول معتدل در تری خشک و غلبه است نیز و شش و جرسدن

خز را فایده دهد و بستی آورد و خز را غلیظ کند و با آب کوبد و در  
 هیچ فایده نیست **سپت** سرد و تر است بر دهن از زهر کند و با آب کوبد  
**زهر** سرد و خشک قوت معده دهد و پسا و اسهال باز دارد و شش  
 کند و کسه کشاید **قز** آنرا بر سر کوبد و تر باشد آب پش بر سر و زهر  
 از معده بگذرد و قوه معده دهد و آنرا بر سر کوبد و تر باشد  
 فاحل درد و اصلاح خز به شیرین بکوبی کنند **خیار** و **خیار** با **زهر**  
 سرد و تر است و بیدن آن قوت دل و دماغ دهد و شحم آن آب پش بر سر  
 را کوزه رساند **مسود** سرد و تر است تب تبیه و جگر کرم را فایده دهد  
 و بعد از کوزه رساند و اصلاح آن بشیر می کشد **نگار** کرم و تر است حلق  
 و سفید و سرد را فایده دهد و آب پش بر سر و طبع را بر سر و کوبد  
 کنند دفع بلغم کند **قند** کرم و تر است الک سینه پال کند و مجاری را  
 پال کند و صدف ازو حاصل شود و شش آورد **قائید** قوت معده  
 و دفع را دفع کند **بنات** از صمغ لطیفتر باشد **ترنجبین** معتدل است  
 در کوبی سردی سردی و سردی حلق و دهن و شش و آلات نفس را فایده  
 و صفا براند و دفع شش کند **شیرین** هر کوی از ترنجبین کمتر است  
 پش آن را کوبد و تر است **کرم** و تر است قوه معده دهد و بلغم را بر سر  
 مجاری را بکشد و با فایده باشد **عل** کرم و خشک و جرسدن آن سفید  
 خرمش بوی فایده آن بسیار بود و بلغم را بر سر و سردی مزاج باز دارد و  
 و صفا آورد و اصلاح آن بکوبی ترش کنند **خسل** پال کرم و خشک است



و فایده آن اینست که با خوردن عسل به سبب قوت و درخشندگی باز و قوت  
 فایده دهد **خل** هم در بقوت سینه ترش **کافور** سرد و ترست  
 تشنگی بپاشد و با خوردن به هم کوفه و خون نیل از حاصل شدن و خواب  
 آرد و منع تر نشاند و چشم را بکشد رساند **کافور** سرد و ترست و میل تشنگی  
 دارد تشنگی بپاشد و صفرا را ساکنی کند و گرمی بکشد فایده دهد  
 و با سینه سده بپاشد **اسفناخ** سرد و ترست غذا نیکو بد و در  
 کسوف و سینه و سرفه را فایده دهد **کرب** گرم و خشک است اسهال  
 آورد و آب پیش بر انداختن سینه را نرم کند و خمار باز دارد و بجم  
 آن سبکی آرد و خون بد از معده میل شده و اضمحلال آن گوشت فیه  
 باشد **سرف** سرد و ترست سده را بپاشد و گرم را نرم کند و بر قاف  
 دارد **خل** و آنرا بقله مبارک سینه گویند سرد و ترست و دفع کوی  
 تشنگی کند و تلواست و بت سینه را فایده دهد و معده را سبکی به و قوت  
 بجامه نریخته کند زمان که گرمی بر مزاج غالب به **مرنگوش** گرم و خشک  
 به لذت و سده بپاشد بود و فایده آن گزیدن عرق سینه و فایده  
**بالک** گرم و خشک است قوت و نشاط دل آورد و دفع مایه زلیا و سردی را  
 کند و بوی و هضم خوش کند و معده را پاک کند **تره خراسانی** نوعی افز  
 است قوت معده دهد و دفع بلغم کند **افزونه** گرم و خشک قوت  
 معده و جگر دهد و قوت را باز دارد گرم را بکشد و قوت معده بجامه  
**لوزین** گرم و خشک ترش را خشک کرد انداختن و آلات سینه را بکشد رساند

و طعم دهی بچرخ کند **سین** گرم و خشک است آب پیش و سینه بر اند  
 و کند بعد رساند **گرف** گرم و خشک سینه بپاشد و آب پیش  
 و قوت معده دهد و بصر معده رساند **کشتی** از سرد و خشک  
 رافقه دهد و بخارات را باز دارد و حبش دل و معده دل و معده گرم را  
 فایده دهد و بقوت بجامه کند رساند **کشد** گرم و خشک قوت  
 هضم دهد و با ذرات بکشد **سذاب** و **سخت** گرم و خشک  
 قوت معده دهند و با ذرات بکشد **سنگ** گرم و ترست قوت بجامه  
 و نرم چشم زیاده کند و آلات سینه و نفوس را فایده دهد **لوز** گرم  
 ترست غذا بسیار دهد و قوت بجامه بخشد و بلغم را ببرد و آب پیش  
 بر انداختن سینه و خلق را فایده دهد اما در کوارده و خلط بزر از معده  
**ترش** گرم و خشک است آب آن بلغم را شل کند انداختن و آب پیش  
 آورد و جرم آن ببرد کوارده و کند شود و قی آورد **جند** در طبع او خلط  
 کرده اند و جگر و سبزه را فایده دهد و محلی بوی که زانند و نرم کنند  
 و سده بپاشد به بواسطه سوزش که در سینه است اما خلط که از او  
 حاصل شده بدو **پیار** گرم و ترست بلغم را ببرد و آلات سینه پاک  
 کند و قوت بجامه دهد و در کوارده اجزاء آب و هوای بزی نظیر  
**سب** گرم و خشک با ذرات بکشد و آب پیش بر انداختن را  
 نرم کند و بلغم ببرد و رنگ روی نیکو کرد انداختن و برابر با زهر کند و چشم  
 کند رساند **کندر** گرم و ترست قوت بجامه دهد و بدن و مجاری











و شیر خشک را بر در جوشانیدن داخل نموده صاف نمایند پس میل نمایند  
و در مسهل هم از نیکه نفع را طبع را اندک سازد که را در بار پیشه باد و  
بجوشانند و منار خوب از جوب پاک کنند و منقوش را با آب دوا  
حل نمایند و بر تریخت و پاشال که بریزند و صاف نمایند پس در فح  
بام را با بار و نوز سر دارو نمایند و باید مقدار در دوا البیه باشد  
که طبع از خوردن آن متفر نمایند اگر چنانکه نفع مطبوع را آب کشیده  
عصر را در افشاده با آب آن مطبوع روز دیگر آب کشیده خوب است  
و نفع کل حاصل میکند پس را در قه ۲ باید بدون تهامل کامل داخل ترکیب  
از بر نهانید که خدای اعظم  
نخواهد بود و الله  
اعلم

و شیر خشک را بر در جوشانیدن داخل نموده صاف نمایند پس میل نمایند  
و در مسهل هم از نیکه نفع را طبع را اندک سازد که را در بار پیشه باد و  
بجوشانند و منار خوب از جوب پاک کنند و منقوش را با آب دوا  
حل نمایند و بر تریخت و پاشال که بریزند و صاف نمایند پس در فح  
بام را با بار و نوز سر دارو نمایند و باید مقدار در دوا البیه باشد  
که طبع از خوردن آن متفر نمایند اگر چنانکه نفع مطبوع را آب کشیده  
عصر را در افشاده با آب آن مطبوع روز دیگر آب کشیده خوب است  
و نفع کل حاصل میکند پس را در قه ۲ باید بدون تهامل کامل داخل ترکیب

از بر نهانید که خدای اعظم  
نخواهد بود و الله  
اعلم

و شیر خشک











کرم کند و قوتها ضعیف گردد و در طوینها فروی مغفوت می  
 آرد و مردم سرد مزاج را و خنک و نازک را و سرد را و سرد را و سرد را  
 را غلیظ کند و مشام را بکشد و همراه سرد اندر بیشتر حالها مردم  
 تن درشت را سرد دارد اما قهرا را غلیظ و پخته کرده اند بدین  
 آغاسها و در حقیقت کمتر بود و لکن زکام و ترس را برافشاند و مپا  
 و سینه درشت کرد و در هوا نموده و از اسود دارد و پوست را نرم  
 کند و هوا خشک ضد این باشد و هوا غلیظ هوا پس باشد که در وی  
 خسته و در ششها بیدار باشد و مردم زدن در وی پس خوش نباشد و هوا  
 نفاک زبان کار از هوا غلیظ بود و هوا خانه که آن تر از هوا  
 و هرگاه که هرگاه شود و بخار را بپا د و آن وقت هوای خانه بپا  
 هوای ششها باشد و هرگاه که با تو لا کند بخار و در مغز و مشکلی کند  
 و مبتدلی که بعد از آن وقت با تو بود و سرد و با تو فلفله شود و دارد  
 و اصلاح هوا باشد و سرد را اندر خانه و هوای خانه بپا کند و سود دارد  
 اگر اندکی آنکه در روی خلک و در طوینها **باب دوم**  
 در سردی و ضعیفی تن و در سردی و ضعیفی تن و در سردی و ضعیفی تن  
 کرد و آنکه بود و سردی و ضعیفی تن و در سردی و ضعیفی تن  
 کرد و کم باید که با تو بود و در طوینها و در طوینها و در طوینها  
 و در طوینها و در طوینها و در طوینها و در طوینها و در طوینها  
 چون سردی و ضعیفی تن و در سردی و ضعیفی تن و در سردی و ضعیفی تن

۶۰

باید کرد و **وج دوم** آنکه سرفراغ کنند تا ماده کمتر شود و او را  
 اندر فصل بسیار سرفراغ خون باشد در تابستان ریاضت و طعام و  
 و مساج کمتر باید کرد و آب سردی باید کرد و شربت و غذا باید که میل نکند  
 و کسانی که قوی تر است کردی باید کرد و در فصل قوی نشاید خورد با  
 سردی و آب و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت  
 کفایت باید که **صفت سرفراغ** سرفراغ سرفراغ خشک صفت مردم یان  
 مردم و بگویند و بپزند و با بپزند شکم سوزد و پامیزند و آب سرد خوردند  
 فصل تابستان پیران و خندان مزاج سرد را و بیماری سرد را  
 دارد و در فصل خزان از کشت صید و کشت قندید و مساج و از هر  
 خشکی بپزند و در باید بودن شبها بر امتلا معده نشاء خفین و با نگاه  
 خشک نشاء خفین و از کرمای و بپزند و خشکی با عذاب پیران باید کرد  
 و در آب سرد نباید شست و در فصل سرفراغ کردن در وی  
 باشد و قوی باید کرد و **وج سوم** با تو بود و در فصل تابستان  
 ریاضت بیشتر و غذا قانع و اگر فصل تابستان طبع تابستان ندره  
 غذا ندره باید و ریاضت بیشتر علی التلذذ اندر تابستان اسفند با  
 و قلی خشک و کباب و مانند این خورد و در تابستان و کرمای و کرمای  
 و شربت صفت باید خورد و در کرمای و در تابستان و کرمای و کرمای  
 اسفراغ با تو بود و از هر آب که آب قوی نباشد در تابستان طبع تابستان  
 نباید و اسفراغ اندر تابستان با طبع صفت تابستان و از آب و از آب و از آب



**باب** در تدریس مسکن مسکن  
 که بلند تر باشد هوا آن گرمتر است و در آن زمان  
 هوا آن سردتر است که نشیب تر هوا آن که سردتر است و در آن  
 آن بدتر و در آن در میان تا خورشید و مسکن که از یک جا نیست  
 باشد و از جانب دیگر دریا هوای خاکی باشد و باران بسیار باران  
 پس اگر زمین آن صلب خشک باشد و کوه آن سنگ باشد  
 حضرت آن طبر باشد و اگر کوه از یکی بود و زمین و خاکی باشد و آن  
 زبان که در آن باشد و اگر مزاج و ایت کرم باشد و غوثها بسیار باشد  
 خانه اگر مسکن در نشیب باشد و اگر با این حالها باشد حال  
 است و در آن جانب جنوب بود و با اینها در آن طرف بود  
 مسکن که در میان شود و مدتی که در نقطه و مانند این باشد و در  
 همه از اعتدال دور باشد و مسکنها چنان در شیب خشک باشد و مسکن  
 در آن باشد و مسکن که در میان باشد و مقابل مشرق بود و در آن  
 آن در شیب باشد و مردم قوی و در آن در شیب مسکن باشد و مسکن  
 که زمین آن کوهی باشد و در آن کوه و در آن از وی دور باشد و در آن  
 و مسکن که در آن مسکن که اندر میان جلا و شیب بود و در آن باشد  
 خانه اگر مسکن باشد و غیر آن بسیار تواند که مسکن که اندر  
 ساحل دریا باشد و در آن در شیب باشد از هر آن یکی دریا و غوث  
 پذیرد و اگر غوثها در آن باشد و در آن خواهد که مسکن و خانه خوش

برها و یک خانه بلند سازد و غوثها که در وی باشد روی  
 سوی مشرق کنند و کوه شمال در وی کشاده کنند و چنان سازد که  
 شجاع آفتاب اندر بیشتر خانه در افتد و سقف خانه بلند کند و در آن  
 فراخ و هموار **باب** در تدریس مسکن مسکن  
 هر جا که مردم بکشند تخت جامه از تن مردم کرم شود پس  
 مردم را کرم کند و جامه کرم جامه را کوبند که مردم را کرمی را بسیار  
 از آن ده که از تن وی کرمی پذیرد چون جامه ششیم و جامه خشک  
 جامه را کوبند که کرمی از تن مردم بسیار از آن پذیرد که مردم  
 که مردم را کرم کنند چون جامه کن و بنده میان این و آن باشد  
 و اگر مسکن از کن که در شیب است و از بینه خشک تر است و جامه نرم خاصه  
 آنجمن را کرم کند جامه رستگان باشد و آنجمن را کرم کند و در  
 کنان و آنجمن خارش که در آن جامه تاستان باشد و جامه در  
 تن را از کرم که در شیب است که جامه نرم خند این باشد  
 و مسکن در روپناه و مرغی پشت را کرم کند و پوست بره بزرگ کرم  
 و در آن سجایب مکرر از سران بره و روپناه باشد و قائم بسجایب  
 نزدیک است و حاصل کمر از سر و پا باشد و مسکن و جامه بیماری  
 و خندان **باب** در تدریس مسکن مسکن  
 چسبندگی باشد که اندر وی هیچ چسبندگی دارد و جامه غوثی تره و مسکن  
 و مسکن ازین نوع باشد و غوثی تره و مسکن و غوثی تره و مسکن

در تدریس مسکن مسکن  
 در تدریس مسکن مسکن  
 در تدریس مسکن مسکن

در تدریس مسکن مسکن  
 در تدریس مسکن مسکن  
 در تدریس مسکن مسکن



گویند و این نوع چیزم جز بر کسب علاج نباید خورد از هر آنکه مهر  
 لطیف کننده است خوردن بسیار اند و صواب بود گفته و مهر ج  
 عذیقه تری و بوی افزاید یکن غذا نیک نان پاکیزه باشد از کندی  
 آفت نارسیده و گوشت چکن در دست آسود و شیرین که در غر  
 مساجد ج شخص بود و بهترین میوه بعد انگور است و انجیر تمام رسیده  
 اما انگور با رسیده که باید که چند روز بر آویخته باشد و انجیر که در غر  
 عادت و طبع را باید و مهر که که غذا نیک اندر تن فضا بدید  
 آرد و از استغفار باید که و بطریق که سه مرتبه باشد و عادت دارد  
 مهر که که از غذا و دوا بی چیزی خورد شود و بر لب آن چیزی که  
 خدا آن باشد باید خورد تا حضرت آن باز دارد و چنانکه اگر بیمار بود که  
 در کار خود و از حضرت آن نرسد مقدار بسیار و کند تا مفعول و ما  
 این خورد و بر لب آن و اگر چیزی خورد باشد که سده از آن نولد  
 کند چون مهر و با د و نان و دوا و غذا و شفاست چیزی که  
 سده بکشد و لطیف بود آن یاد کند چون آب گاو و سرکه  
 و قرب و مهر که و کند و بخورد و بخورد و بخورد و دیکر روز  
 سکه کس خورد و طعام اندک خورد و اگر چیز یا شور و شیر خورد  
 بر طبق آن مهر و تر و تر خورد چون چادر که و یا ندان و نقشه  
 بهر جا است که هم قوی ندارد و اندر مستان که شربت بخنی و وارد  
 و عادت این باید خورد و از هر آنکه مستان به وارد او کینر و طعام همیشه

بر شش و اولی که خورد و مهر که که ششوات برید آید در طعام  
 خوردن باید که تا خیر کند و چنان باید که از هر طعام بر خیزد و ششوات  
 طعام شده و پس از آنکه طعام تمام کرده باشد طعام دیگر خوردن معده  
 را گران کند و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار خفت  
 و ریاضت بسیار کردن با استیکل پس از آنکه از خواب برخیزد و آید  
 چه کس مشد و موافق مزاج با اندکی شراب صرف بیاید خوردن  
 و در طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت مهر که تا شکر و لطیف و آید  
 و آتش میزدنی باشد تخت باید خورد و شلا شتر با آید آتش میزدن  
 پس گوشت باید خورد و از پس ریاضت و رنج چیزها نازک چون شیر  
 و ماهی تازه و مانند آن نشاید خورد از هر آنکه حد کرم ششوات با  
 و چیزها نازک روزی از معده کرم نماند و نشود و اخلاط را نماند و کدی  
 را که غذا نماند یا بد را می گویند و از آنکه نماند یا بد کردن از هر آنکه  
 بر و نماند اخلاط بد نماند که بسیار ششوات و آب غذا با است که  
 اندر آن نوعی حضرت خود و کرم و آن نماند که با ششوات آن کرم را  
 آن غذا نماند یا بد از غذا می دیگر که در وی هیچ حضرت با است و  
 آن نماند که با است و بسیار کسان با ششوات که غذا اگر به ششوات  
 این نماند یا بد از آن غذا نماند یا بد که در معده کرم طعام  
 مخالف و ریاضت خوردن است بد و از هر آنکه ششوات و ششوات  
 پذیرد و لقمه باز پس از آن دور آید و ششوات با ششوات و ششوات



نه تنها اندر طعام خوردن آنت که در دود و زسه و در طعام خوردن  
 یکروز با مداد و کشا سگاده و دیگر روز غایب است و اگر دیگر روز  
 دوبار طعام خوردن عادت کند اگر یکبار آرد و ضعیف شود و اگر  
 یکبار عادت دارد و پس دوبار خوردن ضعیفی و گسادی و امتلا  
 نتواند کند و کسی که معده گرم بود بهتر است آن بود که با مداد چند  
 لغز آن با شراب خورده یا با شراب انار یا با شراب لیمو یا شراب  
 آلو یا با تند آن چیزی نخورد پس بریاست شغول شود و طعام  
 باید که پراکنده خورد و چنین مردم چون کرسه شوند صفر اندر  
 معده ایشان بسیار جمع گردد و چون طعام خوردن طعام اندر معده  
 ایشان بماند شود و چون طعام در معده ایشان بماند کشت دود  
 طبع نرم باید کرد و معده از آن پاک کرد و اگر قوی کردن شراب  
 گرم بکشد پس نه باید که با شراب آلو یا با تند آن چیزی دیگر  
 از پس طعام نخواهد صفتی شد یا بدین با بستن نا طعام از  
 معده فرو رود پس غصه و کرب و کشتی جوان طعام خوردن که  
 در شام بسیار نباید خورد و بشا این باید خورد و مگر بریاست کند  
 کند و مردم بهر را قوت با صبر کند که طعام کمتر و لطیفتر باید خورد  
 و از کوبت و حبس و کشیده باید اجتناب و بهر کوبت و حبس و کشیده  
 قضا باید کرد در غذا و در غذا را خفایا که در دود و زسه خوردن  
 که اگر در وقت خواب و کشتی معده را کدو یا کاه و آلهه

چون خوردن با دود و زسه و باخ و غذا خوردن سودا باید که تشری  
 میل دارد و اندک مایه گرم باشد چون رشته و اسفید باخ و  
 شور با کوبت بره فربه و خایه موع و تشری و موع فربه و موع  
 و مبر و را غذا لطیف و گرم باید چون فوداب و سفید باخ خاصه  
 یکوشت بخشک و کیک و تندر و کوبت آهو و بط فربه و توال  
 از آن چینی و زیره و کوبه و مستر و موع را خاصه قلیه آبی  
 مسخر و اندکی سیر و قوی را ستر با کوبت و موع و موع و موع  
 کایان و حبس کنند و شود که قوت از عادت و بهر چه خورد و موع  
 با دام یا بر موع و شیرینیت خوب کرده و اگر قوی از باخ و موع باشد  
 اندر مشور با کوبت در کنند و اندر کسکاج سیر و اسفید باخ لطیف  
 درین درستی بکار دارد تا قبول از آن موع و غذا غلیظا قوت  
 دهد و مگر غذا غلیظ از موع قوت خورد و بهر موع و موع باید  
 خورد تا یک هضم شود و قوت فرازد و غذا خشک چون کاه و موع  
 و عسل و کوبت و کشتی طعام نبرد و لون میره را تان کشت  
 و طبع خشک کند و غذا کاه و موع و کشتی و کشتی و کشتی  
 پیری بدید آورد و غذا کاه و موع و کشتی را زبانی دارد و موع  
 ناکو از بدن پخته را کاه و موع و کشتی و کشتی و کشتی  
 از ناکو از بدن مان کشته را کاه و موع و کشتی و کشتی و کشتی  
 که دیگر و موع و کشتی و موع و موع و موع و موع و موع







[illegible]

ورکهار از لفظا بدینشود و تحت کلمی بسود و قوت پنج بسود و کلمی یک  
ورکهار اسراف کند و غذا را با بخت یک سینه و بخت سبب انرا بخرید  
و خواب بختی آرد و با زهر می زهر را می رسد چون ایونک و شوکران  
مانند آن و زردم و زرد شراب گرم کرده قوی را رسد و ارد و این وقتا قوی  
که که شود از زهر و دوسکه که انرا دارد بگذرد می حضرت کرده و از قوت آنکست  
بزرگ در شراب است عذرات غیزی را مدد کند و هر که که بسیار  
خواب غیزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب سبب است غیزی را غذا  
و غذا پذیرد و آنکه قوی باشد که غذا با ذرات قوت باشد و قوی  
قوی شود و قوت ضعیف و غذا از قوت کردن دان عاجز آیند و چون  
این دو قوت عاجز آیند ناچار غذا پذیرد و ضعیف گردد و با جرا  
غیزی با شراب بسیار بخانک که اکثر اندک که چشم بسیار بران  
تا از خود آیند و چشم عاجز آید و میرد و جرات ضعیف غیزی می آن از  
چشم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف گردد و در زیر است که درگاه  
که اکثر آنکه چشم باشد که بینا شد و بریان شراب میرد از بهر آنکه شراب  
زود و چون پذیرد و هر که که بسیار کرد و در هر کجا غذا می خورد  
و چشم الی بود و هر که که در درج است که از ماند و حال و غذا  
خورد و در چشمی را شوی می خورد و هر که که با ضعیف و خوارم می  
و ضعیف و دیگر چون که سر اسراف غیزی و عقل و در ضعیف ای نا خواب  
خیلی چشم و پناه شدن حاشا از سیدن و در خواب و در کلمی











و پاره از دود و دغری بویست بر آید که در این فصل بسیار تر باشد  
 صریح انداختن می باشد که سخت بسیار باشد که در وقت قراد کند  
**علاج** در آب زنی شستن و مالیدن نرم بر دهن کشاید و چون روغن  
 با جود و روغن شیب و زنی خطمی و کرمانه فائز و طعام لطیف بپزند  
 فروج که با بیهوده و کشک جویخته باشند و چون قلیه کده و سفافا و صاف  
 معطر را با **تندوی** چنان باشد که مردم بپزند که اندامها را بکشیده  
 است و استلا و حراری می یابد اندر گاه به دهن و حرکت و شکر از آنکه  
 در صلب آن قلیه باشد که اندر عسل **علاج** آن که مراده و آب زنی  
 و دیگر که چنانکه در قرح می یافد که آنکه در کین ماندنی از این صفت باشد  
 از استقرا جود و بود و اما **وری** نو چنانست که تن گرم باشد و در  
 و عسل صفت می بود و اگر دست بر روی کشاید یا بند چنانکه حضور می بران  
 باشد و سبب این مجرب سبب تندوی جود **علاج** آن که سبب چنانکه  
 اندامها با استقرا و کم خوردن نهایی کنند و حرارت بیشتر تا تنگ نشین و بعد  
 و استلا عسل و الم کرمانه و آنکه آسایش و مایل به دود و عسل **علاج** کند  
 و مانند یک **قنه** خافا باشد که مردم بپزند که در آنجا می یابد و چنانکه  
 آن که باشد که باقی بسیار کند یا در هوا صحت گرم و سغری و زردی کم  
 خوردن الطاف از آنکه باشد **علاج** آن آیزد و کرمانه و در روغن مایل  
 به شکر کشکاب و در روغن اندام و کشکاب و صابون و طعام مسویج در  
 کشکاب کیده و سات آن و هر علم را علم **باب**

**در تندرستی و در بیماری**

در هر دو مورد و در هر دو حال که در وقت عسل کشکاب و صابون و طعام مسویج در  
 و کسی که قوت ضعیف باشد و کسی که معده یاول او ضعیف باشد و کسی که  
 عسل یا زبان ضعیف بود و این کسی باشد که در سخن بجای نرسد و بیانی  
 گوید که خون در تن او بسیار از دیگر عسل باشد این چندین کرده را در  
 مسکن نشاید خورد خاصه در فصل کرمانه و فصل مرمانه و در فصل کرمانه  
 بر اندن شتری پرست و در اندن از اندن و عسل را در اندن و از دود و عسل  
 و زنده و چنانست که گوید مگر ضرورتی بود سخت عسل کند و در صابون  
 و احتیاط بجای آید و چنانست که در خاصه و نام با عسل و در عسل  
 قمر باشد و کسی که شاد و بزرگ یا قوی بزرگ یا عجمی و اندیشه بزرگ و  
 شاد و در خوردن و بسیار خوردن و در وی عسل عاده نماید و عسل است  
 ضعیف کند و کسی که در دهن و خوردن از سوزش نباشد طبعی باشد که در  
 و در وی عسل و در دهن و سوسیان باشد که بوی اندک و لطیف طبعی او کند و در  
 چاره نیز و در وی لطیف و در دهن و عسل عسل مزاج را در وی نرم و لطیف  
 پیشتر از آن که عسل که در دهن و عسل و در دهن و عسل که در دهن و عسل  
 و در دهن و عسل که در دهن و عسل و در دهن و عسل که در دهن و عسل  
 چیزی که احتیاط و ضعیف است و در دهن و عسل که در دهن و عسل که در دهن  
 کشاد و طبع را نرم کند و در دهن و عسل که در دهن و عسل که در دهن  
 مسکن عسل خورد و باید که در دهن و عسل که در دهن و عسل که در دهن

در هر دو مورد و در هر دو حال که در وقت عسل کشکاب و صابون و طعام مسویج در  
 و کسی که قوت ضعیف باشد و کسی که معده یاول او ضعیف باشد و کسی که  
 عسل یا زبان ضعیف بود و این کسی باشد که در سخن بجای نرسد و بیانی  
 گوید که خون در تن او بسیار از دیگر عسل باشد این چندین کرده را در  
 مسکن نشاید خورد خاصه در فصل کرمانه و فصل مرمانه و در فصل کرمانه  
 بر اندن شتری پرست و در اندن از اندن و عسل را در اندن و از دود و عسل  
 و زنده و چنانست که گوید مگر ضرورتی بود سخت عسل کند و در صابون  
 و احتیاط بجای آید و چنانست که در خاصه و نام با عسل و در عسل  
 قمر باشد و کسی که شاد و بزرگ یا قوی بزرگ یا عجمی و اندیشه بزرگ و  
 شاد و در خوردن و بسیار خوردن و در وی عسل عاده نماید و عسل است  
 ضعیف کند و کسی که در دهن و خوردن از سوزش نباشد طبعی باشد که در  
 و در وی عسل و در دهن و سوسیان باشد که بوی اندک و لطیف طبعی او کند و در  
 چاره نیز و در وی لطیف و در دهن و عسل عسل مزاج را در وی نرم و لطیف  
 پیشتر از آن که عسل که در دهن و عسل و در دهن و عسل که در دهن و عسل  
 و در دهن و عسل که در دهن و عسل و در دهن و عسل که در دهن و عسل  
 چیزی که احتیاط و ضعیف است و در دهن و عسل که در دهن و عسل که در دهن  
 کشاد و طبع را نرم کند و در دهن و عسل که در دهن و عسل که در دهن  
 مسکن عسل خورد و باید که در دهن و عسل که در دهن و عسل که در دهن















هرست پیکر که شود غذا مانع و انوک و اذن و مقداری خون بدین پیکر که  
خون غلیظ حاصل آید و اگر در حال پیرون کردن خون اعتدال و بر قوت و حال  
وال که اگر در این از بعضی توان داشت و او نیز آنست که طلب حاصل  
صحت است بر بعضی و اگر نامر که که نظیری و حنیفه بدین آید در حال پیرون  
مرکب که سبب خنده تپاسی خون باشد تا رنگ و قوام آن نکند و بناید است بلکه  
اثر ضعف بدین آید و میگوید که سبب بسیاری خون باشد تا قوت پیرون  
آمدن کمتر نشود و بناید است بلکه اثر ضعف بدین آید و هر که که سبب  
آماسی باشد تا رنگ خون نکند و بناید است بقراط بدین سبب بیکوید که  
نمک شود و رنگ با سلیق باید زاده تا رنگ خون نکند و بناید است بلکه سبب  
بلای اکثر ضعف بدین آید و دم آنکی آنکس قوی باشد و رنگ خون دور  
بکند و در جمیع ضعف باشد و نظیر آنکی آماسی گرم و بزرگ که رنگ خون بسته  
باشد و خون را در این موضع باره آید و در خون پیرون آید و در دم شود  
و در خون که در حلقه صفرا تولد کند و کسی را که اسهال کشا کشا شود و کسی را که نف  
صفرا حنیف است و کسی که حسیتم نم نمده قوی باشد از غشی نگاه با  
داشت که در غشی باید که دست بر پیرون دارد تا چون اثر تغییر پیرون  
در حال چند در حال خون اعتدالی کمتر افتد چنانچه پس از آن  
افتد که رنگ بسته باشد و پیرون کردن چشمن از ضعف غشی باز دارد  
خلاص کسی را که در حلقه صفرا تولد کند و نف حنیف است و هر که در حال  
غشی و اعتدالی زایل شود و قوت باز آید و تند پیرون است و غشی































هوایا بدو بخار و ترهای ناخوش و دود و بخار و در پیران اثر دارد  
 کذا از آنکه در دیوان خورشید ازین منظره باید داشت و غدا بقیه  
 و از آنکه اندک باید خورد و اگر کسی را بعد از احتیال کند که یکبار تمام بخورد روا  
 باشد و طعام بس از آنکه از گو ماهه پیران آید موفقی تر باشد و طعام  
 اندک ماهه نشاید رفت و طعام آرد غلیظ که سودا زیاد نشاید خورد مگر  
 وقتی که در معده رطوبت گردد آرد باشد بر سبیل علاج روا بود و در وقت  
 نیز چون آب گاه و غیر آن نشاید خورد و شیر سودا دارد اگر در معده کثرت  
 نشود و با آنکه درین سبب برنج بسیار با عسل یا آشکری سودا دارد و اگر کسی  
 سخت زبان دارد و اندر معده و اعضاء پیران رطوبت بسیار اندک گاه  
 گاه حاجت باید بهرم و کشتن طبع و بعضی سرد سازد در بری طبع خشک  
 و سرد و غلیظ کند با روغن زیت یا آب بزمیش از طعام دیگر بخورد  
 طبع را نرم کند و اما آب اندر آب و نمک پخته و با آب گاه و روغن زیت  
 بخورد طبع را نرم کند و چیزی در سبیل بخواج یا به سبب بود که برکت  
 و پادشاه و مقداری تخم صندل یا کوبیده و کوبیده و در روغن زیت یا  
 نرم کند و آشامد یا کوبیده در آب استخوان با چند دانه ایچ خشک  
 و طبعی تخم صندل کوبیده و در آب استخوان یا کوبیده و ایچ خشک در آب  
 عسل بزمیش از طعام تخم صندل نرم کند و در وقت این ملیات یکی  
 بسیار مفید است و طبع را نرم کند و در وقت این ملیات یکی  
 و طعام کثرت نشود و در آب استخوان یا کوبیده و ایچ خشک و ایچ

در خشک و در فصل سرما ترایان بزرگ و نمند و بیلوس خورد تا نافع آید  
**باب شام و صبح در پیران** که در معده نرم شود و در پیشانی  
 بیشتر مرون شود و هر چه دانند که اندک خواهد بود از کم خورای و تشنگی و اگر کسی  
 در سردی و ماکو و طعام کثرت و پادشاه در نشنیدن آنکه اندک نان خوراید کرد و غذا  
 اگر وقت که مایه عادت شام و کرم از خورشید باز آید شستن بسیار گداشت  
 و اگر وقت که مایه عادت شام گداشته نشیند تا با هوا ایضا بخورد و در وقت  
 و حرکت فرون از عادت کند و نختن قصد کند یا بطریقی بدو روکی هفت  
 را پاک کند و چون بسپرد و چون شود و مصلی بر سر دست نشیند طعام خوردن تا وقت خورد  
 آمدن عین لا فکند تا وقت بر نشستن معده از طعام خالی شود و اگر کباب  
 نشیند و اگر در کرمات نشیند و در معده خورده کوفته یا سکه آب فروغ  
 شستن یکی را که کند و بیشتر از آن گداشته نشیند و دارد و مشکام و شستن یکی  
 هست در آب سرد باز خورد و در معده روغن زیت یا کوبیده و کوفته یا  
 و عسل کرمات و عسل برکت و اگر با کرمات آب بزمیش از طعام خورد و دارد  
 و بران در معده کرمات و پادشاه یا کرمات و در معده آید شستن خورد و آبی در معده  
 یا شامد و اگر کسی را معده نرم کند و در معده آب استخوان یا کوبیده و ایچ خشک  
 و روغن زیت یا کوبیده و در آب استخوان یا کوبیده و ایچ خشک در آب  
 خورده و کرمات و پادشاه یا کرمات و در معده آید شستن خورد و آبی در معده  
 شستن و عسل کرمات و پادشاه یا کرمات و در معده آید شستن خورد و آبی در معده  
 سخت سرفه بود و اگر کسی را در معده سرفه یا کرمات و در معده آید شستن خورد و آبی در معده











و بری ناکش و نشان بیماری و معضلت باشد و هر خطی که باشد  
چشم از بید آمدن خنج باشد و چون از بید آید بیماری اندر نشانی  
افتد و از خط که در اندام نکین از خنج اندام هیچ بیماری مرکز خط نبوده  
و نشانی مگر خطی که شده و اگر به خنج نشان سلامتی بید نباشد  
خنج مگر نیست از بید آنکس بیماری یا بود که دراز کرد و حال خنج  
باشد و بیماری اندک اندک زایل شود لکن اعتماد بر قوت باشد اگر قوت  
بر جای بود امیدوار توان بود و اگر قوت ضعیف بود حال بدست و  
خط و دندان اندر تب همچون حال ضعیف است که اندر وی آماس بود که بجز  
خوابت همان که در آس روز و در قوت باشد که بجز نمی شود بستان  
آنها که عاده بید می شود کم تر باشد چون بستان آهسته بر شود  
عین سبب است غایت بیماری ناهت بود آمدن خنج باشد و از هر که  
حالت و حال آماس داده است و اما اندام اکس بر سبب و همچون تو کند  
آماس بید باشد اندر تمام سبب اندر لیل بید نیاید عاده باشد و در  
اندک که بید باشد و سبب باید که سبب و هموار باشد و از پس خنج  
از خط بیمار با نشان اثر خنج بود و اگر که اثر خنج تمام بود آید بیمار از خط  
بیمار بر روی آید و از هر که بید باشد و ناهت بود و در بی خنج بود  
نشان از خنج ناهت و سبب تمام است که مثلا اندام بیمار یا سبب چون  
تمام و بید باشد و سبب و سوزش یا بید می کرد نشان آغاز  
خنج باشد که در آن بید خنج و سبب است و اگر قوام آن سبب باشد

و رنگ آن سفید و زرد نام شود خنج تمام باشد و همچنین اندر در چشم  
اشک دقیق و گرم نشان آغاز خنج است و اگر معتدل شود خنج ناهت باشد  
و اگر باندک باز آید معتدل شود و در صحن خنج تمام باشد و اندر بیمار که  
همچنین و اندر ذات الحجب نشت برین نشان خنج تمام باشد و اندر لیل  
نشان خنج ناهت و تمام از سه به بید است اما نشان غایب است که بید  
بید سفید تر و در قوت تر باشد از خنج و در بید و نشان خنج یکی است که  
از پس سبب بی زرد شود یا از پس قهوهی غلیظ شود و هم بر آن نماند و در  
نگهد این نشان آغاز خنج بود و دوم آنکه اندر بدن قادر بود یا بر سر آب  
یا در میان آب رسوبی نمودار سپید همچون اجزای بید آید نشان خنج ناهت  
باشد و سبب است که رسوبی سفید و نمودار بر سر است اندر بی قادر بود بید آید  
نشان خنج تمام باشد و هر که در خنج ناهت باشد بخران هم ناهت آید و در  
دانست که در سبب ظاهر اندام و در بیمار که بید باشد که در بی آید و آن  
و طعام خورد و اندر قادر بود آید خشک خشک اندام و اندر بود و اندک  
خودش رسوب اندک باشد و اثر خنج ناهت شود و ناهت خنج و قوت  
بیمار از رنگ آب و حلالی دیگر بید است و هر که بید است  
**اندر بید خنج ناهت** بخران اندر بی بید و بی لعل است که از  
جبهه شدن خنجی بر خنج دیگر از بید آنکه بید می اندک و در چشم می که سبب ناهت  
یکدیگر بید و دست یا بید و خنج یکی از خنج ناهت است و سبب ناهت  
همچنین عاده بیماری و طبیعت بر نشان اندر خطم باشد که اگر بید می که بید

در















صفات گرم باشد اندرین روزها بجز آن کند **روز هفتم** بسیار  
 باشد باران چنانکه گویا که صفات گرمی باشد که اندرین روزها بجز آن کند  
**روز چهارم** روزها بجز آن که طبع دهنده است از این  
 روز ششم و هفتم پس اگر نشا خانی که در روز چهارم بدیده آید بدو  
 تمامی این در روز ششم بدیده آید و اگر نشا خانی که باشد تمامی این  
 روز هفتم باشد **روز پنجم** این روزها بجز آن یک بسیار باشد  
**روز ششم** اندرین روزها بجز آن یک تا در باشد و اگر باشد باران  
 خط باشد و باران گسی افتد **روز هفتم** بر جبهه آن که اندرین  
 روزها باشد پیرایه و خط بود این روزها ششم است و **روز ششم**  
 روزها بجز آن نیست و اگر باشد در آن یک نباشد **روز نهم**  
 از این است و حکم این مجموع روزهاست و خبر دهنده از روزهاست  
 چنانکه خبر دهنده است روز ششم از روز ششم و **روز هفتم**  
 مجموع روزهاست **روز یازدهم** چون روز نهم و دهم است خبر  
 دهنده است از چهارم و **روز دهم** و **روز نهم** مجموع روزهاست  
 است **روز سیزدهم** و **روز چهاردهم** است از روزهای که طبع  
 قانع بجز آن که در روزها بجز آن است که در روزها بجز آن باشد  
**روز چهاردهم** که در روزهاست و **روز پانزدهم** است از روزهای که  
 این روزها نیست و **روز شانزدهم** است از روزهای که در روزهاست  
 اگر باشد یک روز و **روز شانزدهم** است از روزهای که در روزهاست











بعضی سفید بسیار مقدّم بر صفت باشد خفّیانی بیست مردم تق  
 دست می کنند بهشت جگر مفاد قد که اندر جگر باشد و میل  
 بسوی بجهل و بهشت دارد نشان خلق باشد که اندر جگر به جگر بود  
 سپیدی ثقل و اندکی آن نشان سده باشد و مقدّم بر صفاتی آن  
 بهشت ششم و دست پای نشان ضعیف جگر و مقدّم است  
 باشد کراف و قد و تنی گاه نشان آفتی باشد اندر کرده احوالی که  
 مقدّم بر صفت اندک می کنند باشد هیچ اعراض از این آب ناشی  
 می کنند باشد بر پیش مشانه خاریدن مقدّم بر سبب کرم خود  
 مقدّم بر اسیر باشد **باب هفتم در شناختن وقت مرگ**  
 اندر تنها و نوبت تنها اندر بیماری حاده سبب شده آنروز میزند  
 که اندر بیماری سبب بحسب آن یک باشد و اندر بیماری حاد  
 و آنچه بدان مانند اندر نوبت تب میرند و نشان مرگ آن باشد که  
 عقل شوریدن شود و نام صعب خیزد و ما ضعیف و متورق  
 بیدار آید پیش در کمر و نام یک شدن چشم تر که کند و دل دردی  
 و پاره میزد که در دود ملاک شود و اندر بیماری بلغمی اندر اول نوبت  
 و نشان مرگ آن باشد که مده مرغان دراز کرده و کرم نشود و نبض  
 ضعیف و متعاقب بر آنکه سالنی و سبب است جدید آید و درین  
 ملاک شود در سبب مرگ که ملاک باشد از روز و اندر وقت  
 آنرا نوبت و پاره میزد آید و صفت می بدید آمدن باشد

۲۱

خلق اندر تنها نوبت تب مکرر باشد و در تنها با در تنها در غلظت  
 در چنین وقتها بدید آید که با کوه آمده کمر باید ترسید و نیز چارند  
 که در ابتدا تب یا اندر وقت تراید میرد بیشتر اندر تنهای میرد که سبب  
 اعراض باشد اندر اندامها اندر وی و اندرین وقت ماده در حرکت  
 آید و رویا بدان موضع غدد و الم زیادت کرده و آسیب آن بدل باردهد  
 یا اندر بیماری که ماده آن سخت بدید باشد و بسیار باشد و طبیعت  
 از حرکت آن مریت می شود و حال طبیعت با آن همچون آتش اندک  
 باشد که در زیر زمین بسیار فرو میرد و همچون حال کسی که او را کوبند  
 و اینچنین بیمار در وقت تنها تب میرد سبب آن که طبیعت از  
 ماده مریت شود و بنا بر اندر وقت الخطا طبیعت میرد لیکن اندر  
 وقت جزایم قوی یا غنی غلظت در ذی غلظت و آنچه زمین مانده  
 یا سبب از غنی دیگر چون طعمی یا اشتیاقی یا سرافنی و تحت عرق  
 لزج کند پس میرد و حقیقت آنست که این خطا طعمی مندر باشد  
 و آسیب نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد و غرضی تحلیل  
 یافته و نبض ضعیف و آهسته شده بدان ماده که تب اندر الخطا  
 است و بنا شد از این آنکه اندر خطا طعمی قوتها باز آید و در  
 غرضی برافزود و نبض قوی گردد و بی نظام شود اعراض طبیعت  
 الخطا بسیار میرد و بهشت بر کمال میرد و سبب آن بیماری  
 ماده بود و تنها شد که بعد از آن و این چنان باشد که بعضی آید



بقدرت پروردگار آید و بعضی بیاطمین بگرد و احوال تولد کند و احداث  
 میرغاید و میگذارد تا ملاک شود و علائق دیگر اندر بیمار بها  
 دیگر اندر چشم و بین و گوش و پشانی و صداع بدید آید و در  
 دراز شد و بین باریک شود و سرگرد و دو باشد که سر بیکی کبود شود و باریک  
 و همچنین سر و دماغها کبود و پوست پشانی کشیده شود و چاک  
 شکی پوست ترکیب و جیزی بر پشته ناخستک شود و پوست پشانی  
 بر استخوان همچنان شود این سه نشان سر شدن غنث و فروز  
 حرارت مزمن و نارسایی باطراف و تا آخر سیاه چشم سوری بالا  
 شود و کبود یا بدید آید و از جلد علائقها برآید که بیمار درشت  
 باز آید و دستها فرو گردد و بنشیند فرو آید اندر سینه و دند  
 بر هم سلیقه و میر کند و بنشیند باشد که آب زیر پنا بر جسد و دند  
 که بر پشته بودنی بر هم شود و چشمها کشیده نمائند و بعضی باشد  
 بدست حرکت کردن کمر و جناح کسی که پیش چشم می بیند  
 و بعضی انگشت بدید از جی مالد جناح کسی که از دیوار بر سر  
 کند و بعضی انگشت بر جبهه می مالد جناح کسی که از دیوار بر سر  
 بر آید و بر جبهه این صفات علائق است و این نشان  
 نزدیکی وقت مرگ و این علائق و اسامی تمام بخش نخستین  
 بخش است و اینها را که در علم و اسامی  
 و علم علی بن ابی طالب و آل و اسما

**بخش دوم**

این بخش مشتمل است بر هفت مقاله و اندر هر مقالتی و هر بابی نکتته  
 که از آن بایست نمود آن نکتته باشد و در پیشین کتب که بجهت دنیا  
 و فرض اهل علم و تحصیل از مطالع کتب این نکتته باشد که میمنت  
 شری که بدین کتاب لایق باشد یا ذکرده آمد جناح که معنوی مفهوم  
 کرد و چیزی پریشیده نمائند آن شاه اسماعیلی **مقاله نخستین**  
 اندر و صیته است که طبع پاکش بدان باید داشت اندر علاج  
**مقاله دوم** اندر اشارت کردن بهلاج بیمارها اندامها از سر تا پای و آن  
 صیده بایست **۱** در بیمارها سر و دماغ **۲** در بیمارها چشم **۳** در بیمارها  
 گوش **۴** در بیمارها بینی **۵** در بیمارها دمان و دندان و زبان و حلق  
 و حنجره **۶** در کام و ترم و سر و دست و پا و انگشت و دست و پا  
 و صیق النفس **۷** در بیمارها دل **۸** در بیمارها سینه **۹** در انواع کمال  
**۱۰** در انواع قروح **۱۱** در بیمارها مستعد **۱۲** در بیمارها بکر **۱۳** در  
 بیمارها سینه **۱۴** در انواع بد قانی **۱۵** در انواع استسقاء **۱۶** در  
 بیمارها کرده و متنازع و خضر و کمر **۱۷** در بیمارها و زنان **۱۸** در انواع  
 مفاسد نفس و دوالي و داء القمل **مقاله نهم** در بیمارها  
 آید و مانند آن **مقاله دهم** در انواع و در بیمارها و جراحات  
**مقاله یازدهم** در علاج شکست استخوان یا که کشتگی و پاره  
 آمدن بند یا از جای خربش **مقاله بیستم** در زینت و کمال



در شستن غایبین **مقتضای تحقیق** در علاج زهره و اوجان  
خشم سینه ان شاء الله **مقتضای تحقیق** در وصیتها که طیب را  
کوش بدان باید داشت طیب را که بتزویل پیارا آید پس از آنکه  
شرطها احاطه دین و شفقت مردی بجای آورده باشد و چشم و گوش  
و دست و پاها را از زهر ناپسندیدنی نگاه داشته باشد و خشم باید که  
منوع بیماری و حقیقت آن بدان طریقی که در بخشش نخستین از  
کتاب یاد کرده آمد پس احوال آن روز و روز گذشت پیوسته و بدانند که  
تا قوت چهارم روز و همچنین قوت وی و روز دست یا کمتر یا بیشتر  
و روز دیگر احوال پس اگر روز یکسان باشد حکم کند بر بیماری که  
بضایت و کشند است و اگر روزی فراوانتر بود روز دیگر  
و اگر روزی که جدا بگوید که بیماری در انحطاط است و بسیار  
رسیده است تدبیر و خزان کند چنانکه اندر بخش نخستین  
از کتاب یاد کرده آمد و بهر حال که در هیچ عضوی ایجابی نباشد  
اگر معلوم کرد که ایجابی باید یا بدو داشت که معظم بیماری  
اندر آن عضو است و اندر آن عضو زیاد بران عضو بخیزد آن  
عضو را قوت باید داد و اینها را بطول موافق **صفت**  
ساده و خلوص که در کس عجز و نارسایی و کمال و کمال  
بسیار و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
ترک و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال

بیشتری باید پیوسته تا بداند که در مانع بسلاست یا نه و اگر خواب نباشد  
بر خلاف این باشد از کفایت طعام پس اگر کفایت بر جای بود  
و اندک اعشاء غذا بسلاست و بویژه و از پی زیاد کرد و اگر نه  
فرجایگاه خواب در فرج حال بیمار باید ساخت و در وقت خواب غذا و خند شکم  
اختیار کند چنانکه باید و اندر بیماری که کم خانی خنک تفتیب باید کرد  
و باجای پیرشده دارد تا از حوا خنک بدلی او پیرسد و بی او سرد  
شود و حرارت با نیروی باز گردد و اگر کودک بیمار باشد یا یکی از اطفال  
شکم و چیزی از روز کند متابعت آن روز باید کرد و از آن نوع یا مانند آن  
بیشتری از آن که اوقات و باید دانست که حال قوت اندر بیماری که  
مال قوت است نه سفر نمیکنی مسافر اندر سفر تری نگاه دارد تا  
بذل تمام کند طیب باید که همانست سوی نگاه داشت قوت بیمار  
باید که بذات بیمار را در وقت و بیزین شنب گاه گاه طیب بدانی  
آید که بیمار را چیزی دهد که دانند که بیماری زیاد شود اما بسیار  
قوت شود و این بشاق باشد که طیب بمرقعه بیمار را غشی افتد  
طیب اندرون حال حسد در وقت شکم و از اجزاء ترک کند و در  
و بعد تا قوت باز آید و همچنین اندر آن که در وقت طیب  
دور بخیزد که از جهت بیمار از آن که در وقت طیب عارضه  
قوی را از آن کند پس علاج واجب باز آید و بیمار قوت قوی باشد  
را بستر علاج حاجت آید و در وقت که در وقت طیب عارضه باشد

ن



نقص بقا قوت باید و پس مستقر کردن و اینجا که با استفراغ  
تمام حاجت آید یکبار بر طبیعت الحاح نباید کرد و بتغایر قی استغفار  
باید کرد و اگر بیماری خطراتی باشد و این نشان بود که قوت جندان  
باید و اگر که ما در مجتهد شود و استفراغ باید کرد و علاج قوی باید کرد  
و اگر خطراتی نباشد علاج قوی تاخیر باید کرد و تلخ باید آید پس علاج  
قوی کند و اندر بیماری که هر چند روزی قوتی باید و کند تا هم  
قوت نشاء داشته باشد و هم بیمار علاج آسایش باید و طبیعت از  
بس قوت علاج را قابل ترمیمی شود و در او اثر کند و ترمیم از هر آن  
در مدت دراز بسبب مداومت بر علاج طبیعت با دوا و خوراک و شربت  
وید نباید و هر چند روزی شربت را اگر چه از یک نوع باشد یکی بدیگر  
بدلی باید کرد تا طبیعت یک چیز خورده نشود و هرگاه که طبیب  
تقریر علاج یک برقی میسر و هیچ اثری میبندد آن از بابت  
و اگر به تحقیق دانند که بر سوابق است که اگر چه اثر در ظاهر کند از علاج  
برفت یک گشت و اگر در علاج خطراتی افتد اثر آن خطراتی شود و لذا  
طریق نرفته بر باید گشت بشود از یک اثر قوی تر ظاهر شود و اگر بیماری خطرات  
باید بر خلاف قیاس بدانند و پیش نباید شد و همچنین اگر اختلاف  
یکس عارضه بود و باید طبیعت حاکم نباید کرد که عارضه نرفته  
زایل شود و اگر قوی تر که و این آباء استغفار و پیش باید  
کرد و حاکم را و اگر که علاج تغییر مفرج باید کرد و استفراغ کمتر

و اندر همه بیماریها قوتی بیمار باید حسرت و مایه ایشاقی باید ساخت  
و تدبیر قوتی باید که هر چه ممکن کرد و از غم و دل ناخوشی دور باید داشت  
و بعضی را به پشارتها و امیدها و بعضی به زور و اجبار و غیر آن و بعضی را محض  
دوست و مونس و خوشی باشد باید کرد تا نشاء شود و اندر کرمای سینه سینه  
مصحح علاج قوی نباید کرد و اینجا که با استفراغ و غیر مزاج حاجت آید و یک  
چیز باید که هر دو مسمی باشد باید پیچید باید داشت و اینجا که در تب  
صفرا آب الیسیا و عقیق تا زمانه که علاج بقا کند به در مشغول نباید  
بود و تا زمانه که بداری بسبب یعنی تا آنچه علاج کند داروی آمیزش نباید  
داد و طبیب را داروی معمول که بمحلولان و پیوسته زمان آذما نیت و حکایت  
گشت بکار نشاء بد داشت و بدان اتفاقا و نشاء بد کرد **مقاله دوم**  
در علاج بیماریها اندامها است و پای **باب نخستین** در بیماریها  
صبر و صفا و غیر **سیرام** در غرض است یکی آنکه ماده آن صفر است  
خالص باشد دوم آنکه سیرا با خون آمیز شود و در عینه غرض باشد اما آن  
ماده آن صفر خالص بود آنرا طبیعت و نالی فراغت پس بریند و بر یک  
سیرام گویند و سیرام بخت متقدمان آسان است یعنی سیرام است  
از همین آن گفته اند که این علت آسان باشد که اندک بود و مانع باشد  
غشا و مانع باشد از مراد و دید آید که این غرض است و نشاء مانع باشد  
و ترجمه غرض است و سیرام این علت آسان است و سیرام  
المرق و سیرامی حکاکر که به مانع بر آید **علامتها آن** است که کم و













و در وقت بخت با شکر خوشی آید میخورد و پس نهاده و طبع نباشد و بگوید  
 و برکت است و هر که پند و گوشت و حشمتی و با بونه و کشتن در  
 و تراشیده که در بر سر می کشند و شراب شفاش دهند نافع باشد  
**س** این سنی است که بیمار همچون خفته باشد علامتها آن اگر  
 پندار شود و زرد پندار شود سبب آن بخار کرم و تر بود و اگر در پندار  
 شود سبب آن رطوبت است غلیظ باشد اندر مقدمه دماغ **علاج**  
 آن اگر زرد پنداری شود یا راجع فیض او را بطل کشتن بری پسند  
 و اطراف بپندد و می ماند و طبع با بونه می بیند و سر که در دماغ  
 می بویاند و اگر در پندار شود محقق تر بود تراستفاغ کند پس ای  
 قیقه او را بیلون و شحم خنظل و نمک ترکیب کنند و بر پیل شیش  
 میدهند و با مدام مطبوخ آیتون و با بون نجاح دهند و بر پیل  
 میسکه استیل غرغره فرمایند و لوقا اسقل میدهند و نظایار  
 با بونه را کلیل الملک و سداب و مرزنگوش و قنطاریه و کرم برک  
 مورد کسری چکانند و غریزه و جبهه پند بر سر دماغ سداب میسود  
 دارد و چون بر صند و پیش بر او می کشند **و اما سنی که** علاج فراموشی  
 بعلل سبب است که در کتب باشد غرغره میسود و سر دل و عاقر قرواط  
 میسود که کرمه و پخته و آب کین میسود دارد و ترنج بر زرد و بون  
 بکار داشتند که در کتب **و اما سنی که** رواج و سدد و اربیل  
 و در تحریک است که در کتب و در دماغ و از زرد و کین میسود

توان بیان

و در او کوفت و پخته کنند و با کین بر سر دماغ و در خنجره کین  
 و جسیل روز در میان جو پنهان کنند پس بکار دارند که سنی مردم  
**س** این سنی است که ناخاه اشد و بیکبار در راه بر آمدن قوت  
 رواج حیوانی از دل بر دماغ در راه فرو آمدن قوت نفسانی از دماغ  
 به اندامها بسته شود تا همه اندامها کار آید و حاشا آن باطل شود  
 و جز حرکت دم زدن هیچ حرکتی دیگر نماند و سبب آن خلط غلیظ  
 و لزج که اندر خنجره انداخته دماغ باز ماند و بسیار باشد که سبب  
 سکت غلبه خون باشد چنانکه در کتب و شریاها و بخوبی دماغ بر  
 شود و شریاها سبب بری سکت شود از گردن سکت فرو کرد و سبب  
 از پیلان این نوع را خنجره قبلی گویند **علاج** که گاهی سر و دماغ  
 بر روی و کسلا فانی و حرکتها و تارکی چشم و اختلاج صراخها بر دم  
 و سوزن و دماغها در طراب و آتلا در کجا کردن و سر شدن و دست  
 این همه سبب است که باشد و کشتن از سر سکت نشان زیاده شدن و سبب  
 علت نشان و خنجره بر دم زدن کشته و نشان علی عتاسی دم  
 زدن باشد مکن اگر دم زدن میسود و نشان صبی علی باشد  
 و اینجا شمشیر و سکت که در کتب است و با بونه و کین چشم باز کنند  
 اگر سرده باشند صدقه ناپیدا باشند و سکت بود و جدقه بر جای باشد  
**علاج** آن غنچه بر سر جرب کنند و دماغ کین یا روغنی دیگر  
 در آید راجع فیض آلود کنند و نمک و نمک و کین با سبب کین آلودند





نباشد **علامه** اندام و مخرج خریشتن و از آن خسران و کرمها که باید داشت  
 در کرمها و آب شاد نشست و مخرج و مستی و از کرمها و مویشتن  
 نشاید و از جایگاه بلند فرو نکرین و آب تا خشتن و نطاف مخرج  
 چشم را بیره کند و طعنا غلیظ و شیرینی بسیار در آن دارد و کرمش  
 صرع را بجنباند و کرمش بر سباز خوردن پیم باشد که صرع آرد و بلبل  
 و زرد و مانند آن زبان دارد و خوکوست نذرو و دراج و تمبو  
 کج شکل کرمی کرمش بره و قلبه خشک و سرخه زبان و اسفید با  
 بخود و کشیز و از چسبی غیر ازین هر چه هست زبان دارد و دارد  
 کرم اندک اندک بتدریج باید داد و در سال صرع اندامها مخرج را  
 کنند و سخت بیکرند و نگاه دارند و مبالغ او کرم کنند چنانکه  
 علاج سکنه گفت آمدت ناز و زحمتش باز آید و چند پند شریک  
 حدیث در باب العسل بگذارد و بخلق او فروزند و مرد و شب یا تر  
 شب نیمه شمال ایان فیهرا بدهند و استغراغ بخت قوت و یا و حب  
 اسطوخودوس و ایارج او بخورند و مصلوب افشون کنند و شیر مزاج بر  
 او بود و چون سیسای کرم و موش و جلوس ترکیب کنند و اگر در آنک شخم  
 خنثی باشد و بیرون ترکیب کنند صواب باشد و کشیشایاب مرگوش  
 در مری جگانه و اگر مخرج بدهد و از مایه و ایارج فیهرا چسبند و بپزند  
 و بنهند بر مری و بپزند **علامه** بیکرند و کرمش و سبیل و صیقل و قشلاق  
 که کرمش بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

۷۸

بر پیا آید بیکرند بلبل و خرفون و غزل و عسل و ملازمه بپزند و بران  
 موضع نهند تا پیش کند **مجموعه سیسای کرم** بیکرند سیسای کرم و حاد  
 و اسطوخودوس از مری که در سنگ غاریتون بچردم فرومانا در حدیث  
 و از آن نرود صرع از مری که دو درم و نیم همه را بپزند و بپزند و بپزند  
 که از آب عسل الفار و انگبین کرده باشند بپزند و بر مایه  
 بگذرد یا یک مثقال بدهند **فایده** این نام تا زیت در لنت حب  
 فایده حای باشد که در یک نیمه یک چیز بدین آید و حال این نیمه از نیمه  
 دیگر جدا کرد نام این علت ازین معنی گرفته اند و این نام تنی یکی  
 بنمیت میخواند **علامه** آن بنمیت صغیر بلی و متفاوت باشد  
 دلیل اندر چشتر حال اسفید باشد و کرمش نیز باشد و سبب آن بیجا  
 یا صغیر جگر بود یا صغیر کرده یا در مری سخت یا آماس و مرگ  
 که عمو مفلوج بر تن خویش باشد و اگر و کرمش بپزند و بپزند  
 تر بود و مرگه که برخلاف این باشد نشان صغیر علت و ناپذ  
 یرش علاج بود **علامه** آن استغراغ کنند و با دل مله الاسیر  
 نرم دهند و ایارج فیهرا بدهند و صغیر و حب قوت و یا ایارج  
 فیهرا ترکیب کرده میدهند و ازین استغراغ افهاما الاصول  
 قوی دهند و بیه فرمودن سخت تا فم باشد و اگر فصل سال  
 و غر و مزاج بیمار مساعد بود ضد باید کردن و نخست یک شربت  
 سجزین یا مشرود بطوس بدهند و یکساعت صبر کنند پس بخندند

و

و غذا خورد آب و کفشک و ماته آن دهند **خلط** صینه خفتن است  
و بای علاج او بچون فالج بود غلبه صفه حقنه نیز عمل فرمودن  
پس ما را اصول دهند **علاج** فالج اول تا جهم روز برای و تا هفت  
روز نکند علاج قوی نشاید کردن و اگر علت سخت قوی باشد  
چهارده روز لکن اگر حفته نیز نکند در او باشد و ما را اصول که سخن قوی  
باشد بکنکین عضله بالندی زود خاشک صواب باشد و از  
چوبسار روز ابراج فیروز دهند و از پس یک هفته غار بقون رشم  
خطل دندل دهند پس استراخ قوی بحب فرنیون و حبش طبع  
و حب قوقیا با ابراج فیروز مرکب باید کرد و بطبع افیمون و شمش  
قوی بحب فرنیون تمام شود ما را اصول قوی باید داد و غذایان با ما را  
العسل و شبنم کند با آنکین اگر قوت قوی باشد و اگر ضعیف باشد  
کنشک بر لای کرده و در ابراج و ماته آن درخ کردن سخت شود و نه  
باشد و اگر فصل **کمال** در هر مزاج چهار سال باشد آغاز علاج  
مخضد باید کرد و از نظر آنکه مرکب حد اعتدال غلظت و اگر ماده بلغمی  
نشد یک شربت سبز یا یا مشرق و دیوس یا از باق بزرگ یا انقرد  
یا باک متفک سکین یا یا شیر یا حلبت اندر ما را العسل بد  
و پس از یک ساعت غلظت و بعضی از اشیاء فرموده اند که هر روز  
یک سال ابراج و فیروز نیم مثقال ببلک ترکیب کرده بی عمل  
باید داد و از آنکه فیروز یا از قوی تر باشد و بعضی فرموده اند

که ابراج و جند پندست بنایم می باید داد و از در سنگل ما چند هم سنگل این  
**لغزو** این عقیقت که اندر عضله چشم و روی باید آید و در هر روز  
پشتانی لب از حیات خویش بکند و در گوش شود **علاج** خداوند این  
حالت آب اندون راست شواذ انداخت و با دراست شواذ مید  
و اگر سبب لغزه و تشنج باشد جاستی درست باشد و دست عضله  
روی طرح بجزد و در اگر سبب استرخا باشد خاستی با خلل باشد و  
و عضله بی روی نرم باشد و عشا کام فرو آورید بود **علاج** آن ایضا  
آنت که تا بسار روز در دست روز نکند علاج کنند اگر بلغمی باشد  
روز دوم بخفتند ل طبع فرو آورده اگر با لغزه علامتها فالج یا علامتها  
باشد در حال لغزه نیز با سببی قوی استراخ کنند و یک هفته جو  
گشت استراخ قوی کرده نشد جویز و عسل و عسل نشاید کرد  
و آنرا که علامتها فالج باشد از پس چهار روز ابراج فیروز دهند و از پس  
روز بخفتند نیز استراخ کنند یا حب قوقیا و ابراج فیروز و اگر  
رویه یا گوشت کفایت یا گوشت خرگوش بپزند و بگویند و بر سر کردن  
ضماد کنند یا روغن زیت یا روغن بونه و زود خاشک و حاشا  
و سغتر اندر سر که بیرون روی و سطر کردن بدان مالند و خردل بر که  
سوزد بر صدق درخ مالیدن سوزد و از ده پوسته کوز بر او در باد اند  
و در نقل می مالند خایند و زخم کلنگ یا شیر زنان درین جگانه اند  
جغندر و عسل و موز و کوشی در جگانه سوزد و از ده لغزه یک هفته



این ترپری می باید کرد و در روز جمعه یک نذر نخیل و روح از هر یکی یک مثقال  
 خرد گویند و با دو مثقال عسل بخورن کنند و صبحگاه میخورند و در روز  
 پنجشنبه کند و در شب غار حقیق ده مثقال ماء السلی بنور  
 ماء الصبیح که در وی زعفران در کو بسته نخاذه باشند مقدار یک مثقال  
 زعفران و در روز یک مسوجند به ستر و یکتوسیر و از خود بگویند و در روز  
 میبد مد غذا نخورد آب بنوعی بخورد میخورند و یکدوم سه درم نوشادر  
 یکدم پیرست پنج کمر خندم بگویند و با سنگ کپین بدان عرقه کنند  
 و تا بسطیل روز بخورند و هیچ دارو در حق نشاید بجا نیند **سرکشتن**  
 بتاری دو لک گویند و یک در پیر گویند و این علت است که مردم چرم بر  
 پای خیزند چشم ایشان تاریک شود و دم بابت که بپزند و جفان  
 کردار و دیگر در دو سبب خاصتر بزمین علت خلطی باشد اندر  
 تجویف و مایع و بگویند که بخاری از آن خلط بر خیزد و از دستند مایع  
 بگرد و بربار باشد که خلط اندر مده باشد یا اندر رحم یا اندر کمر  
 و شانه و بپیش حرکت و مایع بر آید **علاج آن** اگر مادی  
 اندر تجویف و مایع باشد و در کمر آید و اگر از عضو دیگر بر آید  
 نخست نشان آن است که آن عضو بپزد آید پس در هر حادثه که در  
**علاج آن** اگر مادی اندر مایع باشد و صبر و ایارج فیقر و در حین  
 و جبهه بخورند و اگر بپاشد حرکت مفاصل شامیه فرمایند  
 و از جن قی معده را باطریل که کل و کل کمر مسیله و عود قوت و

پس مغز و عسل فرمایند و اندر طعام کشید خشک یا تر بکار دارند  
 و اگر ساد صراوح باشد صدها این پنج بشرب غوره و شراب نیمه و مانند  
 آن قوت دهند و اگر مایع سخت صفت باشد با حذا و شبا شکست  
 چو و اندکی کشید خشک بریان کرده با شکو پیامیزند و طبعی روغن کل یا روغن  
 بنفشه بر جگانه دهند و از میوه ناسیب و آبی و انیزه و سواض بود  
 و در سر کشش و با بر سر از غذا بخار کنند و چون سیر به از و باقی کنند تا  
 و مانند آن بر هیز باید کردن و حب صبر ایارج فیقر و تخم حنظل یا فوفا  
 یا استغراق کنند صفت حب صبر بکیند بلبل زرد و کل سرخ از هر  
 یکی یکدم حب کنند با آب مقل و اگر در مده خلطی باشد قی فرمایند و از  
 پس قی کلشکر یا مسیله و عود دهند مصطکی نیمدم با اطر مقل کو چیک  
 دهند و در غذا کشید خشک گوشه با آریسی آبیخته دهند **علاج آن**  
 علیقت که مردم چون در خواب شوند پندارند که چیزی کران بر سینه ایشان  
 است و ایشان غای فشارند و نفس ایشان شک میشود و از آن تر اند  
 و از و شوند جبهه و این علت چون بپیشیا را شد مقدس صرع باشند یا  
 مقدمه سکته بود **علاج آن** اگر در غلبه اندر تحت رک یا بپزد  
 پس استغراق کردن یا با و فیقر و تخم حنظل و غار یقون یا حب  
 اسطوخودوس یا با ایارج لوغاذ یا و طبع افشمن و عذاره لطیفه  
 و اندک تر **تشنج و کراشنج** غصه است یلی اندر عصب و عطفه بعضی  
 برن منلی کرده عسل هم با زاید و کوتا و شود و بهمان زیادت شود و بپزد















اندر جگانه و پس از یک زمان با زنی که در تار و عنق پیرون  
آید و باز از جگانه جدا شود و در مکان شود لعاب تخم گنجان  
و حلیه و تخم در اندام جگانه باشد با شیر زنان تا خون بشود بخت  
شود و چیزی پیرون آید فیلد با یکس آن کوزه کند و اندر گوش  
ی غده ناپاک شود و پس آنرا که زاک سوخته رسوده اندر دند  
تا خشک شود و اگر آنجی پالاید غلیظ باشد یک مسک زنگار اند  
در مسک سکنیکین حل کند و اندر جگانه با یک قطره  
زهره کاه و روغن کاه و روغن بادام تلخ آمیخته اندر جگانه و اگر  
اندر سر و روی حشرات باشد مسیب در روغن بقی باشد و مزاج  
در دیر خشک و روغن زیت و روغن بادام تلخ و روغن پندانه  
یکسازند و بزنند و اندر جگانه و چند پند استر بار و روغن بادام  
سود دارد و اگر بادر که از سر و روی باشد طین و دوی باشد  
تکیده کنند بنک و کاه و رس که کم کرده و گوشه بیچار طین بوزند  
و شیخ و سداب و خورگوش و سراد از در و اگر در انا سچی  
و زخمی باشد کند و بشیر نان و فرغار کند تا حل شود و اندر  
جگانه اندیم کرم در زایل شود **خارش کوش** و حیوان که اندر  
گوشه متولد شود و کیم که اندر گوش تولد کند صبر در آب کرم  
حل کند و اندر جگانه و آفتابینی روی اندر آب بزنند یا اندر  
عصاره بوزند و اندر جگانه و عصاره ترب و سر و قطران با عصاره

بول

بول شش لوله اندک است و در جگانه است و حیوان که بشود و کینه  
شراب انگوری و در مسک و انگبین و سر و مسک و روغن گل یا  
با سفیده و خایه صمغ یا بیزه و سر و تخم کرم کند و بزم باره بدان  
کرم کند تر کند و بکوشش اندر کشند و بر آن کوش اعتقاد کنند به  
یکساز پس بکند آن بزم از کوشش بر باید هر کرمی که تر لدرده  
باشد با آن بزم پان پیرون آید آن شاء الله **چهارم**  
**در تپه های پانی** بوی فایاضی اگر سبب خلط باشد غلیظ سر کران  
باشد و از صداغ خالی نباشد علاج آن با بار و فیت است و فواید کرده  
و بقوا با پس غده کردن و عطسه آوردن و اگر در مسدود بینی باشد  
شود و ریح سرخ و بوزند کوهی هم آمیخته پیوسته بخار مسک و عین مسک  
و زهره کلنگ و تخم جنطل و خربق سپید را ستا راست هم بزنند  
و چند یک عکس بر روغن مرزنگوش حل کنند و به بینی بر کنند **کتاب**  
**ببینی** علاج آن اگر ریش و ناصوری باشد شراب بخیانی  
شونید و به بینی بر می کشند و سوسه و سبیل و کل و نیرین و قصب  
الذیره کوشه و چیت بر می کشند و نافع ترین چیزی بر لخرانت  
که بدان می کشند **در حلق** فروغ بینی بعضی خشک و پیچ  
بشیر یا باشد بظاهر و باطن و پیچ ریشها پلید باشد و پیچ و آب  
خشک را هم روغن از صمغ ساق کاه و روغن بخت و سر و صا  
حل کنند و اگر تر باشد حلبلد زرد و پیچ مرغ و روغن گل و صمغ و هم

و شفا

در تپه های پانی



هم برشته و شکسته در بشما چند را پیوسته بسیار ن می شود پس  
سعد و زعفران و سرمد و صندل و شب یاقانی و زربنج سرخ و برادر کوفه  
و پخته اندر دمنه و اگر در دمانک باشد سرخ سوسه و اسفند و  
مردا سنگ و در غن بک در هم گذاشته و شسته خلک کنند **ناصوبینی**  
یکه نماند بر شش تمام بکشد و بگوید با پوست و پشش از داب  
بکشد و پخته و نافع است و در سکه مسین کنند نایک شایان و  
آنرا که قه و آب کشیده و یکو با هم بگویند نرم و از آن شیا  
سازند و بدین آب آنرا که بخشد باشند و در سکه مسین کرده  
آلوده کنند و بر پتی اندر خند ناصوبینی را بر پی در درج کن  
بروز کار در از تو **نصف ناصوبینی** علاج آن عصاره با درج با عصاره  
بر ک حوضه با اندکی کافور اندر جگانه و تخت در ک قنقال  
بکشاید و مقداری خون بنمایق از آن پیرون کنند و فیتله با  
خایه سرخ تر کنند و بوزر زکوان بران بر آکنند و در پتی نهند و عصاره  
سیرکن خزاندر جگانه قیدین نافع بود و آموده است و مثلاً  
غاب و طفشیل و یا عصاره صوفی بچه و پست عکس و مانند آن  
سوز دارد **ناب** **نصف ناصوبینی** **نصف ناصوبینی** و **نصف ناصوبینی**  
**نصف ناصوبینی** **نصف ناصوبینی** **نصف ناصوبینی** **نصف ناصوبینی**  
و کثیر از ناصوبینی که در پخته و سرخ و نافع است و مانند ناصوبینی و طبع  
کنند و پخته اند و نافع است و در پتی نهند و بکشد از داب و جدر و زک

نافع

نافع بشود **نصف ناصوبینی** **نصف ناصوبینی** **نصف ناصوبینی** **نصف ناصوبینی**  
بعضه و جاست و بسیار در ک مشغول بنویسند پس بکشد از داب  
الربانین و طبع حلیله بر داب صنفه بر آب توت و طبع ساق و عصاره  
و کفار و جسته سر و اگر نصاب بسیار آید آفاقا در آب غن الثلب  
حل کنند و اگر که بر جگانه و بدین صنفه کنند و اگر سبک که نه باشد  
حضن اندر سکه بکشند و بدین صنفه کنند و آب بکشد و میزدی و دمان  
اگر سبک باشد و اگر سبک سوز دارد و اگر سخت کسبند باشد و نکل  
سوزده با نکلین بکشند و اندر دمان کیرند و نگاه دارند و جگانه  
پس بکشد بکشد صنفه کنند و آب بکشد و در سبک و سبک و سبک  
و عاقراً بگوید نرم و در آب بکشد و بدین صنفه کنند و اگر  
باشد زربنج و زرد کوس و بوزر و شب یاقانی و زاج و قلع طار و کف  
و مار و آفاقا و نار پوست کوفه و پخته با نکلین بکشند پس  
خزقه بندند و اندر کیرند و در آتش خند و بپزند و بدین اندر بکشد  
پس جگانه و کز ماز و اندر سکه بکشند و بدین صنفه میکنند  
و اگر سبک باشد و بار و غن کلاک کلاب اندر دمان کیرند نافع آید **نصف ناصوبینی**  
**نصف ناصوبینی** **نصف ناصوبینی** **نصف ناصوبینی** **نصف ناصوبینی**  
باید کردن و جاست و بسیار در ک مشغول و صنفه و دار و جگانه  
در علاج و میزدی دمان که سرخ باشد بکار دارد پس عاز و نار  
و شب یاقانی و قلع طار و کز سوز و بر ک سوز و کز ماز و ساق

اندر سرکه می کشند و بزبان منبت کنند و خورده شدن کوشش بن دندان را شکار کوشد با گلبین بکشد و بن دندانها را بزبان بماند کوشش بپسیده را پاک کند و کوشش برود یا ندان **ناخوشی بر زبان** علاج آن اگر ناخوشی از دندانها باشد بخلال و مسواک پاک دارد و اگر که طعام خورد چیزی بخاید چون سبب و آبی و مغز با دام نا اندر میان دندانها که کوشش باز ماند و تپا شود و بوی دندان ناخوش کند آن چیز را باز ماند و کوشش را جایی نبود که باز ماند چون از طعام خارج شود بخلال پاک کند و مسون بکار دارد ازین نوع پیکرند مسدود کوشه و پخته و شراب ریجانی ترکند و برشد و اقرص کنند و بر تپا بر آتش خشک کنند جنانکه سوخته نشود و آنرا بگویند و بپزند ازین سعد یک و قه و غلک از رانی سر در مسک کف دریا سر درم کومازه پنجم درم عود خام پنجم درم حب آمل بریان کرده و قرقط و خربوا و سنبلیله از هر یکی دو درم همه را بگویند و پیسند و پامینند و دندان مسواک کنند و مردم عود در بوم عود و قرقط حسدل و قرقط کنند و اندکی کافور باز آن یار کنند و اگر ناخوشی از معده باشد از بیل کوهیک و شراب افسنتین و تنبلی صبر و ایارج فیتنه ابکار دارند و زرد الو خام بپخته و ما بالقرالاسود دارد **درد دندان** علاج آن آب سرد گرم بازماند اگر آب سرد ساکن شود و خنک و جی می کشند و با قراص بکشد و حب حبه استغراق کنند و برکه و کلاب غرغره

بوی دمان

کنند و برک مورد بخایند پس رنگ زرد بر زبان بزنند با چهار رنگ بزنند و عاقر قرحا و اندکی کافور مسوده اندر بن دندان کت و اگر آب گرم ساکن شود با بانه فیتنه را خورند پس عاقر قرحا و فودنه و سمنه و زربانه و کلنا و شحم خنطی اندر سرکه می کشند و بزبان و کت و سنجینا و تر یاق اربعه بخورند و اندر بن دندان خند و اگر آب سرد و گرم ساکن نشود نکند کت بکا و برسی و غلک گرم کرده و حلتش و بیل و سعد اندر بن دندان کنند و شحم با دمان بخایند و اگر دندان کاواک باشد سنجینا و تر یاق اربعه و تر یاق بزرگ و تر یاق بریان کرده و برکه مسوده اندر کاواک دندان خند و اگر در بن دندان گرم باشد شحم کند تا و زربانه بگویند راست راست و با صوم بپزند و دود کنند و دمان باز کنند تا دود دندان باز شود و بن دندانها پاک کنند **دندان** علاج آن برک خرد بخایند یا با دام تلخ یا صوم و غلک یا اند **سینه دندان** و **دندان** علاج آن پیکرند بیل ده درم حمام چهار درم مازو سوخته و سافج صندلی از هر یکی دو درم همه را بگویند و پیسند و بزبان مسواک کنند **آماس زبان** علاج آن همچون علاج دیدگی با بانه و علاج خناق باشد **طریق دندان پرست** **زبان** بهشتان اندر دمان می پیسند و لعاب دانه آبی و لعاب اسپغول اندر دمان نکند میدارد و لعاب شور با مرغ قره و با پخته و مسکه و خای نیم برشت خورند **صفحه لعاب**

و

و



اگر علامت کرمی ظاهر باشد آب عینا شل آب و آب انار شش  
و طبع ساق و کل سرخ و نار پوست و خرف و حبس  
و کرم از خرمی و مان می کشند و منمنه میکنند و غوطه و آب نم  
خورد آب کشته و میوه تا میخورند و در روغن کنگار و انار **صفت**  
پیکر کنگار و صفت در شب بانی چهار درم زعفران و دو درم کافور  
نوشا در آن هر یک یکدم حله را بگویند و میزنند و ملازه را بردارند و اگر  
حرارتی نباشد مشک و نوشا در روغن بانی راست است همچون  
در روغن کنگار و انار و قند و نوشا در کوشه و بخت اندر ما العمل  
کند و بدان غرغره کنند **کرافه زبان** سبب آن یا تری یا غلطی باشد  
یا خشکی یا فراط اگر سبب خشکی باشد علامه آنست که استخراغ  
اقاذه باشد یا تبها محرقه بوز باشد یا حسره برش قطع خورده  
و علامه تری علامه فاجع باشد **علاج آن** اما آنرا که سبب  
خشکی باشد بیشتر خرد و طبع حله و طبع انار غرغره کنند و مهر مکرر  
و بنا کوشش بر روغن بنفش می مالند و اگر سبب استرخا باشد علاج  
آن همچون علاج فاجع باشد و استخراغ یا بارخ قیسرا و قوفا یا ونگار  
داستن مار الاصران و مهر و در زیر زبان بنوشا در روغن بلیل و عاقر قرحا  
و خسر دل سودم یا بنفشه **در روغن و روغن و روغن** علامه آن  
در جانی سوختن باشد و آب و مان یا خون رقیق آبیخته باشد  
علاج آن بنفشه و سرکه و حل بنفشه و نمک غرغره کنند و شوییز خردل

دانشمند و محقق اثر معقد و اگر بفرغد باشد دوا رو تابی  
که کرم از روده پاک کند بکار باید داشت و چون در بوج بنفشه طبع  
ساق و بلوط و غیر آن غرغره کنند **خناق** علاج آن اگر علامه تا  
غلبه خون ظاهر باشد فصد کنند و حجامت و در کزیر زبان بزنند  
و بر ساق حجامت کنند و در اول برب کوز و لوق زمان غرغره کنند  
**صفت لوق ریمان** پیکر خانا و ترش و شیرین و مهر و انار آب  
چیزند و بگویند و پشند و آب آن بستاند و سبب بانی سوده و  
کنار و مان و کوشه و چینه از این آب انار فصد و یا میزنند و بجوم  
آرنه و بدان غرغره کنند و روز دوم آب کشیز تر و میخند و در روغن  
کرده باشد و اگر ماده بلغمی باشد غرغره بنفش و حله و انار و غیر  
ترش و میخند یا خیار کشیز در روغن حل کرده بار و روغن کافور گذاشته  
و هرگاه که کشا در شود و درم بر آید آب کرم بار و روغن بنفشه یا  
روغن کافور میزنند و بدان غرغره کنند تا پاک شود پس طبع  
ساق و مانند آن و چیز تا جانی غرغره کنند تا شفا یابند  
**باب ششم در کلام و در غرغره و فایده الحینه و فایده**  
**و طبع النفس** علامه آن آب رقیق از پنی آید و مقدر  
پنی را میوزانه علاج آن شراب خشخاش و کشکاب با عینا  
و پستان در روغن بنفش و شمش خشخاش کوشه و یا میخند سرشته  
کرده یا جلاب سوده و در روغن کافور که آتش شده و در روغن

و سندان بر شکم و بر کمر و بر دهن و بر زینت سه روز فصد  
کردن و اگر تر که کرده و ماده بیه فرود آید و سرفه کند  
پرورده در آب یا قلی یا آب کشکاب یا اندر شراب زرقا نام  
دهند و جب السعال نرم اندر دین میدارند و آنرا که سرفه  
فصد نکند و آنرا که زکام و تر که بسیار افتد و آب یا استغواغ  
کند و هر با مدافه بکرم یا شود سود دارد **علامتها** زکام و تر که سرفه  
و سرفه ماده که از پنی فرود آید غلیظ باشد بدستخوری فرود آید  
علاج آن کاهرس کرم کرده بر سر می گذارند تا حرارت آن بقدر دماغ  
رسد و سنگها کرم کرده اندر شراب افکند و بخار آن به پنی بر  
می کشند و قسط و شوی نیز و خود لای هر کدام که باشد و دومی  
کند و تخم کنان بر این کرده و کوفته با اندک بلبل با کپین  
رشته اندک اندک میدهند و شوی نیز بر سر که تر کرده می بریند  
و هر با مدافه شراب زرقا با سمجون زرقا تمام دهند و اندر کشکاب  
انچرستی و میوز منقی و تخم باذیان می برند و با غسل  
میخورند و کلنکین عسل اندر شراب زرقا سود دارد و سرفه کن  
را هر با مدافه تخم باذیان اندر شیر بچر شاند تا بقوام آید و غوره  
و طعام سوس آب و پیچ کدوم با روغن با دام و شکر یا عسل  
یا فانیه و انچه خشک و کرم سوز دارد **صفت سمجون زرقا**  
رب سوس و زرقا و پرسیاوشان از هر یکی ده درم قردمانا و فلفل

از هر یکی سه درم منقش با دام تلخ و زرد و تخم انچه از هر یکی  
پنج درم صه کوفته و پیچ با کپین برشته شیتی سه درم **صفت**  
**سراب زرقا** میوز منقی و انچه خشک از هر یکی پست عدد  
حبه و تخم کوفتی و تخم باذیان و پیچش و پرسیاوشان و زرقا  
خشک از هر یکی پنج درم زرد و مدحرج نیم کوفته سه درم زرقا  
پنج درم همه اندر دو من آب بپزند تا با یک نیمه با آید و پالایند  
و هر با مدافه چهار لایقه با سمجون زرقا دهند **حب سعال کرم**  
رب سوس و بلبل و تخم باذیان و تخم کوفتی و پرسیاوشان و غلات  
و غار یقون از هر یکی پنج درم منقش با دام تلخ پنج درم فانیه  
درم سه برشته و جب کفاجا که رسمست و پیوسته اندر دین  
میدارند **زرقا آمذن** **سمون بسوز** علاج آن کل  
ارغیف و کل محتوم اندر عصاره بول سان الحبل یا اندر عصاره بول  
خسوف میدهند و در حال که خون بر آمذن آغاز میکند و فصد  
و اندک اندک بمقدار قوت خون پیرون می کنند و کرم نچ پاک کرده  
دشت اندر آب بسیار بپزند تا غلیظ شود و مقدار یک درم سنگ  
کندر سوزده با آن بدهند و کدوم نیمه یا نیمه خرگوش اندر آب  
سرد بدهند که سرتبه و سرطان کوی در کشکاب پخته میدهند  
و سرفه الطیق دهند و غلات باج بره و حسیره پخته شده  
**شکل نفق** علاج آن ریانت و پرسیاوشان از هر یکی تری قردمانا



و خون بی رو سکن کین از سر که ز پری یا از سر که استغیل بشود  
 خوردن و گاه گاه کشکاب با اندکی قریون و صیفی و حب الرشاد  
 که در مقدار بند مسکن با الکین و روغن با دام با مقدار چهار دانگ  
 زرد آمد مدح و جوح با فایده شسته مر با مداد بدهد و چهار دانگ بکین  
 اندراب سداب حل کنند و شراب زوفا و معجون روفا سود دارد  
 و حب السعال کوم پوسته اندر دمان باید داشت و استغیل و حب  
 غاریون باید کرد **حب غاریون** بکین غاریون چهار دانگ  
 و نیم تخم خنظل و دو دانگ رب سوسن درم کینر ایند انک **انسخه**  
 دیگر غاریون و ترید سپید از مر یکی یک درم رب سوسن و ایا ج صیفی  
 و قراسیون از مر یکی دو دانگ تخم خنظل و انزروت و صبر از مر یکی  
 حب رشاد انک سیرت مد درم **صفت حب سعال** رب سوسن چدرم  
 بلبل و قردان قاف و مقدار با دام تلخ از مر یکی دو درم حلیت یک درم  
 اندراب العسل برشته و بجینا کنند **حب سعال دیگر**  
 بکینر اندراب شیرین و صغیر با دام و نبات از مر یکی دو مثقال خر  
 حبه بکینر و بکلاب برشته و حب سداب کنند و پوسته در زیر زب  
 مید اند **ذات الحنظل و ذات الورد و شکوکه**  
 ذات الورد آما سشش باشد علامتها آن تب کرم و شکش  
 سخی رخسار و کرانی سین و ذات الحنظل برسام باشد بقیض  
 آما س عضلانی غلبو ثابو سین و شکوکه آما س حجاب و عضلانی

آن باشد یا آما س معایق جگر یا آما س معایق سبزه علامتها  
 آن تب کرم و دشواری دم زدن و در رخلنده **علاج آن**  
 نخت فصد باید کرد و ماالشیرد اذن با شراب بنفشه و روغن  
 با دام و بران اقتصار کردن تا چهار روز و اگر نخت آغاز کند اندر  
 عا الشیر عتاب چستان و معیز دانه پیرون کرده و انجیر سخی و پنچ  
 سوسن و بنفشه می باید بخت و اگر نخت دشوار تر و کمتر و پنچ  
 و زوفا دهند بزمین صفت عتاب پست عدد چستان چاه  
 عدد صفت معذرم اصل سوسن ده درم تخم خطمی چدرم طویله  
 پیرون کرده ده درم جوده درم بهر نه چنانک رسمت با شراب  
 بدهند یا با کشکاب و صنادی از بایونه و آرد ج و پنچ خطمی و پنچ  
 سوسن و بنفشه و روغن با دام و موم صافی بران موضع نهند و غذا  
 سوسن آب با سکو و روغن با دام استغیل و بطیخ عتاب و  
 سیاه و بنفشه و لسان الحمل و پنچ سوسن و پنچ خطمی و چستان  
 و ترنجبین و فلو سی چهار چنبر کنند یا شفا یا بند **باب هفتم**  
**اندر بیماری دل** کرمی دل علامتها آن تشنگی و خفقان و راحت  
 یا ضی از خنکی و هوای سود و آب سرد **علاج آن** اگر علامتها آن  
 خون پینه از دست جب رک باید زد یا سیلیق بزنته و شراب  
 حاض و شراب سیب ترش و آب انار ترش و شیرین و آب خیار تر  
 و قوی کا فو و شراب سدل و صندل و کافور و کلاب بصلان

بمیان آبی و سپید بر سینه می کشند و بهر افعی که در کلاب  
آلوده باشند و شرابها و اقراض مثل صند با اندکی زعفران و ساق  
سارند و اگر تپ نباشد دماغ زرش سوز دارد خاصه با کلان ارضی و اند  
هبا شیر و کشنیر خشک **در دی مزاج دل** علامتها آن رنگ  
آنکس همچون رنگ زرد باشد و نازکی و روش رفتن و کسلانی و  
کرانی باشد **علاج آن** شراب ریجانی مقدار یک معادل و همیشه  
دو الی سه و مشروب مطبوس و تریاقی جرر که رحیدل المزاج و انوش  
دارد بکار دارند و کوارش غیر موافق بود و اگر تری غلبه دارد  
تحت قیفسد مایه یا سعل و سینه پس شرابها دهند **در مزاج**  
**خشک مزاج دل** علامتها آن خشکی دهان و تشنگی و بخیالی  
و لا تشنگی و بی طاقتی اندر حرکتها و باشد که سرفه خشک برآید  
و هیچ گونه ریج و عصاره و دود شوائب کشیدن **علاج آن** علاج  
آن همچون علاج تب دق باشد و شیر خرو و کشکاب و آب انار  
شیرین صند با روغن با ذام می دهند و در روغن بنفشه و روغن  
کدو و اندر سینه و جگر و خالنه و در آب می نشاند چنانکه  
در علاج دق یاد کرده آید **باب هشتم در بیماریها**  
**در صند** علامتها آن تشنگی و راحت یافتن از شرابها سرد  
و اندر صند کمرانی باشد با بید کردن آب  
گرم و کشنیر و کشکاب و کشنیر آسجینه و از پس می کشنیر

۶۱  
سند حلی دهند و شراب انار زرش و شراب ریج و شراب  
یهم و شراب حمانی ترنج و شراب صند با اگر ماده اندر مقدار  
باشد و وقت متغیر باشد استخراغ کشته بطیخ حلیله زرد یا یک  
صبر و ایا ریج فیترا و حلیله زرد راستا است بهم برشته مقدار دو  
درم سوز دارد و عا الرمانین سخت موافق بود خاصه با شیرین  
**در صند** علامتها آن کوسنکی کوسنکی زرد و آرد و آرد زرش  
و با ذام اندر شکم و تشنگی نباشد **علاج آن** اگر در صند کمرانی باشد  
تحت قیفسد مایه یا سعل و کشنیر و کشنیر و کشنیر و کشنیر  
کرت ایا ریج فیترا بخورند و اگر با سوز دماغ قویتر حاجت بود  
اصطیاقون و در با مدام الاصول می دهند با روغن با ذام  
تلخ و کشنیر را اندر کلاب کلام گرم که اندر روی عود و ترنقل  
و مصطکی جو شائیده باشند و کوفی و فلاغلی و سنج و یا فیدا  
ریقون و زنجبیل پرورده و دو الی سه و مشروب مطبوس و تریاق  
بزرگ این همچون قیفسد مایه یا سعل و کشنیر سوز دارد و همیشه و کرارش  
عمد و اقراض الورد موافق باشد **در صند** بیکرند کل سوز  
درم عود خام و مصطل و سنبیل و آذ قشر و سنج و در آب چینی  
و افستین و رومی از صند یک گرم صند را بپزند و بپزند و بشن  
کهن بپزند و اقراض کشته یک مثقال هر با مدام و بعد از آن  
طیخ اینون دهند و ضماد یا از صند و سنبیل و مصطل و قیفسد



الذریره واده جنبه و افشیدن بشربت و تصفیه آبی برشند  
 و بر معده می خندد اگر شفت دارو را بشرب ریختنی ترک کنند  
 و آبی را در آتش کت تا بریان شود و دارو را با پوست ای می کشند  
 و گرم بر معده خندد صواب باشد و روغن مصطکی می مالند  
**صنع قوت معده** که در **خام و ناب** علاج آن هر با مداد زرد  
 معتدل و پس ریاضت کرده و مالیدن و ترنج برورده و زنجبیل  
 پرورده بکاره آشتن و اندر طعاما کبریک پرورده و پادبیکه  
 پرورده و کبریک پرورده و قلم کبریک پرورده و کثوت طعام را بخند  
 و شراب بود که آب انار ترش و کنگرین و فوجیل و پت جوج  
 با آن کی سکر که آب شکر محسوس را بخند و مهبیا که شکر  
 طعام بدید آرد و بوی بره بریان و مرغ بریان گرم و بوی نان  
 خانگی گرم شکر بدید آرد و اگر حاجت آید کاه کاه ایارج فبقر  
 دافن سوخته دارد **شکر کل** این علنی است مردم و معده  
 بطعام حاجت افتد و سبب این در پیشتر حالها سردی معده باشد  
 و علامت و علاج آن یا ذکر کرده آمدست و باشد که سبب آن  
 بسیاری سودا باشد که بغم معده آید و علاج آن ضد سببی  
 و سبب باشد و کوارشش خردی بکاره آشتن و اسهال  
 و دیگر علاجها از باب علاج غایبیا بر باید که بزودگاه باشد  
 که سبب سردی معده تره و طبعی باشد علاج آن ایارج

ج

فیضه ارجب قوتایه خوردن باشد و علاج تره جانک یاد کرده  
 آمدت کردن **موج البندق** این علت پرشری از پس شوق  
 کلین افتد و آن کرسنگی همه اندامها باشد که ابتدا با خند برورده  
 غذا بخورد **خلاصه آن** نخست شکر کلین و اسهال بوده با  
 و سبب اسهال رکها حق کشته باشد و قوت ساقط شده و گاه  
 کاه غشی افتد و گاه باشد که سبب غشی بغم زجاجی باشد که  
 فم معده را سنگی کند و مزاج آن تپا کند و قوت جاذبه را  
 بطریق استرخا از کار باز دارد و شکر باطل کند و بدان سبب  
 اندامها کرسنگی ماند و قوت ساقط شود و علاج مشکل کرد  
 از هر آنکه نفیحه معده را با شترخ حاجت آید و ضعف قوت از آن  
 باز دارد و این علت مردم سرد مزاج و کسائی را افتد که اندر سرما  
 استرخا کند و این علت را جوج البقر را از بقر آنکه کوهینه  
 که کاه را این علت بسیار افتد **علاج آن** قوت را با الیم و بنا  
 که اندر شراب ریختنی فرید کرده باشند و بیویمای خوش چون  
 بوی سبب و آبی و مورد و عود و مشک و شراب ریختنی که آنکی  
 زیره درو افکنده باشند یا حبیبیه میکار دارند و اگر حرارتی ملک  
 شود بوی و کلاب و کاه و رسو و فانی بوی بزغالیه بویان کرده  
 و بره و مرغ بریان بویان خانگی گرم شکر و ایچینا و ما  
 الیم و نان تره که بشرب آب مسود و قوت دهد و اگر غشا

افند او را پندار کنند و در خسار او یکسایند و موی مسدغ  
او بکشد و بجزئی بجز سفالی بزرگ از جای بلند در اندازند تا  
آواز آن بگذرد یا آوازی قوی چون آواز طبل و بوق و غیر  
آن ناکاه نمزند و او را پندار کنند چون همیش باز آید ماه الحکم  
باندکی شرباب ریجانی در حلق او جلهگاتند و ضغادی از لادن  
وسک و سکه و نخل و مصطکه و عود و عنبر و آب برک مورد تر و آب  
سبب و آبی بر معده دهند **آنزوی کاج خوردن مانند آن**  
سبب آن خلطها بد باشد اندر معده **علاج** آن قی کردن با  
نیک نایب فرمود و یا بارج فیتند و بکار داشت و شراب نشین  
و بر باد افند و مقداری مسکلی و زبره و ناهخواه بخایند و با کاشک  
بخورند و از پس طعام نیز خوشی بخایند و کاشک و اگر این عارض  
زن آبش را افند او را قی نماید فرموده حکم نفس خوش  
بآسا فایزاید و از پس قی معده را بکوارش عود و میوه قوت  
دهند **فراق آنرا** سبب ماده غلیظه باشد اندر معده  
عادتها و تیریدگی گذشته بر آن گواهی دهند **علاج** آن قی  
باید کرد با مایه شور و تر و کنگبین عسل و آب شنبلیله  
سرخ و از پس قی انگزان و جند پند ستر بوییدن و کند و در آن  
و زبره و ناهخواه و ستر و بوند خاییدن و اندر طعامها بکار  
داشتن و بجز نیا و کونی نموند و بقیون و تر یا قی اربعه و تر یا قی

بزرگ

بزرگ سوخته دارد لکن از پس قی معده با بارج فیتند و باید کرد  
بسی مجروح بکار داشت **فراق حلق** علامتهای آن آنجا از  
خشکی افند سبب استخوانها قوی چون سبب با فراط و اسهال  
یا فراط و از پس هجده و از پس بخت و طشت و مانند آن و از پس حلق  
بسیار **علاج** آن شیرینان و کشکاب بار و عنق با دام و شکروا  
انار شیرین بار و عنق با دام و کشکاب غلیظه اذن و ضغادی از بخت  
و خطمی و پیله سرخ و روغن بنفشه و موم صافی بر سر دهان بکشد  
و بر معده نخازن و ده مفصل بروغن بنفشه خوب کردن و ماه  
الحکم اذن و فایه سرخ بنفشه **منشی کردن و قی کردن**  
علامتهای آن اگر سبب ماده صفا باشد قلی دمان و تنگی  
پیوسته باشد و اگر ماده بلغمی باشد این متنگی و قلی دمان نباشد  
لکن دمان پر آب شود **علاج** آن قی باید فرمود و کنگبین  
شکری و آب گرم و اگر ماده صفا باشد و قی نتواند کرد یا بارج  
فیتند و استخوانها باید داد و از پس استخوانها آب انار ترش  
و شیرین اذن و شراب غوره و ضغادی از صندل و لافان و سکن  
و کل سرخ و کافور و آب برک مورد بر معده نخازن و اگر ماده  
بلغمی باشد قی فرمایند با بارج فیتند و کنگبین عسل شسته  
پس شراب بوند و پیله بکار و از پس بخت ششترده سال و مدتی  
یکسال بر دانه جویستور و قی بیکره و در معده و قی بکسر قرار بکشد



نیکوتر و باریک و صغیر شده بود این دارو فرمودیم  
 و نیک شد **صفت دارو** اینست اول بر دو ساق چهار بند  
 و آب گرم بشوید و این دارو سیصد و یکصد و یکصد و یکصد  
 و شش سال صفاق و تخم کلی از هر یکی دو مثقال جلد خرد بکوبید  
 و در روز یک مثقال یا دو مثقال بشرباب به معجون کند و بخورد  
 و بخوردنی قدری عسل بهزد نایم بخشد شود آن آب بربرد  
 و هر که انگوری بهزد و بخورد و این صد و سیصد نگاه دارد نیک  
 و این ظاهر معده می خرد هر روز یک کف برک مورد و دو دانگ  
 قرنفل هر دو خرد بکوبند و بر معده طلی می کشند برک مورد تر باشد  
**در معده** علاج آن هر که که چس آن پاید که طعام اندر معده  
 بنهاده می شود فی باید کردن و معده را پاک کردن و اگر کوفت و شخار  
 اندر معده را گرم دارند و بر روغن مصطکی و مانند آن طلی کنند  
 و پیوسته هم در مانند آن گرم کنند و بر معده می پوشند و تکلف  
 خواب کند و بخشد و بر کربنکی کشند و بر کربنکی مکونی  
 و اقراص عود بکار دارند و مردم بخورد و رضادای از صندل  
 و کل مورد و آب و سیب و گافور بر معده هفتد پس از آن که  
 چ کرده باشد بخورد و با خورد تر بر شند و نان خشک برک  
 فرغاند و بر معده هفتد و در شکل است و آب انار و آب  
 آبی ترش و آب سیب و ترش بکوبند و دارد و باران

را کند و اقراص حب الاس و اقراص راس باز دارد و من فلوینا  
 برومی داند در حال سوز داشت **صفت اقراص** و یکصد و یکصد  
 و یکصد از هر یکی یک گرم مصطکی چهار دانگ سنبل نیم گرم عود غلام  
 چهار گرم شکر چند وزن مده شده یک مثقال با شرباب  
 یا با کشتک و نیکدینند **صفت اقراص** که خواب آرد و میخورد  
 ساکن کند یکصد و یکصد و یکصد در درم سنگ یک گرم قرقه دو گرم را  
 یک گرم در نیم این جلد و اقراص کنند ده شربت کنند **آماس معده**  
 پیشتر از غلبه خون باشد یا از صفرا علامتها آن تب گرم و  
 درشتی زبان و منش کشش و اگر صفرا غالب تر بود دانه تلخ با  
 و ششک صعب بود **علاج آن** اگر خون باشد نخست  
 رنگ با سلیق بزنند و آب انار در بند و رضادای از صندل و قرنفل  
 و آبی و سیب و آب مورد تر تراشد کدو و برک خضر و و کدو  
 و کس بر معده هفتد و عود باز گیرند و بر کشتک با اقتصار کنند  
 و آب با شرباب انار و بر بنفشه و شرباب نیلوفر و شرباب انار  
 دینند و از پس چهار روز آب کنند و آب عنب القاب دهند  
 جو شیده و صافی کرده و جسمار درم فلوینا چهار جنبه و یک چوب  
 زعفران حل کرده و از پس هفت روز آب که نفس و آب  
 باقیان با این شرباب پیامند و اگر طبع نرم باشد نیای فلوینا  
 چهار جنبه اقراص تا طبع نرم و رضادای از پس هفت روز





از هر یک یک گرم هلیله زرد بپزدیم و به کوفته و بهشت حب الرشاد و  
 کوفته و دودرم و نیم شربتی دودرم با شراب مورد و سید یا با شراب  
 میوه و دودرم تخم لسان الحمل و یک گرم ایمنون مرد و بریان کرده  
 ناپوست کوفته و بهشت نیم گرم دم الاخرین نیم گرم این یک شربتی  
 باشد در آب باران یا آب آهنگران بدهند **الحال** علامتها  
 آن اند بر از بدید آید علاج آن دودرم حب الرشاد و بریان  
 کرده ناکوفته بدهند یا آب کرم یا تخم خشخاش سفید و  
 از هر یکی راست راست نرم بگویند و مقدار یک کف از آن  
 با شراب مورد یا شراب آبی بدهند اسهال کم باز دارد و کند  
 و مرور عقران و افیون و سدر و کس راستا راست بگویند و حب  
 کنند شربت نیم گرم اسهال بلیغ باز دارد **حبی دیگر** و از چینی آبیون  
 جذبه ستر راستا راست حب کنند سمجون بلبل شربتی هفت  
 حب باشد و کوفته کا زرد و حب **اسهال** **داوا** علامتها آن مزاج  
 سرداوی باشد و طعامها یا جرب سود دارد **علاج آن** رک  
 با سلیق بزندی یا سبیل از دست حب و یک گرم ناردان بریان  
 کرده و دودرم زرد یا بریان کوفته یک گرم کهر با دودرم تخم شاهسیر  
 بریان کرده ناکوفته و دودرم شربتی از آن سه گرم با کباب جگر یا  
 با شراب مورد بدهند **اسهال خون** علاج آن اقراص کهر یا  
 و رب آید و دودرم تخم لسان الحمل در شراب آبی میدهند

و دودرم حب الانس از تخم پاک کرده دودرم تخم کندنا و دودرم تخم  
 کلی هر دو کوفته و بهشت سفوف کنند اسهال خون باز کرد و خداوند  
 بواسیر را سود دارد و طعام اندر همه انواع یا بچه باشد و خایه نیم  
 برشت و از آن پوست باز کرده بشیر مفسه با ذام و کا و کس  
 پوست باز کرده و برنج باز بریان کرده بشیر مفسه با ذام بخشد و پاک  
 بساق بچه و کوفته کجک و نذر و ناردان پشته **رجب** علاج آن  
 زرد خایه مسرغ خام باروغن کلی یا میزنند و مرد اسکن منسول منغ  
 عربی و اسفیناج بزان بپزند و بطیلت و حول سازند و شیاف  
 زجیر بکار دارند و مقبلیا یا مهند و الکونب باشد نان اندر شیر نان  
 نژد کنند سود دارد و الکوسب زجیر سه یا شد حب الرشاد و مین  
 با آب کرم و کوفته یا بهشت دوز کنند چنانکه است و یک گرم  
 جز بریان کوفته سه گرم ناخواه یک گرم کندر نیم گرم بگویند و کسوف  
 کنند و برشت کرم و ناردان کرم شستن سود دارد و بر از زن  
 و فلک کرم کرده صیقلی سود دارد **و هم اندر قوی و ناردان**  
 قوی با آماح علامتها آن تب کرم و تشنگی و اختباسی علاج آن  
 اگر قوت قوی باشد رک با سلیق زرد و اگر حاجت آید رک  
 صافن نیز بزنند و اگر آب کس و آب غلب الثقلات و آب  
 و آب کافور یا فلوکس خیار جز و روغن با ذام میدهند و برقت  
 حاجت اگر قدری مسخورتا زمین شربت حاصل کنند صواب باشد

و کشکاب و دروغ با بونر حقه و فهاد از بنفش و خطی آورد  
 جو با بونر و اکلیل ملک اسرم روغن بنفش بر شکم هلد نافع بود  
**قولنج که از خلط غلیظ و باد غلیظ و سوء علامت آن**  
 علامت خلط غلیظ در در کوفی باشد و اسباب تولد خلط غلیظ از  
 پیش رفته باشد و علامت با فر درد باشد با تعدد و پدید آمدن روزه او را  
 بشب سوراخ می کنند علاج آن حقنه تیز کنند یا شربت  
**تیز صفت حقنه تیز که قولنج غلیظ و باد غلیظ را بکشد**  
 تخم بادیان و تخم کوفی و انیسون و تخم شب از هر یکی سه درم در  
 آب پیزند و با لایند و صفت درم بر دانه و درم روغن کجد  
 با روغن تخم معصر با وی پیامیزند و بکار برده قولنج بلفی و با وی  
 را کشاید **صفت شیان قولنج** بکشد تخم حنظل در بوره از  
 هر یکی پنجم درم بموینا درم منسز یا قدام پنجم درم شیان کنند  
 بنامک رسمت و بنهند **صفت حبی که قولنج را در حال کینه کین**  
 ده درم تخم حنظل ده درم بموینا سه درم و دو دانگ سکینخ را با آب  
 سداب حل کنند و باقی را بدان برشند و حب کنند شربتی درم  
 و تا سخت بخفتن و شیب فکاه کشاده نکند دارد و با کمال نهند  
 و اگر غشیان در نخر دارد که فیل سسل بر منند با معجون الواحه  
**صفت معجون الواحه** بکشد و معطلی و تر تفل و زنجبیل و  
 بلبل و دار بلبل و کوز بو او تره از هر یکی درم درم کوفه و پخته

منج

کند

کند بموینا دو دانگ هلد از اندر جلابی غلیظ که آن آب آبی  
 و درم که در شربت شربتی درم **صفت حبی که قولنج را**  
**الاق کند** بکشد تخم حنظل درم بموینا یک درم مسطلک نیم درم  
 انیسون پنجم درم کینر او انکی بحب کنند با آب کوفی شربتی یک درم  
 نایک شغالی **تولد که در معده و نوجی قولنج و دیگر است** که از آن  
 افتد که در روزه کرم تولد کند و تری و تفل روزه با برزند ناید آن سبب  
 طبع خشک شود و علامت تولد کرم آنست که گاه گاه متفل کری  
 فرو آید و احساست در روی خلیدن باشد و رنگ روی زرد و بیرون شود  
 و قوت ضعیف گردد و دانه اندان غلظت زوده کرسه شود و از  
 بجز آنکه هر چه برود با فرو آید کرم آن بخورند و روزه با برزند کینر  
 بدان سبب که سبکی و چشمت نافت و دانه غلظت و غشیان بدید آید  
 و خواب نهد از وی بترتیب باشد و در خواب و خواب بر هم ساید و از  
 از دانه لعاب آید **علاج** آن بکشد شینخ و ترس و برنگ کلا  
 نقشه و خشت و قیل از هر یکی پنجم درم ترید سپند محلول با تره  
 درم این جمله با شیر تان به چند کینر سبکی نیز بکشد برنگ کلا  
 حقنه صفت درم خروا و معنده از هر یکی صفت درم سبکی  
 بکوبند و بهم برشند و شمانگاه بر کرسنکی بخورند و بخشد  
 باعدا کرم که دانه ناک کند و از پس سوراخ یک شربت  
 ابراج خفیه را بهر منده از شربت در کرم یک دانه صبر باعدا



پنجدرم ک آب کاه با ششما بخورند تا مایه کرم را پاک کند  
و یکم نه صبر و زعفران کا و آب بوزنه راستا است و چینه بان  
بزان تر کنند و بردارند کرمها حرد پاک کند و کوزه کا را بر کشتا لورا  
کوشه بشکند مانند زهره گاه و قطران و چه کورن و سقتر و ترس  
هم بشیند و تر باقی طلی کنند سود دارد و همچنین شونق بیکر که بسیار  
و طلی کنند سود دارد **باب یازدهم در چارهای مقعد**  
پیرون آمدن مقعد علاج آن کل مرغ و بوی مور و زهره نوب  
آب پیوند و در آن نشینند و کلنار و مار و نار پوست و صندل  
سوخه و قاقیا و شب یاغی و اسفنداج همه که شده چینه  
موضع پر کنند و بینند و چنانکه هست و خلاوند مزاج سود  
دارد و در شراب قابین و بر مرزنگوش زیادت کنند و اگر مقعد  
که پیرون آید از زهری برد شراب قابین که دارو طای پخته قا  
در ری پخته باشند بشویند و مرغ سوخته و کشته بپزند و درم  
کل و مرغ و سماق از هر یکی پنجدرم مردود درم و سم بگویند و پیتر  
و بدان موضع پر کنند و بپزند **شقاق** طرفین لبها مقعد  
دا شقاق گویند و گاه باشد که بر کاه منلی باشد و در کاه بطرقت  
**علاج** آن اگر سیب املا را کاه باشد رک با سلیق یا با فانی  
یا با من بزند یا بر میان هر دو سیرین حجامت کنند و اگر آماس  
و حسرتی باشد صیده خایه مرغ و روغن کل اندر مایه س

بسیار  
بسیار

سیاه

بسیار سیاه شود و طلی کنند و مرهم کافوری طلی کنند  
و اگر حرارت قوی باشد مرهم منقل بسکارد دارد و مغز  
ساق کا و باخمیر کوشانیده مرهم کنند خداوند مزاج خشک  
دا سود دارد و اگر با رزق یا آن یار کنند هر سه راستا است  
مذاوند مزاج سرد دا سود دارد **خارشش مقعد** اگر سبب  
لرم خسر بوده علاج آن یا ذکوده آخذ و اگر سبب کرم باشد  
و خارش سوزان باشد و مقدماته ناسور بود علاج آن رک با سلیق  
باید زد و بر میان دو سیرین حجامت کردن و ببطیوخ اقیقون  
استغوا غلگدن و از طعامها سودایی احتراز کردن و آن مرغ  
را بر روغن زرد الخوخ که مقل در وی حل کرده باشند بر کنند  
**یواسیر** این عله از غایت خون سوداوی باشد **ملل** آن آنچه  
ملز خون کرم صفراوی باشد با خلیدن و سوزش سخت بود و آنچه  
از خون غلیظ باشد خلیدن و سوزش کمتر باشد لکن کراهی بیشتر  
کند و با ناسور با ذی غلیظ با قراقر بود و اندر نافت بدیه آید  
و کاه می بایست بر خایه و خنجر قرمز آید و کاه می بیشتر سیف  
کنت براید و کاه می با سیمال خون آورد و کاه می شکم باز گیر و در  
بقا را همچون درد قولنج توله کند و کاه می در اندامها بدیه آید از  
مفاصل وقت بر جان و از زانو تا آواز می آید که بتازان آنرا  
قرقند گویند **علاج** آن اگر خون صفراوی باشد سخت رک با

زنده پس بطبیخ هلیله و پستان و چیار جیره و غاب و الکویه  
 استغراغ کنند و اطریق کویک و اطریق منقل بکار دارند  
 و اگر خون روان باشد و غلیظ و بی جرد بود بوقت صبحم زود  
 باز نشاید گرفت الا که قوت ضعیف شود و هرگاه که خواهد که  
 باز دارد اقراض هرگاه دهنده و معجون جث الحید و جب منقل  
**صفه جب منقل** هلیله کابلی بریان کرده بروغن کاهوس درم  
 چهل و پنجم منقل در آب کتند فاحل شود و دارو را بدان بشیند  
 و جب کنند شربت هر با ملاذ دو درم و اندر طبخ دارو را فاض  
 می نشیند و یکروز نماز و کزماز و آفتاب و کند در مرد و اسفند  
 راستا راست گوشه و پنجه و آن موضع بشراب قوی بشیند  
 و این دارو بروی پراکنند و بینند و الکونا سور بدان گرمی نشیند  
 هم تخت رک بزند پس بطبیخ افیثون و معشده و علاج احسا  
 سودا فکاه دارند و هلیله پرورده سخت هوا فک باشد و اگر  
 در دناک باشد بکیرند مرهم و اخلیون و روغن کل و اندکی زعفران  
 و اندکی افیون اندر نیخیج بشیند و بکار دارند در دیشاند و کوزند با  
 و با بون و اکلیل الملک و اندکی زعفران بلباب تخم کتان بشیند  
 و بر روغن و اگر ناسور منقل باشد و در سحت جاشد در آب گرم  
 نشیند و روغن دانه زر و الزنج و روغن کوفان شسته علی کند و شمشیر  
 پاره بدان روغن تر کنند و محو کنند بر دارند و یکزمان صبر کنند روزه

کشفه شود و در دناک گرد و فسیخ بکیرند تخم منقل و صفت با دام  
 تلخ راستا راست و بکیرند و بینند و شینان کنند و هرگاه که  
 بنهند **صفه دارو بی که ناسور را سود دارد و خشک کند**  
 بکیرند حارافنی از جای کاه که از آب دور باشد و سر و نهال و بی  
 پشکند و تخم او پاک کنند و بشیند و بکیرند ناسور شود و سر پاشکند  
 دارند پس روغن کازیت پراکنند و می جوشانند تا آن آب برود و روغن  
 بماند آن روغن بلس روغن زیت بپراکنند نگاه دارند و علی کنند  
 خشک کند و بریزانند اهرن میگوید که ناسور را بروغن زیت  
 جرب کنند و اثنان سبز کوزه و پنجه بروی پراکنند و خشک کند  
 و بریزانند **صفه دارو بی که ناسور را خشک بکیرند هلیله**  
 و بیلد و آمله و شیطاط مسندی و عاقر قرحا و نرگزار و بیل و دار  
 فلفل و تخم کدنا و منقل راستا راست همه بکیرند و بینند و منقل  
 را تا آب بپزد حل کنند و دارو را بدان بشیند و جب کنند و شربت  
 صبر درم با ناسور بشیند **باب دوازدهم اندر**  
**بیماریها چکری** چکری که غلامنها آن تشنگی بسیار  
 و حرارت از جانب راست و موضع چکر علاج آن رک اپتی  
 زدن و سحرگاه آب تخم خرفه و سنگین و اذن و جاشک و کشک  
 بارو روغن با دام و از لیس چهار روز یا هفت روز آب کتند و آ  
 غب الفل و روغن و طبع را آب میوه نام دارند و فلو مسخیا جیره

در عا



اندر آب کسند که از حش و ستر آب انار و آب انار و شراب شک  
 سوزد و در واکو طبع گرم باشد افراسن طباشیر دهند و حنظل  
 از صندل و کل سرخ و ترانه کدو تر و آب کوک و آب عنب الثعلب  
 و آب برگ سرده و اندکی مصطکی و دارچینی بروی کنند و بر جگر  
 می افتند **جگر سوز** علامت آن زبان سفید باشد و رنگ  
 روی و صاف و بول غلیظ و سفید و اشتها طعام نرود بدیه آید  
 لکن و شغور کرد و بیاید و انسش که اسهال عنایی با بسیار  
 شحموت نشان سردی جگر باشد و با سقرط شحموت نشان  
 گرمی جگر و تبی باشد **علاج** آن اما جگر سوز را ما الاصول را  
 با روغن فستق و روغن بادام تلخ و دو دانگ جگر کرک نشک  
 کرده و کوفته و دانگی روغن چسبی با چندم کلنگین کشته سوز  
 دارد خامه اگر سه با ملا فید دهند از بجز آنک جگر طای جانوران  
 هیچ معده نترس با جگر مردم ملایم تر از جگر کرک نیست و اگر سه  
 بوقت خواب آتشا تا بسیار بزرگ رسد سوز دارد و غیره شتر اعراضی  
 اخلاط سرد را با جودا بول و امشال باکی کند و سده باشد یا خامه  
 اگر اندکی بول شتر بدهند و حنظل و برفند بزرین صفت **مصلح**  
 و افشین از مرگی دو درم کل سرخ پنج درم عود خام و سنبل  
 و سکن از مرگی سه درم زعفران یک درم با سوم و روغن سوز  
 بیشترند و بر جگر خند سوز دارد **سوز**

**در جگر سوز** در سوز کرم علامت آن حرارت اندر  
 جانش جیب باشد و تشنگی غالب بود و ایل رگش بود علاج آن  
 رگ با سلیق زنده و رگ اسیم از دست جیب و آب کشتن و آب  
 با دیان هم آمیخته دهند و آب عنب الثعلب و آب کرفسی از مر  
 یکی و روغن میدهند و اسهال با دیان اصحاب سودا گشت و با باج  
 فیتند و غار بقون از مر یکی یک مثقال جیب کنند و بدهند و دو درم  
 غار بقون با دو روغن کلنگین سخت مواضع بر دو آب سبز یا کدو  
 و آب برگ پند و آب برگ برف خشک کرده از سر سایر مقدار دو درم  
 کوفته با دو درم شکر چند روز مر با ملا فید دهند در دما سس را از اینک  
 کند در سبزه را قاقله دو مثقال طباشیر دو مثقال کل سرخ پنج  
 مثقال بن مذکوب پنج مثقال ریوند و ملک روی از مر یکی نیم مثقال  
 شکر سفید پنج مثقال حبله خرد بکوبند و بگللاب معجون  
 کنند و قرصا کنند هر قرص یکی مثقال و مر روزی یک قرص از این  
 قرصا به پنج مثقال سکنکین بشکر بخته حل کنند و بخورند  
 بخلا تخم ذاب خرد تا پنج آید **در سوز کرم** علامت آن  
 کزانی پشته باشد و دلیل سخت و تبی نباشد و تشنگی نباشد  
 علاج آن ما الاصول با روغن بادام تلخ و حنظل و سکنکین  
 از مر یکی یک درم میدهند و بخورند این شوم سوز با یکی  
 و قینه کلنگین سبزه را پاک کنند و این شوم بر پوست پنج که از رگ

برابر گوشت و با انگبین سرشته پنجم با پنخ مثال سنج و فندک باشد  
 شق را بر که حل کنند و مرقه با دام تلخ گوشت و بر ک سداب  
 سنگ گوشت از هر یکی راستا راست برشته و بر سبزه بزنند  
 و بینند و آنچه بر که بریزند و خردل گوشت و پوست پنخ گوشت  
 و چغندر هم برشته و صندل کنند و غصاف یا قدی از جوب کز  
 بسازند و طعام و شواب از آنجا خوردند در مدت چهل روز مریض  
 و کرم را بگذارد و پاک کند آن است **اصه باب چهارم در**  
**برقان زرد در زرد** بیاید و انباش که برقان علتی است  
 رنگ چشم و رنگ تن بگرد یا زرد شود یا سیاه اما برقان  
 زرد از زردی صفا باشد و بیشتر از جگر باشد و از سده که در  
 منفذ زهره افتد و بر قان سیاه از سبزه افتد و شرح آن در کتاب  
 ذخیره یاد کرده آمده است اما علامتها از بربران زرد آن  
 باشد که تشنگی غالب بود و دمان تلخ و بول سخت رنگین  
 و کفک بول رنگ بول دارد **علاج** آن اگر برقان محکم باشد  
 رنگ باید زرد و هم سبب اذی اما رنگ زدن با سلیق باید زد  
 یا سبب از دست است و سبب تلخ افشانی و حلیله  
 زرد و غناب و اجاص و خرماسندی و تخم کشوت و تخم  
 کسره و پنخ سکن و غار یقون و غافق و شاه تره باید  
 ساخت و اگر سبکتر باید فله سخیار چینه از آب کسره

ایمان

کفایت کند و ما انجین سبخت نافع بود مریض را مدافعت کنین  
 بزردی دهنند آب کاشنی و از پس سکنکین یا سبب  
 دهنند و اندر کشکاب پنخ کوفت و پنخ کبر و پنخ با دین و پنخ  
 لسته پنخ باشند و کلاب بار و غنی با دام و شکر دهند و اگر تب  
 باشد مریض را مدافعت کنین سازه دهنند آب کاشنی یا  
 آب تخم خرقه و آب انار کشش و شیرین موافق بود و کشکاب  
 بار و غنی با دام دهنند و اندر کشکاب تخم کسره و پنخ او را فکند  
 و اندر آب زن نشش صواب بود و هم اندر آب زن دو و قیه  
 آب ترب و یک و قیه شداب و بجای و نیدرم بود و نان در وی  
 حل کرده بدهند زردی از وی فروذاید خاصه اگر هم در آب زن  
 بول کند یک استند بول جعفر خشک کرده گوشت و پنخ اندر  
 جلاب یا در حمال العسل بدهند و اگر چهاردم پر سیا و شان اندر  
 طبع اینسون بدهند بر قان و زردی فروذاید **برقان سیاه**  
 خداوند بر قان سیاه رنگ با سلیق یا سبب زنده از دست  
 جیب و اسهال مارا بچین کنند و تدبیر کشاف و سبب  
**باب پانزدهم اندر اسهال** اسهال تقاضه نوع است  
 و سبب آن ماده بلغمی باشد که با خون اندر ریه رگها گذرد و طبله است  
 و سبب آن ماده باشد با ذنال اندر ریه احشا با نده و زرق است  
 و سبب آن ماده آب نال باشد که اندر فضا شکم کرده آید و اصل

سیاه

در



منقضا و منعم است و یا بر سر استسقا آب خواستنی است  
 و سبب آب خستنی ضعیفی جگر باشد و عاجز یا سبب  
 ضعیفی آب که بدو رسد از خویشش دفع کردن و فرستادن  
 باند اما دیگر عاجز باشد نایزدان سبب همه تن تشنه ماند  
 اندر جگر آب خراشیده بی آنکه جگر را آب حاجت باشد بپختن آن  
 جوع البقیه یا کرسنکی همه اندامهاست بی آنکه معده  
 طعام خراشیده استسقا نیز نشکلی همه اندامهاست آنکه  
 جگر آب خراشیده از جگر آنکه جگر ضعیف باشد آب باند اما  
 نتواند فرستادن و آب که خورده شود اندر جگر ماند و جگر را  
 کند و آب بنر شیخ در مضایحکم جمع شود و مزاج همه احشای  
 کورده و بزدان سبب علت بشکارت همه احشای مستحکم  
 کسوف و جگونی تر شیخ از کتاب ذخیره یا چیت اما استسقا  
 سبب آنکه کرمی جگر باشد آن باشد که رطوبت کذا خشک کرد  
 و استسقا غما نموده که چون بول و عرق آوردن بسیار و اسهال  
 خون و اغراض طشت و بزدان سبب خشکی تولد کند و سبب خشکی  
 رطوبت اصلی که مدد حرارت غیری بدو است تحلیل  
 پذیرد و سبب تحلیل آن قدر حرارت که باشد ضعیف  
 و هرگاه که حرارت غیری ضعیف شود جگر ضعیف گردد  
 و کیلوس را خون شود و کرمی پس استسقا ادا کند **علامت آن**

اما علامت رقی آنست که شکم گران باشد و طبع جری سست  
 بود و علامت طبعی آنست که نایب پیروند آید و شکم بزدان کمرانی  
 نباشد و طبعی مشکل بر پا باشد و اگر دست بروی زنی آواز  
 طبل دهد و علامت طبعی آنست که اندامها آما سیده شوند و  
 گاه که آنست بر طبعی و اعتماد کنی در وی نشیند و اگر آن یکزمان  
 بماند و رنگ روی و رنگ اندامها بر رنگ زندگان ماند و پیشین  
 را طبع غرم باشد **علاج رقی** بهترین خلاصی تشنگی کشیدن  
 است و کرسنکی و از رویدن آب و بکار دامنش آن منع باید  
 کرد و هر دو روز یکبار باید کرد و هر بار با ماز ریاضت معتدل ببرد  
 و آتشش و اندر کمر عرق آوردن و اندر ریه کرم نشانند  
 چنانکه سر او در سایه باشد و تن او در آفتاب و ریه کرم باشد  
 و نند چرا در بول کردن و نند آب در بول آب معدنها چون گوگرد  
 و آب زاک نشانند و استسقا غم غار یقون کردن **مست**  
**غار یقون** یکبرنه غار یقون ده درم عصاره غافق و درخت  
 از هر یکی دو درم شکر طریقه ده درم حبیب و هر بار با ماز یکدرم  
 و اگر اسهال بسیار کرده یا کیرند و غیره شتر اعزای بالذکی بول او  
 دارد و آنجا که شتر اوای نامش شتر جملعت بیرون نیرند و کن  
 آرد جو شیر گشته و هر روز شکر کرمش و تخم بادون صد درم اندران  
 ریشنه و بهر منده تا شیر او بیکل شود و طعام او نان بریان کرده با











برافکنند و استنادهای بیکدیگر ترکند و در روزی که از کرمها به بزان بشویند و بچین  
 بیکدیگر ترکند و بشویند و اگر بسوزد و روشن کند بکسی که خایه مرغ  
 خلی کشند **باب علاج طایه** از آب سرد و هوای گرم و بریزند و در روز  
 یکبار آن آب گرم نشسته خاصه آب که کرد **بسیار را و دلی و قله**  
 بکشد و در میان و چند پندستر و عاقر قرحا و قطا و دار بیل کوشه  
 و چینه راست راست و اندکی مشک بقی بر وزن سداب اندر کنند  
 و بر زمار و خایه و حوالی آن می مالند و آن کنند و از طعمها تری فرایند  
 به چینه کنند و کمونی و دوا **المسک** بکار دارند **صفت قی مائیه مردم خورد**  
 به چند داروهای گرم بیشتر خورند از آنرا که از ضعیف تر باشند و لکن از  
 دوا تازه و جفرا نماند و از آب این و از آب بخورده خام منسوب  
 کرده قوت تمام حاصل آید و بعضی باشند که از تخم خرفه و بوی کافور  
 چند آن قوت باشد که عجب دارند و قلیه تر کسی که در وی کز و باغلی ش  
 بسیار و از کی تر بچیل باشد خداوند مزاج معتدل سخت سود  
 دارد و برده مرطوب رایت کردن و نیم درم الکتر و در پنج زرده خایه  
 سود دارد و این باب از کتاب ذخیره بیاید خواند و بعد اعلم و احکم  
**باب مقدم در بیماریها زان** بسیار نش خون جیضی  
 اسباب آن یا بسیار خون باشد اندر تن یا گرمی و تبیه ی خون یا ق  
 در هم علامتها آن آنجا از بسیار خون باشد بنص عظیم بود و در تن  
 روی کس و مانع بود و همه تن قوی بود **علاج** آن ضد و طعام از نازد

و ساق و کس و پا بچه بود و کوشش کوشانه و شربت اتره و با  
 و هم از شمش نان که باب ماز و ترکند و مبرم و آلوده کنند و آنجا از  
 نیز یا و گرمی خون باشد تن ضعیف باشد و خون رقیق علاج آن  
 تسکین حرارت بود بیشتر خشک و غذای غلیظ چنانکه یاد  
 کرده آمد از حدس و با بچه و مانند آنجا و آن از قرحه باشد خون  
 عقی کشته باشد علاج آن رنگ با سبب نژدن و در ک مابص و بیا  
 الصل میشویند و بطیخ حله و کلک و ریادق البزور دادن  
 و آب که کرد اندر نشستن سود دارد **باب استادن خون**  
**جی و قی** اسباب آن یا کمی خون باشد اندر تن یا غلیظ و سرد  
 خون باشد از رفی مافراط علامتها آن اما علامتهای کمی خون آنست  
 که پیش از آن استند آنها برده باشد خون و عاف و حق آمدن  
 بسیار و مانند آن و لا غرضه در تن و ضعیف آن و زرد شدن لونا  
**علاج آن** اندر آب زن نشستن هر روز یک زمان و غذای معتدل  
 قوی و چند خون مایلیم و زرده خایه نیم پوست و شاذ گامی و  
 علامته غلیظی و سردی خون آنست که اندامها لیس و سرد باشد  
 و فری از بهم باشند از کشت علاج آن غذا که گرم و لطیف  
 انرک خوردن و ریاضت معتدل هر روز یک زمان و سحرینا و موی و  
 قلاقلی و مویون العواج دادن و نکاحها زهره و ناخواه و المکان و  
 حسر دل و انگزد و در جیسی بکار دامنش **احشای رحم**



سبب آن تا یا قش مرد باشد علامتها آن حال بدی از آید همچون  
 صرع لیک صرع باشد واضطراب و انزیمین علت کنگ و تشنج  
 باشد علاج آن با شربت و عطسه آوردن اگر سبب و بیل و غیر  
 آن و بوی نیلوفر و کافور و بنفشه و صندل سودا در **رجا**  
 حالی باشد همچون حال آب تنی و علامتها آن صبح باشد علاج  
 آن مار الاصول بار و غنی با ذام طلع و روغن پیذاخیر و اسفناخ یا باغ  
 فیتند یا غار یقون رکب کجب معش و مانند آن کتد **عمل پیرین**  
 انحر از جهت زن باشد سبب فحش با فراط و غلبه و سردی و تری مزاج  
 یا گرمی و خشکی مزاج یا با ذی علامتها آن این حال بر شیده نیست  
 و بسیار با جای با ذکوره آید فحش اگر سبب سردی و تری و با ذی  
 باشد مار الاصول و روغن با ذام طلع و روغن پیذاخیر و اسفناخ  
 بکس کسین و حب محش کردن و سبزی نیا و دوا المسک اگر چشم با روغن  
 بروغن بلسان تر کرده یا با نیا به شکی آلوده بخوبی بشویند و بخورد  
 و قلیه خشک خورند با قلاب چون دار چینی و بیل و مانند آن  
 و اگر سبب گرمی و خشکی باشد علاج آن کسکاب بار و غنی با ذام  
 و آب تخم خرفه و آب انار و لعاب اسبنول و شکر بکار و اشتتی  
 و طعام قلیه کذ و قلیه چار و اسفناخ و مانند آن داؤن **دخوار**  
**زاد** و علاج آن چون وقت زادن باشد هر روز یکبار بخورند  
 و در آب زن نشینت و پشت بروغن با ذام و روغن بنفشه مالند

و کورانا

و شراب یا جسر بر خورند و در حال دشوار زادن جلب و خسر مایند  
 و مقدار صد دم آب آن میهند بار و غنی با ذام کسیرین بتفاریق  
 بدو دهند و یک مقدار غلبه انزیمین و ریانی بدیند و عطسه  
 افکندند و کنگ کنگس و چینی بکند تا عطسه باز گردد و قوه  
 فرو سو کند و اگر همیشه جانند یا بجه پیر و پیکرند مرد و پیر و کور و در جا  
 شیر راست راست و بر سر کاه و سر بشند و زهر او دو کتد جنک  
 رخت می کشد و بجه و سرده جدا کرد با ذن اهر **آماس برین**  
 علاج آن همچون علاج آماس و قوه مثانه باشد **کار کشی رحم**  
 سبب آن دطوبتی باشد گرم و کور علاج آن همچون علاج جرب  
 مثانه باشد رک با سلیق زنده و بر روی آن جسته کتد و صلبه تخم  
 گمان انزیمین اصل بهترند و بشم بار و بزان تر کتد و بخوبی تن  
 بردارند **کمی شیر** اگر چه شیر و من و خون هر سه بصورت مختلف  
 اند و تولد هر یکی انزیمین دیگری است اما سبب یکی و پیش هر  
 یکسانست هر که که غذا انزیمینت کیفیت معتدل بود و مزاج  
 جگر معتدل باشد خون نیک و تمام تولد کند و هر که که بر خلاف این  
 باشد خون بد و اندک تولد کند و بدان سبب شیر و من اندک تولد کند  
 انزیمین آنک تولد هر دو از خون نیک بود پس از کاه که شیر اندک بود غذا  
 علاج با باید آورد و تریب با اعتدال با نر آوردن مزاج جگر باید  
 کردن و غذا را موافق فرمودن **علاج آن** اگر شیر زرد و رقیق باشد

سنگین ساقه و آب انداخته و شیرین و آب تخم شرفه باید  
 دادن و طعام فربه از گوشت بز غله و کوسا و مرغ و مصروف  
 بزهره و مانند آن باید خوردن و اگر غلیظ باشد سنگین پیچ نیز در آن  
 و با عسل شوره باید کردن و طعام بخور آب و آب گندم و ترب و مانند  
 آن و اگر اندکی بود کشکاب دهند بروغن با ذام و برنج بیشتر و در  
 شام و کند تا در سفا ناخ و مانند آن و کجند آس کرده اندر شراب  
 ریجانی بماند و پالاید و آن شراب بدهند و بستان بزهره و کوسند  
 سود دارد **آماس بستان** علامت آن کرمی و سوره ی چندین  
 جایی معلوم شده است علاج آن اگر آماس کرم بود سرکه با آب  
 کرم چای مزه و بزاق تکیه کنند و نخت رگ با سلیق بزنجبیل  
 و سنگین پیچ و روغن کل و آرد باقل بزاق بپزند و صفا کنند و در  
 آماس سرد باشد با بون کوفته و چخته اندر آب با ذیان و آب  
 کرمش بپزند و صفا کنند و نفع بود **باب هجده**  
**اوجاع مفاصل و تشن و دوا و الی و الی** و جاع مفاصل و تشن  
 کرم سبب این مطلق صغیفی عنود و رفته باشد و بسیاری ماده و  
 فراخی منفذ دارد که علامت آن اگر ماده کرم باشد آن عنود و فرخ  
 بود کرم علاج آن اگر ماده خونی باشد نخت رگ زنند لکن  
 اندر اوجاع مفاصل رگ اکل زنند از هر دو دست و اندر تشن  
 و در دالما فرو و سوتر رگ با سلیق زنند از آن جانب که درد باشد

و ش

و ستر تنگ دهند پس داروی سسفل دهند و اگر سسفل دفع نشود  
 کرد و اندر قاروره نفع بدهد آید دفع کنند و موضع درد دهند و اندر آب  
 کرم یا قاروره یا سرده دهند تا در می آید و داروی سسفل یا سورنجان  
 و سناکی و قطور یون دهند هر سه یا آنچه مشاهدت واجب است  
 اما خاصیت سورنجان آنست که خلط سرد را با سسفل از مفاصل  
 دفع کند و منفذ را و رگها را قوت دهد تا خلط دیگر اندر منفذ نماند  
 سوزان کرد و بفواصل باز شراب ریخت و بیشتر در دارو با اگر خلط  
 را دفع کنند منفذ را کشا و بکند از زهره و خلط و یکرم در آن منفذ  
 بجای باز سود لکن سورنجان با آن خاصیت معده را زیان دارد و آنرا  
 با دارو که معده را قوت دهد بکار باید داشت چون زهره و زنجبیل  
 صبر و بیل و باقیوینا باید داد تا اسهال بقوت باشد و بسیار خورد  
 سورنجان عضله را سخت کند بزین سبب هر گاه که بسیار خورده  
 شود مفاصل را نرم باید داشت مجوم روغن و بهر جایی مانند آن و از  
 پس و داروی سسفل با داروی سسفل باید بود تا ماده اوجاع صفا  
 از رگها پاک کنند **صفه** **صفه** سورنجان یکرم  
 بوزنه نافع یکدم مایه زرد و دانه که تریه و سسفل نیم زنجبیل و زهره  
 کرمی و سسفل یا زهره یکی و انکی و نیم بوزیان یکدم حقی دانه یک سب  
 کنند و بدهند این جمله یک شربت باشد اندر یک و نیم جلاب **صفه**  
**صفه** **صفه** سورنجان و حلیله زهره و تر بر از هر یکی جساب و دانه







نشود **علاج** آن همچون علاج دواجات و پس از آن که استوفی  
 کرده باشند خاکستر جرب کوب و خوب کرد آب حلیه و مسکین بز  
 و تخم ترب و تخم جرجر که شده برودن زیت شکر طلی می کنند نافه بود  
**مقاله ششم در تب خصیه و آب و مائه آن تب** میاید و آن  
 که حرارت خوب باشد که در دل برافروزد و با موه که در شویف دل  
 است که طلیه آن را روح گویند پامیزند بارود انزیر کها برود  
 و انزیر صفتی پراکنده شود و صفتی را گرم کند بر حالی که مضرت آن  
 انزیر فعلی یا طلیه بدید آید و فعلی یا طلیه شحوت طعام و شرا  
 و جضم آن و قوت حاشی نشش و خشش درفش و غیر آن  
 و اما کوش و کسایزن تب جان باشد که ماده فرونی انزیر زن کوه  
 آید و حرارت بزرگی را از صفت آن عاجز آید و از آن ماده بخاری  
 بدید آید و روح را انزیر شریا غلیظ کند تا بدان سبب بد شوری  
 گذران کردن و بد شوری دم تواند زد و بزبان سبب گرم شود  
 و گرمی آن بدل باز دد و از دل بشریا غلیظ باز دد و انزیر صفتی پرا  
 کنده شود پس تب بدید آید از کها آنک که موه که سولمزاج گرم  
 انزیر صفتی بدید آید شریا و روح آن صفت را و حوائی آن صفت  
 گرم کند و این حالت آن صفت باشد از کها آنک شریا غلیظ از دل  
 است موه که روح و شریا غلیظ گرم شود گرمی آن اندک  
 اندک بدل باز دد و موه که در شویف است آن حرارت

و آن سولمزاج را قبول کند و از دل انزیر شریا غلیظ تب باز دد  
 و گرم کند بدین سبب دل همچنان که موه سولمرت غلیظی است بدل  
 حرارت خوب کرده که انزیر دل برافروزد و بارود و خون که انزیر شریا  
 است انزیر موهش برود و تب بدید آید موه که تب از اخلاط بدید  
 نشود تب تبی بهم شود و اگر غلیظی باشد حرارت انزیر آن آویزد  
 که بزبان غلیظ مسویست تر کند و کسایزن تب جان باشد که بخار  
 آن ماده با هوائی دل که روح است و خون که انزیر شریا غلیظ است  
 غلیظ و گرم کند و تب آورده شود میل بقا صفتی کند و از کها آنک  
 گرم تب طلیف گردد و تحلیل پذیرد و تب کسایزن شود **در انواع**  
**تبها یا خلطی** که از عفونت اخلاط باشد چهار است بلیغ و خون  
 و صفرا و سوداکن از کها آنکه عفونت اخلاط یا انزیرون رکها  
 باشد یا پیرون رکها پس انواع تبها شش می شود چهار آنک  
 اخلاط از انزیرون رکها عفونی گردد و چهار آنک پیرون رکها و با این  
 همه تبها یکدیگر ترکیب افتد و انواع آن بسیار گردد این سینه  
 از کتاب ذخیره باید است و اسرار علم **حمیرا** علامت آن  
 انزیر تب کولی و کسلانی و دردناک دردی که انواع باشد  
 هیچ نباشد و اگر صدای و تکیه بر لازم و قوی نباشد و قار  
 و نبض خوب باشد **علاج آن** موه که تب فائز شود انزیر آخر  
 تب آیزن و کرم موه شریا و آب فائز صواب برود و زود تر تب



غذا بکند که از فروغ یا زغال بکشد جو و اسفناخ و غوره  
و مانند آن کنند **دق** بسیار باشد که هم یوم بدق رسد  
و بکند و رازی مدت و تخلیط بیمار و خطای طیب بیمار  
بدق باز کرده و نادر باشد که تب دق بابتدایه **علامتها**  
آن تبی است که در وقت و متواتر و ضعیف و موضع رک حوالی  
آن گرم و شام تر از جای دیگر باشد و بیمار از حرارت تب سحر آگاه  
نباشد و چشمها دور اندراشد و پوست پیشانی برآمده  
گشاده شود و کتفها برآورده و پیشانی باریک شود و درش و نازکی  
رنگ برود و هرگاه که غذا خورده شود حرارت ظاهر شود و چون  
جراحی که در وقت یا بدتر از روز و بعضی قویتر شود و آن در تب  
نشانی است **علامت** آن ناکوت بر جای تاب و استخوانها بکشد  
پوشیده برود و قبول ظاهر شد امیدوارتر باشد اما صدای ناله و ستر  
بهار خنک باید داشت و کرماده خوش آب فاقه و در وقت مالیده  
سقطه ارد و شیر زنان یا شیر حشر داذن و بر اندامها و کشیدن  
و شرب ششخاش و کشکاب که در روی کدو تر بود و کسر لادن  
نارنج و چوشانیه باشند بار و دق بار و دق با دام و کربوب  
و لعاب اسبغول و داذن و اندر کشکاب یا از بس اوقه من کافور  
و شراب معندل داذن و طعامها صه تری فزاینده باید داذن  
چون قلیه کدو و قلیه خیار و اسفناخ و بام نان کوجک

و خایه

و خایه مرغ نیم برشت و مزوره کشک جو و ماش و ریشه و پانجه  
اندر کشکاب باشد و دق نان و مانند این و بنفشه و نیلوفر و برگ  
چند خمشند و میوه شکرش بوی گل نان و شاهی نیم سر کرده  
می بریند و اندوه و خشم و اندیشه از خود دور دارند و آب کدو  
و آب خربزه و مندی و آب خیارش و آب انار شیرین هر کدام  
سود دارد **تب** **معلیه** سبب علوت خن باشد یا گرمی و  
بیماری آن علامتها آن رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد  
رکامت و طعم نان شیرین و لزج و حرارت تب همچون حرارت  
کسی بود که از کرمایه بیرون آید **علامت** آن مضطرب کردن و خن  
بطنی و افرد و خورخورت و عمر و فصل سال سپردن کردن و بین  
از جبهه روز و بطریق خلیل اسفناخ کردن و تسکین داذن و تسکین  
ساده **تب** **محرقة** سبب این تب عفونت و سفاسر خسته باشد  
از اندرون رکها بر می آید یا از بیرون رکها که نزدیک دل و جگر و فم  
معه باشد یا عفونت بلغمی باشد که بر مسر آید و تزلزل  
بلغم شتر از طوطی رقیق بود که با سفاسر و حشره آید و شتر  
آن حرارت این تب لایم باشد و باطنی سیران شتر از ظاهر بود و  
عظیم و زبان درست و سیاه بود یا زرد و روز بخوان اندر  
آغاز تب فراش اندر اندر آخر وقت کند پس اندر تسکین حرارت  
مبالغه باید کرد و هوا خاند خنک باید داشت و تقیحات

پوشیده نمانیم هوا خشک تنفس بدلی بهار رسد و حرارت  
 تحلیل من پذیرد و با نبردن باز نگردد و سنگلیق سافه و شراب  
 بر رواج دادن و حرارت در شراب مندل و شراب ترنج و قرص  
 کافور و کینی و آن و بوی غدا آب کلاه و آب حوضه و میوه  
 و بهند آب خیار ترش و کشکاب رقیق و آن و اگر با سترخ  
 حاجه افتد فاسد و خیار چنبر اندر طبع خرمای مندی حل کنند  
 و بهند **تب غلبه** این بن باشد که یکروز باشد و یکروز  
 نباشد و علامتها درازی معدت تب هفت ساعه باشد و شیرین  
 دوازده ساعه و کمترین چهار ساعه هر چه از دوازده ساعه بگذرد  
 و چهارده ساعه شود یا بیشتر بدین اندازه از خالصه دور باشد  
 و اگر تب شدید صواب باشد روز خود نوبتها و تب هفت پیش  
 نباشد و باشد که بجهت نوبت بگذرد و بسیار باشد که بیب  
 لطافت ماده یکتوبت پیش ندارد و باقی معوق یا با سعال  
 بگذرد اما نبض عظیم و قوی مختلف باشد و قاروره سمج  
 و ناری و رقیق و حرارت این تب سوزان تر از دیگرها باشد  
 و هرگاه در آغاز تب باشد نیک بگذراند و نه فو ساکن شود  
 و یا بد است که سبب سرما که در آغاز تبها پدید آید حرارت  
 تب است که رطوبتی که باید بگذارد و بر همه غشلهای تقیر  
 تا سبب مای آن رطوبت محسوس شود و سبب آنکه پیش

از

از تب اگر چه رطوبت باشد سردی آن محسوس نباشد نیست  
 که آن رطوبت اندرین ساکن باشد نه از حال محال میگرد و دونه از جات  
 می شود و هر چه اندرین ساکن باشد اجزای من یا اجزای آن خورده  
 و بهر حال چسبکی که بایکدی در یک جای نیر مانند میان ایشان  
 نشاء بدیده آید پس هرگاه که این رطوبت از حال محال شود و از  
 جاهن به جاهن حرکت کند هر خروید از روی از قمارگاه خویش بچسند  
 جواهرت و هر که در یک هم اجزای من یا اجزای رطوبت بگردد و هر جزوی  
 از سردی آن حسد که با خورده نباشد یا قش کبود در محسوس  
 گردد و هر که در یک **علاج آن** هر با معاذ سنگلیق همد سرد کرده  
 یا شراب خوره یا شراب رواج یا شراب اکو و روز نوبت حالی که سرما  
 و روزه بدیده آید سنگلیق بآب کرم بهدند تا باشد که بیفتد و یا به  
 صفرا را بر اندازد و اگر نکند بقوت طبع و حرکت آن حرارت غیر  
 لطیف حرکت کند و مایه تب را بگذارد و بدان سبب لرزه روز  
 ساکن شود و هرگاه که تب کسارید شود اندکی کشکاب دهند  
 و روز دیگر که تب نباشد آب انار ترش و شیرین دهند با شحم  
 آن کوفت و فشا رده و شکریه افکند تا هم حرارت را ساکن کند و هم  
 بقوت شحم و شکریه صفرا را دفع کند یا شراب آرد دهند یا شراب گل  
 مکرر یا سنگلیق یا آب میوه آبیض و سرد کرده یا آب حرمایند  
 و با اندکی خیار چنبر یا مقدار پانزده درم بنفشه برورده اندر کلاه



کذا غده یا الموده یا مقدار دی و در دم بزر قطره نادر آب آلوده شود  
 و برزوره از آب غوره یا آلو سیاه یا خرمیا میزند یا از کشته زرد  
 یا از شک جو سه پیچیده مغز یا ذام و اگر بابت صدای باشد قوام  
 طبع را محقق نم بحسب باید کرد یا شاید که از شک و بیفت  
 سقمونیا سازند و نه بهر لایا و بگویم چون تدبیر بت بحر قه  
**شطر العنب** این شتر و شتر غیر خالصه از جلد تنه است که از  
 ترکیب صفرا و بلغم نظر کند و کما پیش مر یک را ازین دو ماده و  
 چگونه ترکیب آنرا حدی نتوان نهاد از جهت آنکه بلغم کاه  
 تر باشد و بسیار تر و کاه تر و کمتر و کاه صفا پیش تر یا  
 و بلغم کمتر و بر عکس و کاه صفا سوخته باشد و کاه صفا  
 ناسوخته و کاه صفا از انزور و عروق باشد باین سبب  
 بنما مرکب را هر یک بخاصه نامی نیست مگر شطر العنب و غب  
 غیر خالصه که آنرا نامی نهاده اند **علامت** آن فرق میان شطر العنب  
 و غب غیر خالصه آنست که ماده شطر العنب صفا باشد و غب غیر  
 خالصه آنست که صفا در طریقت هم آمیخته شود و چون یک چیز باشد  
 بدی سبب توبت هر یک جدا باشد و آنرا که توبت حرکت صفا  
 را باشد ت کرم تر و آشفت تر آید و در روز دیگر که توبت حرکت  
 باشد ت آهسته تر و دراز تر باشد و بسیار باشد که انز شطر العنب  
 و غب غیر خالصه هم صفا و رطوبت باشد از هر یک توبت دو بار یا

یا بر صفا و قرشا بدید آید و باز گرم شود و علامت غلبه مطلق از اعراض  
 و احوالت توان داشت **علاج** آن طریق صواب انز علاج این تنه  
 آنست که طبع نرم کنند و فی آورند و اگر در بول کنند و مسام کشانند  
 و عرق آورند و فی از ماده تب پاک کنند و نه بهر تسکین حرارت کنند  
 و این تدبیر را بحسب سخته و سبکتر کنند و بدان طریق که آسانتر بود  
 و استخراغ قوی از پس بدید آمدن نفخ کنند و انز اعراض تب  
 نکند میکنند و با ماده غالب بیشتر کوشند از آنکه با نیز او و اگر حاجت  
 باشد تسکین حسرات بیشتر بسککین سازه کنند و اگر بزوری  
 باید بزور تخم کنند و با حلیب تخم خیار و خیار با ذریک دهنند  
 و انز کشاکش آب نخود و تخم با ذیان و سستور و زوفا خشک و بود  
 و سبیل آنچه در خور باشد در افکنند و پیش از کشاکش بسککین  
 سازه دهند با سکنکین بزوری و بزور بمقدار حاجت کنند و آب  
 با ذیان و کلث که در روی گذاشته بسککین سازه عسل و کاشکر  
 با سکنکین سرشته این شترها موافق باشد و اگر حاجت آید تسکین  
 حرارت که بیشتر باشد سکنکین شکری دهند و اگر بزوری کنند بزور تخم  
 کسه ریخته او کنند و تخم خیار و تخم خیار با ذریک زیادت کنند صفا  
 بر دو انداز و ترکیب شترها بر طیب بود که بر حکم مشاهدت توف  
 میکند و می فراید و می گاهد و هر گاه که اثر نفخ بدید آید تدبیر  
 استخراغ کنند بر فنی و کلث که گذاشته با سکنکین آمیخته صفا

بود و شراب افشین موافق بود و بنفردم شرب با نفردم غار قیون  
 با نفردم کسوفیا اندر شراب کل مکرور یا کلشکر شرب سبیل لطیف  
 و سبک باشد و اگر با سترخ قویتر باشد آید همچون خیار جنبه  
 و از این سترخ قرص کل دهند **صفحه قرص کل** یکبارند کل پنج  
 ده درم تل سدر درم اصل سون پنج درم تخم خیار متشرب و تخم کسوفیا  
 هر یک چهار درم شربت یک مثقال و اگر صفا و بلغم پاکیزد یکبار  
 باشد یکبارند کل سرخ ده درم صعلی یکبارند سبیل دو درم تخم کسوفیا  
 پنج درم شربت یک مثقال با کلشکر **تتار بلغم** هرگاه که حرارت  
 عرب اندر طوبط طیب اندر کند عفونت اندر وی بدید آید  
 ناطقی شود و دست بلغم تو لک کند حلا متنا آن سرما و لرزه قویتر  
 باشد و بماند ترا سرما و یکبار باشد و گاه باشد که پنهان پندارد  
 که در میان برشت و دیگر گرم شود و این ترخ سرما از بلغم غلیظ باشد  
 که آنرا بلغم زجاجی گویند و طعم در میان ناخوش و قم معده ضعیف  
 و شورت باطل باشد و تاسه و غشیان و غش بسیار اند و شورت  
 ضعیف و مشاوت بود و قرار در رقیق و سینه باشد و آنرا  
 سرخ و نیزه شود **علاج** آن مده یک هفته سنگین عسل دهند  
 و کشکاب که در وی تخم با زبان و نخود چوب باشند یا با اصل  
 که در وی زرقا باشد و از پس یک هفته فرمایند خاصه امر و عسل  
 و قی بکنکین عسل و آب گرم فرمایند و از پس قی کلشکر دهند

و صعلک و انیسون و طبع را نرم کند بکشت سبیل یا ده درم کلشکر  
 با سون درم سنگین کل کنند و به صند و زبده و صعلک و زنجبیل را  
 راست کو فند و چغندر و شکر چند وزن و شربت بر شرب از یک مثقال  
 یا دو درم طبع را نرم کند و سوزمند باشد و بتنا بلغم بعضی باشد  
 که با آن لرزه و سرما باشد و کسوفیا آن ظاهر باشد و مانت شرب  
 باشد اندرین علاج بدین شربت پراکنده و لطیف کنند و جلدان دیر  
 نشاید کرد و از بجز آنکه هم باشد که ماده لطیف گردد و به ماغ برآید  
 و سرما تمام نکند خاصه اگر صداغ باشد یا دماغ ضعیف بود و صواب  
 آن باشد که از کلشکر و سنگین سافر در یکبار دیا سنگین کرد  
 وی اندکی بهنج با زبان باشد و این تقریب هم حکم مشاقت باید کرد  
 و بقا و از نظر آنکه این سبکی کفایت نمی کند و این سبکی و لا یشیر  
 فیم ماده بزرگه اعجمی لینا و لا یقدم علی التسخین الا بعد الاحتیاط  
 و التثبت و اگر دماغ قوی باشد اسه ترخ بلغم بشم و عطش باید  
 کرد و درادر بول با العسل العسل و از پس سترخ قرص کل دهند  
**تب و بیج** روزی شربت هر یک یکبارند سبیل از نعناع و شراب بزیار باشد  
 خانه از آب سرد اگر در آغاز تب قی توان کرد صواب بود و روز دیگر  
 که تب بپزد باشد شور یا خرد آب و سبب و صند بکشت  
 که سبب در وی دیگر که خود از روز شربت فراموش بود بخود آب دهند  
 و در مایع بخور صرخ عسل یا بر مضم کادو روز شربت سبیل و سبب



و انرا از غایت فی کسند و آنروز که نوبت نباشد با ملاء غایت  
 اسکناس پیوسته میدهند و بعد از آن بچند ساعت کشکاب  
 با غلظت بچند و تا اثر دفع بدین نباشد اسکناس فی کسند و دیگر  
 تدبیرها چون تدبیرت بلغم باشد و بتداحس و سس و سرج و غیر  
 آن هم بدین قیاس باشد **آیه و حصیه** بیاید دانست که آیه و حصیه  
 یک جنس است و هر دو از جوشیدن خون باشد لکن ماده حصیه خونی  
 باشد صفراوی و انرا که ویل بخشک و گرمی دارد و بدین سبب  
 که بشرط حصیه که جلاست و از هرست برداشته نیست و از هر  
 آنکه حصیه از خونی تیار تر باشد کشنده ترست و جوشیدن خون  
 اندرین مردم گاهی طبیعی باشد و گاهی نا طبیعی و عارضی و آنچه  
 طبیعی باشد جوشیدن خون که در کانرا باشد از هر آنکه خون که در کان  
 خام است چون شیر خام و خون جوانان همچون شیر بچته است  
 و رسیده و خون پیران همچون شیر است که قوت از وی برشته باشد  
 و سر که خرد شدن پس همچنان که شیر خام بطبع اندر حب بپوشد  
 و کف در وی از وی جدا شود و شیر بچته صافی جدا گردد خون که در  
 را چاره نیست از آنکه از تن بپوشد و خاص بگذارد و قوامی دیگر  
 کبر از هر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم و نر و بچته شود و قوام کبر  
 تا نپوشد و همچنانکه و طبیعت واجب که در که دندان شیر بچته و در  
 قوی تر برادر واجب که خون اندر تن کونک بپوشد و غلظت غذا

مکش

نخستینی که از خون حیض یا حبه باشد و غلظت غذا مخالف که از  
 پی تیرگی که در کان درش ایشان جمع شده باشد از خون ایشان جدا  
 شود و پی پس چون سبب کم که کان باشد که او را آیه بر نیاید لکن از  
 هر آنکه مساجها و تر تپها و هوا بی مرضی و قوت مرئی یکسان نیست  
 و نیز بعضی را جان اشاق افتاده باشد که ساقرا و با حیل از پیش  
 پاکتی بوده باشد و بعضی از آنکه از حیض پاک شده باشند تا بدان سبب  
 ماده تولد کند فرزند پاکیزه و نر و تن درست تر و آفت آیه بدو  
 کمتر رسد و بعضی را حیل فحشی دیگر اشاق افتاده باشد  
 و ماده تولد او با خلط آمیخته بود فرزند نا درست تر باشد و آفته  
 آیه و بیماریها بدو پیشتر رسد پس بدین سبب بعضی را آیه بدو  
 تر براید و بعضی را بدو تر و بعضی را کمتر و بعضی را بدو پیشتر و بعضی را  
 بدو است و بعضی را خط ناک و بدین قیاس واجب میکند  
 که چنانچه آیه بر نیاید حکم جوانی که او را در کودکی بر نیامده باشد  
 یا اگر آمده باشد اندک آمده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و غلظت  
 گرم و تر بسیار خورده تا خون از رطوبت پاک شود بدین سبب ممکن  
 است که اگر چه اندر کودکی آیه بر آمده باشد اندر جوانی باز بر آید  
 و هر چه از این نوع باشد جوشیدن خون او عارضی بود و مردم پیر را  
 آیه بر نیاید مگر نخی که هوا بد باشد و بسیاری در آن نثر بر آید یا هوا  
 بد و بخار و نفس ایشان اثر کند **علامه ایست آیه یا ناسه عظیم**

باشد و در روز بیست و نه در سر کمرانی مصلحتی و ماندنی و تر  
در خواب و سرخی چشم و در سر و خارش بینی و بعضی را سرفه و در ریه  
و گرفتگی نفس اگر فلکی آواز بریزد آید و آید سفید یا سرخ یا  
باشد و اندک و هر اندک تر و اعیان و از تر خاصه آنچه زود بیرون آید  
چون زود بخت شود و آنچه جلوه کار دارد و درم بپوشد و در شش مالدیا  
سیاه باشد و بر سینه و شکم بسیار باشد و در بیرون آید و در  
بخت شود و خط ناک باشد و اگر نخست آید بیرون آید پس  
تأخیر سخن باشد و اگر تب کسایه نشود پس از آنکه آید  
برایدهم باشد **علاج** آن هرگاه که اندک باشد آب بسیار بپزد که فی راه  
آمده باشد فصد باید کرد یا حجامت و از گوشه و شیرینی و چیز  
گرم و مریمه کردن و آب میوه طبع بدید کردن و فروز آوردن و  
آید بریده ها یا خانه مستدل باید داشت و شش یا حجامت و شش  
و جبهه و جبهه آب سرد اذن و صندل و کافور و یانیدن و سرکه و کلا  
به پختی بر کشیدن و آب کشین تر یا طبع ساق یا عصان شمع نار  
نوش و مانور بجلاب سوزده میخشم اندر جبهه کشند و سرکه بکلا  
سوزده میخشم اندر جبهه باندکی کافور و اگر حلق کوفته باشد  
بشراب خروب غرغره کنند یا آب یخ و غذایت جویت عدس  
آمیخته اندر آب انار ترش یا اندر آب خوره و اندکی شکر و طفیل  
آب خوره یا بر سر کمر یا فام و اگر در حلقی در شش باشد پت

چون اندر جلاب و بپزند و کشاب که از کشک به و عدس مفشر باشد  
باشد سوزده دارد و اندر حصه لعاب سبب نول و دانه آبی و کشک  
و رقیق و آب که در حشره که چندی و آب تخم خرفه یا آب خوره و آب  
ربراج و آب انار ترش آمیخته بپزند و همچنین آب تخم خرفه یا این  
آب ترش آمیخته سواقی بود و در هوا علم **عقار چهارم** **آماس**  
**آماس** **بیشمار** آماس کرم علامت آن کرم سرخ بود و با  
و سوزان و کرم باشد علاج آن ضد باید کرد و می شش شواغ عظیم  
علیه یا با الفواکه یا با قراضه بنفشه و طای از اول صندل سپید و سرخ  
و قندل یا آب عنب و در میان شب و نایب و محض و زعفران  
و مرانه را آب کشین تر و باختر از جو یا آب کشین تر و اگر ترسند  
صندل کشین تر بکوبند و با روغن گل بسایند و چون مریم کشند  
و بر کنند و اگر آماس زخمی باشد یا سقطه بود صندل سرخ و زعفران  
راست راست با آب کشین تر سوزده علی کنند و پیش پاغ بروغن کرم  
کند و بر کنند در رویش اند **آماس** **سوزده** علامت آن کرمی باشد  
و کرم نباشد و هم رنگ جای دیگر باشد علاج آن اگر شب یا فام ترسند  
حل کنند و آن سرکه یا آب پامیزه و بنفشه یا فم بدان تر کنند و بر کنند  
و بپزند و بروغن و نمک با کنند و بنفشه یا آب و خاکستر جویت  
خاکستر جویت با روغن تر کنند و بر کنند و بپزند و اگر حاجت آید با روغن  
طلوحت ندر بکند **سلطان** علاج آن همچون علاج مایه لیا است



مردم و آنچه عالی باید که عین است و صبر و سیدج صبر  
در سینه و آب کشیز تر و علی می کنند تا اندکی بگذارد بی سرخ  
**خارج** علاج آن است فراغ بلغم کنند و هر چند از طعامهای غلیظ  
و بسیار و هم و یا خلیون بر خاندن **طاعون** آماش کرم باشد  
یا سبز یا سرخ یا سیاه یا سوسن صعب و خفان و عش علاج آن  
دل بشرب صندل و کافور و شراب حامض ترنج قوت دهند چنانکه  
در دل علاج کرم یا ذکره آمد و آن موضع را پاشند و خون آن اندکی  
بجوشانند و صبح عالی سرد بکار ندارند **داجنس** آماش باشد که  
درین ناخن بدیده آید علاج آن نخست فصد باید کرد و بزراینج  
و افیون و بزرد قطنونا بکشد سوزده طلی کنند و خسته تر کرده با  
آب سرد بر سر آن بکشند و هر ساعتی که می کنند و بازمی پوشند  
و اگر هم روزی نکشت در آب سرد می کشند صواب باشد و اگر کسی  
نشود در روغن کرم کوده می کشد **دمل** علاج آن ضد استفراغ  
بلغم علیه و جهات و نخست چیزی که بر وی بکشند بزر قطنونا  
بر که تر کرده بر بکشند و از پس سه روز کندم و نان خشک اندر آب  
در روغن بپزند و بر بکشند و خنودل با آن بپزند و با روغن کل  
یا روغن تخم کتان بر بکشند و بر بکشند و تخم مرو و تخم کتان کوفته  
با سرکه بپزند و بر بکشند و بر بکشند و بپزند **شوری**  
سبب شری بسیار یا خون صفا باشد یا بلغم شری علامتها آن

آنچه خونی باشد حرکت آن بروز باشد و سرخ باشد و آنچه بلغم بود  
حرکت آن بیشتر باشد و هم رنگ و هم من بود علاج آن بزر  
بر در آب غوره طلی کنند و آب غوره خورند و چون ساکن کرد درک  
الحل بزنند و طبع را بآب میوه و خرم صند و نرم کنند  
و روغن ترش و آب انار و قرض کافور سوزده دارد و اگر مدت آن دراز  
کرد و درم حلیله زرد و دو درم ایاج نیترا بکشد که این بر بکشند  
و بر بکشند و بپزند و زردت پس کلشکر و صندل دهند  
و ایاج نیترا با نر و غاریقون و نیک مندی و افشیمون و تخم  
حنظل ترکیب کنند و بر بکشند و کرم او سوزده دارد **دمل**  
**فارس** و **کافور** و **سوز** این سه از جمله بترت و آماش آتوم باشد  
اما نر بتر باشد درم پخته میگرد و چون بازمی شود با  
خارش و سوزش همچون سوزش گزیدن مور و جینی باشد که  
یک بتره باشد و بعضی باشد که بترت بود چون شولول **جینی**  
بترانی که باشد کرم و سوزان و زرد سیاه سوزد و تری کمتر دارد  
**نارنگ** بترانی باشد بر آب ریتن یا خارش و سوزش صواب **کافور**  
بترت خرد باشد و میبل بصلابت دارد از هر آنکه ماده غلیظ  
باشد و بعضی علاج همه یکدیگر نزدیک غلت تشکیل صفا  
کنند با آب غوره و آب انار و مات آن پس فصد کنند پس  
بیطبخ حلیله یا با الراجین استفراغ کنند و صندل و قوفل



و شیان مامیثا و اسفنداج از زیر و کل ارمی با آب شنبلیله  
و آب گند و آب عنب الثباب طلی کنند و بر سر که و کلاب نیز  
طلی میکنند و جره را پس از سهیل و اذن آب انار ترش  
اندر سر که بپزند و بسایند و بر خند طلی کنند و بروی نمند  
و اندر شبانه روزی سه بار نان کنند و کاوره را بچین ترتیب  
علاج کنند لکن اسفنداج بمطبخ حلیله کند و از تر به را شیمی  
طالی نگذارد **کرو خا کشتی** هم خشک باشد و هم تر علاج خشک  
را که ماده خوش آب و شش باب جفت رو آورد خود و اسفنداج  
با را بچین و بکیرند تخم براج و مغز زرد الوتخ از هر یکی ده درم  
نک و سیاب کشته از هر یکی یک درم بکوبند و بهم پیامیزند و بر سر که تر کنند  
و بچیزات و بچیزات می کرده بر شند و اندر که ماده طلا کنند سه روز  
دو نافع لوب بکیرند در زرد و بوره و نک و زراک معدنی و شنبلیله  
از هر یکی پنج مثقال کافور دانه و نیم زیت خاکستر کشته یک نیم  
مرداسک سه مثقال شور پا کشته پنج مثقال کور دیک مثقال  
جلد خرد بکوبند و به شمت کنند و هم فستق شاد و غن کل  
یا روغن کچد پیامیزند و بعد از آن که از که ماده بیرون آید در آن  
بر صفتی طلی کند سه روز نیک شود آن شاه اسیر و اگر تر باشد  
مضد کنند و بطبخ شاه تره اسفنداج کنند و بکیرند کندی دوم  
زراوند طویل جبار درم حببت الفصه شاه تره درم زراوند جبار

۱۱۷  
درم سیاب کشته و دوم بکوبند و پیامیزند و بر سر که تر کنند  
و بروغن کل جیب کرده طلی کنند در که ماده با در آب شنبلیله  
**سیر** علاج آن اگر سفت خشک باشد که پس کوش بزند  
و آن خرن در وی مالند پس بر هم سرخ طلی کنند و در کافور بپزند  
و بر کردن حجامت کنند و بکیرند کشید خشک صمغ و سفال  
شور کهن و خاصه بکوبند و با سر که و روغن کل طلی کنند و اگر  
تر باشد مضد کنند و حجامت و اسفنداج کنند بطبخ حلیله  
و بچ فوفا یا و بکیرند روغن سوخته و قنیل و مریم گی یک درم  
زراوند طویل و قنطاریه صبر از هر یکی یک درم هم بکوبند و بر سر  
و روغن کل طلی کنند **قزوین** همغ و کثیرا و حلیله زرد کوشه  
بر سر که بر شند و طلی کنند و اگر سفت باشد اسفنداج کنند  
بطبخ افشیمون یا با را بچین و بکیرند مازنا سفت از هر سر که بر  
که و بپزند تا ماز و نرم شود بسایند و طلی کنند **سرخش آشی**  
در حال سپیده خایه مرغ با روغن کل طلی کنند و پس موم  
اسفنداج بر می دهند و بکیرند اسفنداج از زیر و مرداسک  
زرد از هر یکی سه درم صبر یک درم زراوند طویل دوم با موم  
روغن کل بر شند و طلی میکنند **ریش طحور** علاج آن قصد  
اسفنداج صفا و شراب خوره و شراب زرش و شراب براج  
و شراب لیمو و قرص کافور و طلی مرهم اسفنداج **ریش الیه**



نهند و خون را بدگر جابت کشند و طبع را محضه نرم کند یا آب میوه  
و مشروب دیگر سه روز در پی هم چینی اندر جلاب حل کنند و غذا  
کشکاب و اسفناخ و ماش مشرب و دغ یا فام اما اگر ام سوده  
رسد سنگین سازد و نمند با کربا و سبلا زهر یکدیگر هم مشتاق و یکدیگر  
سبب پال کوه و بکلاب بچنه پخته درم کل سرخ ده درم مصطکی  
و آقا قیا و برک مورد و سنبلا زهر یکی پنج درم کوز سر و زعفران و  
ازهر یکی یک درم آب سان اکحل بر سرشند و بر خند و بینند و اگر اولام  
رسیده باشد بکیرند بر وزن چینی ده درم رو ناس ده درم لک  
مضول و طباشیر ازهر یکی پنج درم بکیرند و چینه شربت یک درم بکیرند  
و بکیرند و صندل سپید و کل سرخ و فلفل خشک ازهر یکی پنج درم آرد  
چون درم زعفران یک درم کا درم بکلاب و دغ کل بر سرشند و در کل  
نهند و اگر حرارت کمتر باشد بکیرند کل سرخ پنج درم مصطکی و سنبلا  
و از چینی ازهر یکی دو درم برک مورد سه درم لادن دو درم لادن بر سرشند  
چیزی حل کنند یا بر وزن یا سکن و دیگر دارو تا جزیل بر سرشند  
و بکار دارند و صفای بدن صفت اگر عسوی آرزو شده باشد  
باشد بکیرند و صفت و مر و زعفران ازهر یکی دو مشتاق کل از صفی  
سه مشتاق ماشی و مشرب است مشتاق جمل را خور و بکیرند و بینند  
و از این جمله ده مشتاق بکیرند و آب بر سر بر سرشند و صفای کنند  
و بر کویا نهند بینند و تا مشک شود نافع بوده و معلوم

[illegible]





و خنقی سیاه و لیل و بوره راست است بر که بپزند و بنظر  
 و در ریح و سوسنی آهن و کف دریا کوشه و پخته در وی افکند  
 و بپزند تا میخون قایل شود و آنرا آب حلی کنند و چندانی  
 نماند و صبر کنند پس میبندند و اگر آب کرده آنرا بکفایند و آب پوره  
 کنند و صبر کنند تا خشک شود و با زعفران کنند **صلی علی**  
 یکدیگر شیرین و نیل و قهوه و شب بانی و در دیغم خشک کرده  
 بکوبند و برشته بر که و بکار دارند و قهوه را در آب بپزند و با آن  
 و در او را بدان آب حل کنند بیست روز تمام حلی کنند **زردی نکه**  
**رنگ و یاد شش در کیکه ندر آرد با قلی و آرد نخود و آرد جو و نشاسته**  
 و کیکه و تخم ترب کوشه نرم همه آنرا برشته نان برشته یا اندر کشکاب  
 و او را شب حلی کنند و صبر کنند و با عسل و آب کوم بشو  
 و آنرا آب سپوس کنند و بنفشه خشک باید که بپخته باشند  
 و با لوده و شیر نان و پوره بط و پوره مسوخ و مغز استخوان و آنرا  
 شیرین و زرده خاه مرغ نیم برشت و انجیر خشک و ترب  
 کنند تا اندکی اکثرد و اندکی زعفران و اندکی شیر خوردن این  
 جمله را صافی کنند و نان و افروخته دارد **دینا اندام خوشی**  
**و بوی عرق هلیون و هر شفت و زرد الو و شمع آن خوردن و شراب**  
 ریجانی خوردن بوی عرق و بوی همه اندامها خوشی کند **معجون**  
**انگوش دار که در ریاض فرج است بوی دنان و بوی عرق و بوی همه**

شع

اندامها خوشی کند و بوی دنان و بوی عرق و بوی همه  
 طعام را بکوبند و آنرا پیش از طعام و پس از طعام بکار زنند و  
**طیفین** علاج آن بای از خالی نگاه باید داشت و بپزند  
 مازو و صمغ عربی کوشه و پخته نرم بروغن صندروس برشته  
 و در کشک کنند و کاغذ یا بریز بر آن بپزند تا در وی خشک  
 شود و این دارو پس از آن بکار دارند که بای از کرمها و  
 و مالیده و بای کوده باشند **معالج صفت در علاج زهره**  
 او را کافور و لکه دشمن و غمیت آن باشد که ایشان را چیزی زیان  
 کار دهند طریقی احتیاط آنست که در جایگاه تخت طعام  
 و شرابی که طعم سخت قوی باشد بخورد مثلا که سخت شیرین باشد  
 یا سخت تر شش یا سخت شیرین یا سخت شور بخورد و دست باز کند  
 از بکار آنکه طعم چیزها زیان کار بوی آن در چنین طعامها و شرابها  
 بر نشیند و توان داشت و طریقی دیگر آنست که آنجا که این نباشد  
 طعام و شراب بخورد و صاف نکرده از بکار و کار یکی آنکه اگر کوشه  
 طعام بدید آید و چیزی زیان کار دهند طعم و بوی آن بسبب  
 در باست طعام و رعیت بدان بر مردم بر نشیند کرده و دوم آنکه  
 چیزهای زیان کار در حال کسب و دست ملی زود تر اثر کند  
 و در رنگها و دره که در تابانند و زود بگذرد و قهوه آنرا بدل برسد  
 اگر طعام و شراب خورده باشد قهوه آن چیز سخت بر طعام آید

و صلیف شود از بخار آنکه رگها متلی باشند زمره کز نیا بدو برل  
نرسد و باشد که افزان طعام که او خورده باشد چیزی برده باشد  
که قوت آن با قوت زمره بازگوشد و معزت آن وضع کند و طریق  
دیگر آنکه بر سبیل احتیاط قصد کنند و غنست چیزهای که خورند  
معزت آن وضع کند و قوت آن زمره از دل باز دارد **در صفت دارویی**  
**که از اجنه غذا باشد و معزت بیشتر از زهرها باز دارد و در و ملا**  
**معزت نکند** کینه که زمره پاک کرده شش درم برک سداب  
خشک و فلک درست از مریک یک درم اینچ خشک جدا آنکه  
دیگر چیزی بدان بتوان مرست و بیشتر مرست چند یک جوز  
و گوشت قدید را سوختن صفت حضرت بیشترین زمره باز دارد  
چون قدید کرده باشند گوشت را سوختن و تریاق بزرگ و مشهور  
و طریقت و تریاق ارباب و تریاق غامیه و تریاق الطیق و پیش  
از آن و پیش از آن حضرت زمره را وضع کنند است لکن باشد که  
مزاج هر شخصی که در قستی این چیزها احتیال کنند پس حضرت قد  
بزرگ و بیشتر شود تا که هنوز مصرقی نارسید و اگر دیگر از این  
مجموعه چیزها بخورد و حرارتی در وی پیدا بداند آید آب یخ و دروغ  
لکن باید و آید و سواد و سواد و سواد اما قانون علاج همه زهرها است  
که هرگاه که حسن آن نیاید که او را زهری داد و در حال قی کشید  
پیش از آنکه قوت آن درش پیدا کند و شود آب نیم گرم و دروغ شیر

و طلیق شبت و اندکی برده و دروغ بسیار به بیشتر آرد و هرگاه که قی  
کرده آید تمام شیرینات خورند بسیار و اگر شیرین به بیشتر آید سست نکند  
باشد شیر حاضری باشد مسکه گذاشتن یا آن باشد و لعاب تخم کتان  
و به بطا گذاشتن و شراب شیرین صوف دارد و اگر از زهرها بزرگ چون  
تریاق و مشهور و سیلوس و غیر آن حساساتی تولد کند آب یخ و دروغ  
لکن باید و آید و بدان قی فوسف و اگر خواب شوند نشاید گذاشت  
و دیگرند پس که ممکن کرد و پندار می باید داشت و اگر طعام خورند بسیار  
بسیار باید خورد تا آنکه نیفتد بسیار از طعام بران چیز غلیظ کند  
و باشد که معده متلی گردد و به کردن آسان سود اما دارویی که از  
هرگز بزرگ جانوران زبان کار و چند شیر لاغیر که آنرا تریاق برشته  
گویند که بزرگ افنی راحت نافع بود و شراب انور را که افنی دروغ  
افزاده باشد و مرده کزیدن به جانوران را سود دارد و نافع بود و  
مقدار و درم تخم ترخ چند صمغ زهرها جانور است و صمغ انگلیزان  
باز زهر صمغ است و در او با بی که طلی کنند فقط اسفند است  
و شیر خام و چغندر با دروغ کاه و مرسته و چند پند ستر با دروغ  
مرسته و غنسات کندن و عسلان بوزنه جو بسیاری و زهره کاه و بوز  
و فلک و سیلوس بوز مرسته و غنسات کندن با دروغ صمغ زهرها است  
از جانوران و این کزیده است **کندار و چیزهای که بسیار خوردند**  
**چرا کزیده و صمغ کاه** افزان دارو که نیک است تخم چند قوت است که در









و چون میزد دروغی زیت بگذاردند نیک بود و چون برک  
 نوزد نان کوشت از روغن زیت آغازند نیک بود یا قلع سحر  
 یا دانه نار و برک بخاک گشت اندر روغن زیت و روغن انگدان و روغن  
 خشخاش و زعفران و روغن بلبان و روغن سبباده و روغن  
 زیت بکار دارند و میزدند و اگر در یک جوشان این همه بارو روغن  
 و عطاره شام نان و دانه سحر و روغن بلبان و روغن سیفیک  
 نیم جزو بلبان و دانه مانا از هر یکی حبه و نیم کوزه باید کرد  
 ارد و در روغن زیت باید عسل نیک تا بخرام آید و روغن کرمانه  
 انداختنی در روغن بلبان و تخم نیک از هر یکی نیم درم  
 و روغن زیت باید امیخت و انداختن مشکوفه  
 و یک پیچ هر دو جزو و تخم نیک و حبه و روغن را با  
 یا بیدامیخت و انداختن و اگر اینها که گفته شد بر  
 و زانند شاید و اگر در خانه بکشد حشرات بگریزند و اگر  
 زود حبه کچزد و بارو روغن زیت پامیزند و اگر مالند  
 در گان از پیش این کس بگریزد و اگر روغن زیت اند  
 بزد و **کریانه و جندگانه** **م** باید که  
 زنده بماند **م** **م** **م**  
 منبم اندر بخورند کردن تا از نزدیک وی بشوند اما آنجا

بعد از آن



بخور باید کردن آنست که یکرب نان و دانه گشت تا چند گان  
 بگریزند و روغن سکون نیز و شاخ درخت نار نیک است و بزرگ  
 بنفشه و سر و تا و ششگل که بتاز بطلب گویند و سب و موی جانورا  
 و مقل و سکنه و انگشت و برک غار و دانه غار و دانه درخت اندر  
 خانه کشته اندن نیک بود و قطران در خانه پراکنده و جود و روغن  
 انگشت نیز اگر بر آتش افکند و اگر در زیر جامه خواب افکند نیک  
 بود و سبباده و خاک تر جو بصبو بر بپزند و جندگان را  
 بگریزند و اگر اینها بر آتش خند نیک بود و شونیز و بزرگ و سر  
 و سر و زرد و کبریت و سبباده و دانه گشت ماران و جندگان بگریزند  
 و موی و سر و کوزن و شونیز از هر یکی حبه و نیم موی و نیم و نیم و نیم  
 از هر یک نیم حبه و قرصها گشت و خانه را بیدان و دانه گشت و دانه مانا  
 و روغن انگدان سیاه و روغن از هر یکی یک و نیم و پوست خایه است  
 مرغ و شونیز و تخم نیک و سبباده از هر یکی دو و نیم حبه گشت  
 و خانه را بیدان و دانه گشت و یکرب سر و یا حبه و شونیز و تخم نیک  
 از هر یکی یک درم پوست پیچ سیفیک یک درم موی و نیم و نیم و نیم  
 و درم حبه بایک بگریزاید و آتشش خوب در باید نهاد  
 و دانه کردن بیدان دران چایگاه و آنچه چون بر زمین بکشد و جند  
 گان بگریزند و سبباده و دانه و روغن انگشت نگاه دارند  
 غلظت از جندگان چون کرد و اگر در بستر بکشد است و در خانه و جلالت



نیز و غار نیز آخرین باب سخت عجب است و اگر کرد بگرد جایگاه  
 خویش چون مندی کرد بکشند از خاکستر خوب صنوبر نیک بود  
 و آنجی سود دارد در در کردن ایشان از جایگاه خویش آنت  
 که جبراه و رشنایند و در تراز جایگاه خویش بخت تا ایشان لجا  
 روند و نیز در مانی از جود و در کردن جند کان که بعلق بخانه دارد  
 آنت که طاکس و مرغ آتی سفید و خاد پشت و راس و آنجی بخت  
 مانند در خانه بدارند زیرا که جند کان از ایشان بترسند و چون چری  
 از جند کان بید آیند بکشند و گویند اگر کسی از پوست کوزن چون  
 سفره بسازد و بر وی نشیند مار بر سر وی آن جای نشود  
 و همچنین اگر از آن پوست جامه کند و در بپوشد مار بر وی  
 نشود و این سخن کسی گفته است که مقه میست **یاد کردن چرمی**  
**کردن گانرا بکشد** کردهای گفتند که خریق سگانه را  
 اگر کان را بکشد و خاق پلنگ را بکشد و با دام طلخ رو به را  
 بکشد و خرزمره و برک آزاد درخت مر جند گانرا بکشد  
 و پیشتر ازین چیزها معروف است **دور کردن ماران**  
 سر و کوزن چون دود کنند مار را بگریزانند و پیشم بزد پنج سوسن  
 و عاقره حا و کبریت اگر کسی دست خویش را بدان پند آیند یا بعضا  
 وی یا بخت و مارا فی و برانکزد و اگر آتی که نوشادر دارد  
 بکذاشته باشند و در جایی بگریزند ماران بگریزند و پسند ان مار

نیز و غار نیز آخرین باب سخت عجب است و اگر کرد بگرد جایگاه  
 خویش چون مندی کرد بکشند از خاکستر خوب صنوبر نیک بود  
 و آنجی سود دارد در در کردن ایشان از جایگاه خویش آنت  
 که جبراه و رشنایند و در تراز جایگاه خویش بخت تا ایشان لجا  
 روند و نیز در مانی از جود و در کردن جند کان که بعلق بخانه دارد  
 آنت که طاکس و مرغ آتی سفید و خاد پشت و راس و آنجی بخت  
 مانند در خانه بدارند زیرا که جند کان از ایشان بترسند و چون چری  
 از جند کان بید آیند بکشند و گویند اگر کسی از پوست کوزن چون  
 سفره بسازد و بر وی نشیند مار بر سر وی آن جای نشود  
 و همچنین اگر از آن پوست جامه کند و در بپوشد مار بر وی  
 نشود و این سخن کسی گفته است که مقه میست یاد کردن چرمی  
 کردن گانرا بکشد کردهای گفتند که خریق سگانه را  
 اگر کان را بکشد و خاق پلنگ را بکشد و با دام طلخ رو به را  
 بکشد و خرزمره و برک آزاد درخت مر جند گانرا بکشد  
 و پیشتر ازین چیزها معروف است دور کردن ماران  
 سر و کوزن چون دود کنند مار را بگریزانند و پیشم بزد پنج سوسن  
 و عاقره حا و کبریت اگر کسی دست خویش را بدان پند آیند یا بعضا  
 وی یا بخت و مارا فی و برانکزد و اگر آتی که نوشادر دارد  
 بکذاشته باشند و در جایی بگریزند ماران بگریزند و پسند ان مار

بکشد

بکشد و اگر سپندان بر راه مار بکشد و وی بکود و بسوی دیگر  
 شود و اگر دوزخه در آری خبیه در مان مارا بکشد و **دور کردن کژدم**  
**و کشتن وی** کژدم هم از خبیه در روز در پیر خاصه که  
 کوم منراج بود و اگر توب پوست باز کرده برو بختد و اعصاب  
 وی بکشد و رسد غیر و همچنان و اگر بگریزد بکذازد و مبع و زرنج  
 و بشک گو سفند بدان پامیزند و نزدیک سوراخ کژدم بر آنتی  
 بخت کژدم را از سوراخ بیرون آرد و بگریزند و اگر پار تا توب  
 پوست باز کرده بر در سوراخ کژدم بختد از سوراخ بیرون بیارد  
 آمدن و اگر کژدم را بر در سوراخ بسوزند و بکوزن بگریزند و زرنج  
 اگر بسوزند همین فعل کند **دور کردن کیک** اگر حنظل  
 در آب آغارند و آن آب در خانه بزنند کیک پیرد یا بگریزند و غش  
 خسر فلب و غش علیق بزنند این بکند و اگر جوی را به پید خا رشت  
 پند آیند ممد بر و کود شوند و از بری کبریت بگریزند و از پوی بک  
 خرزمره و کباب هست که در الکوشه گویند و معیش کباب  
 کیک است چون اندر میان بستر کنند کیک پی هوش کورده و پیر  
**دور کردن موشی** اگر بر سوراخ ایشان قطران بپراکنند  
 بگریزند **دور کردن مکی** اگر زرنج اندر شیر کنند و جایی بنهند  
 چون کسی بر آنجا نشیند پیرد و از دود کند و غش خاق بپیرد  
**دور کردن زنبور** از بخار کبریت بگریزند و اگر خطی بر تن

نیز و غار نیز آخرین باب سخت عجب است و اگر کرد بگرد جایگاه  
 خویش چون مندی کرد بکشند از خاکستر خوب صنوبر نیک بود  
 و آنجی سود دارد در در کردن ایشان از جایگاه خویش آنت  
 که جبراه و رشنایند و در تراز جایگاه خویش بخت تا ایشان لجا  
 روند و نیز در مانی از جود و در کردن جند کان که بعلق بخانه دارد  
 آنت که طاکس و مرغ آتی سفید و خاد پشت و راس و آنجی بخت  
 مانند در خانه بدارند زیرا که جند کان از ایشان بترسند و چون چری  
 از جند کان بید آیند بکشند و گویند اگر کسی از پوست کوزن چون  
 سفره بسازد و بر وی نشیند مار بر سر وی آن جای نشود  
 و همچنین اگر از آن پوست جامه کند و در بپوشد مار بر وی  
 نشود و این سخن کسی گفته است که مقه میست یاد کردن چرمی  
 کردن گانرا بکشد کردهای گفتند که خریق سگانه را  
 اگر کان را بکشد و خاق پلنگ را بکشد و با دام طلخ رو به را  
 بکشد و خرزمره و برک آزاد درخت مر جند گانرا بکشد  
 و پیشتر ازین چیزها معروف است دور کردن ماران  
 سر و کوزن چون دود کنند مار را بگریزانند و پیشم بزد پنج سوسن  
 و عاقره حا و کبریت اگر کسی دست خویش را بدان پند آیند یا بعضا  
 وی یا بخت و مارا فی و برانکزد و اگر آتی که نوشادر دارد  
 بکذاشته باشند و در جایی بگریزند ماران بگریزند و پسند ان مار

بکشد و اگر سپندان بر راه مار بکشد و وی بکود و بسوی دیگر  
 شود و اگر دوزخه در آری خبیه در مان مارا بکشد و دور کردن کژدم  
 و کشتن وی کژدم هم از خبیه در روز در پیر خاصه که  
 کوم منراج بود و اگر توب پوست باز کرده برو بختد و اعصاب  
 وی بکشد و رسد غیر و همچنان و اگر بگریزد بکذازد و مبع و زرنج  
 و بشک گو سفند بدان پامیزند و نزدیک سوراخ کژدم بر آنتی  
 بخت کژدم را از سوراخ بیرون آرد و بگریزند و اگر پار تا توب  
 پوست باز کرده بر در سوراخ کژدم بختد از سوراخ بیرون بیارد  
 آمدن و اگر کژدم را بر در سوراخ بسوزند و بکوزن بگریزند و زرنج  
 اگر بسوزند همین فعل کند دور کردن کیک اگر حنظل  
 در آب آغارند و آن آب در خانه بزنند کیک پیرد یا بگریزند و غش  
 خسر فلب و غش علیق بزنند این بکند و اگر جوی را به پید خا رشت  
 پند آیند ممد بر و کود شوند و از بری کبریت بگریزند و از پوی بک  
 خرزمره و کباب هست که در الکوشه گویند و معیش کباب  
 کیک است چون اندر میان بستر کنند کیک پی هوش کورده و پیر  
 دور کردن موشی اگر بر سوراخ ایشان قطران بپراکنند  
 بگریزند دور کردن مکی اگر زرنج اندر شیر کنند و جایی بنهند  
 چون کسی بر آنجا نشیند پیرد و از دود کند و غش خاق بپیرد  
 دور کردن زنبور از بخار کبریت بگریزند و اگر خطی بر تن





همین فعل آمده **دور کردن دیوچه** افشیدن اگر در ساجه  
جاده نهند دیوچه انرا جاده نیفتد و بوزنه و پوست ترنجبین  
و مراعات حکم تمام شد کتاب خلق علامی بعون الله تعالى  
و من توفیقہ فی السالستین شوال الحجه سبع

وَقَدْ شِئْنَا بِأَيِّ الْحُجُجِ وَالنُّبُوءِ الْهَلَالِيَةِ

في يد العبد الفقير المحاج الى رحمة الله

تقالي عبد الله بن محمد بن حاجي سيف الدين

من حامى يوسف بن محمد المعلم القادر

اصليها ساجده و عفره نوبه

و تزيينه حامداً له صلى الله عليه وسلم

و

معراجیہ جدید

سید محمد علی

11/11/11

۱۰۰

57 20

192

—

10

1871

17

1/2000

[illegible]



۲۴



